

# از گناباد به ژنو (سفرنامه)

حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه ثانی طاب ثراه

قطب سلسله صوفیه نعمت الهی سلطانعلیشاهی گنابادی

چاپ اول ۱۳۸۸ هجری قمری (۱۳۴۷ هجری شمسی)

چاپ دوم ۱۴۲۶ هجری قمری (۱۳۸۶ هجری شمسی)







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه چاپ

به نام خداوند یکتای بی همتا و درود به روان پاک پیشوای ما سرحلقه کاروان سلوک محمد مصطفی (ص) و جانشینان او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و یازده فرزند بزرگوارش.

و بعد یادداشت‌هایی که از نظر خوانندگان می‌گذرد، همان‌طوری که در اصل مقدمه ذکر شده سومین سفرنامه فقیر سلطان حسین تابنده - غفرالله له - می‌باشد و به سفری پر از رنج و اضطراب و ناراحتی مربوط است. این سفر در رکاب مبارک پدر بزرگوارم حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه قدس سره که بانهایت تأسف و حسرت و اندوه در تاریخ نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶ (ششم مرداد ۱۳۴۵) به فراق ابدی آن وجود مقدس مبتلا شدیم و از ما دوری نمود، انجام گردید، افسوس که داغ فراق خود را بر دل ما گذاشت و روی به عالم قدس نهاد:

ای ساکن جان من آخر تو کجا رفتی      ای روح روان من آخر تو کجا رفتی  
در آن سفر اندوه‌بار همان‌طوری که در مقدمه کتاب اشاره نموده‌ام، حال و تصمیم نوشتن یادداشت نداشتم، ولی پس از آنکه حال مبارک آن حضرت رو به بهبود گذاشت، روزی در بیمارستان سؤال فرمودند که آیا برای این سفر هم یادداشت‌هایی نوشته‌ای؟

عرض کردم در این سفر حالی برای نوشتن یادداشت نداشته و ننوشته‌ام، فرمودند: خوب است بنویسی، لذا حسب الامر شروع به نوشتن نمودم، ولی چون مدتی از شروع سفر گذشته بود، بعضی وقایع و تواریخ را با تأمل و فکر زیاد به یاد آوردم و شاید بعضی جزئیات هم از نظر محو شده باشد، ولی مع ذلک برای اطاعت میل آن حضرت تا ممکن بود تواریخ و مطالب را با فکر زیاد به دقت تهیّه نمودم و بعداً هم از نظر مبارکشان گذراندم و مورد قبول واقع گردید.

در آن سفر فقیر و سایر ملازمین ایشان خیلی ناراحت و نگران بودیم و به پرستاری و مراقبت حال آن وجود مقدّس اشتغال داشتیم و آن حضرت نسبت به همه اظهار لطف و ابراز رضایت فرموده و بعداً نیز ما را مورد عنایت قرار دادند و اظهار رضایت فرمودند، نسبت به فقیر هم در چندین مرقومه که در جواب بعض برادران مرقوم داشته‌اند، ابراز خشنودی فرموده‌اند؛ از جمله در مرقومه شریفه در جواب مرحوم حاج شیخ اسماعیل صالحی فیروزآبادی که بعداً خود آن مرحوم ارائه داد، این عبارت را مرقوم داشته‌اند: «چنانچه مرقوم شده فرزندی بسیار تحمّل صدمات در این سفر اروپا نموده و مراقب احوال من بود و رضایت مرا جلب نمود، خداوند از او راضی باشد» که این جمله را برای خود نهایت افتخار و شرف می‌دانم.

مدّت‌ها بود مایل بودم این سفرنامه که در حالات و شرح کسالت چندماهه آن حضرت می‌باشد، به چاپ برسد و به نظر مبارکشان برسانم، ولی متأسفانه قضای الهی برخلاف آن جاری و مقدر خداوند غیر از آن بود، و آن حضرت لقای پروردگار و وصال محبوب را برگزید و از ما دوری فرمود: «اتما اشکو بّی و حزنی الی الله»<sup>۱</sup>.

اکنون مدّتی است که آقای مهندس محمود گلسرخی و فقه‌الله که از فقرای با محبّت و بلندهمت و دارای عقیده ثابت و ایمان راسخ می‌باشند و پدرشان مرحوم میرزا عبدالله خان گلسرخی نیز از فقرای باعلاقه و محبّت و خلوص و صدق بودند، خواهش داشتند که یکی

۱. «جز این نیست که شرح اندوه خویش تنها با خدا می‌گویم»، سوره یوسف، آیه ۸۶.

از تألیفات فقیر را به چاپ برسانند و برادر محترم جناب آقای حاج سید هبة الله جذبی (ثابت علی) زاده الله توفیقاً و تأییداً نیز در این امر واسطه بودند، بالاخره فقیر این سفرنامه را در نظر گرفتم، که به یاد آن وجود مقدس و توسل به آن روح پاک و حقیقت آن حضرت به چاپ برسد و برادران ایمانی به خواندن این یادداشت‌ها به روح مقدس آن بزرگوار متوسل گردند، آقای مهندس گل‌سرخ‌چی نیز بانهایت شوق و علاقه به طبع آن اقدام نمودند، از خداوند متعال اجر دارین و مزید وسعت و برکت و ازدیاد حال محبت برای ایشان خواستار و ازدیاد توفیقات و تأییدات جناب حاج آقای جذبی را که متصدی کتابت و استنساخ و مراقبت کارهای تصحیح و غیر آن بودند و همچنین مزید توفیق و اجر برادران مکرم آقایان سید فضل الله دانشور علوی و حاج رضاخان نور که تصحیح اوراق چاپ را متعهد و در مراقبت طبع آن کوشا بوده‌اند، مسألت دارم، والسلام علينا و علی عبادالله الصالحین.

فقیر سلطان حسین تابنده گنابادی - رضاعلیشاه





## توکل و توسل

ارتحال پدر برای خانواده مصیبتی است عظمی و برای فرزند به‌ویژه اگر هنوز به مرحله رشد و بلوغ اجتماعی نرسیده باشد، ضایعه‌ای است بس بزرگ، چراکه وجود پدر در کانون خانواده منبعی است روشنی‌زا و گرمی‌خیز و برای فرزند سرمایه و پشتوانه‌ای است در نیل به هدف‌های زندگی فردی و اجتماعی.

با فقدان پدر خاصه که نابهنگام صورت گیرد، کانون خانواده به تاریکی و سردی گراید، لاجرم پریشانی و پریشان‌حالی و پراکنده‌دلی حکمفرما و سایه‌گستر شود. خرم کسانی که با از دست دادن پدر میراث معنوی و روحانی وی را به کار برند و در پرتو آن همان روشنایی و گرمی پیشین را در کانون خانواده و محیط اجتماع احیا نموده، جاودان نگه‌دارند.

حقیر فقیر در شانزده سالگی پدر بزرگوار خویش را که فقیری با ایمان و مردی صافی‌نهاد و پاک اعتقاد و خدمتگذاری انسان‌دوست و باگذشت بود، از دست بداد، ناگفته پیداست که از چنان فقیری سخی‌الطبع و کریم‌النفس و انسان‌دوست چیزی جز آثار معنوی به‌ارث نماند، تا زنده بود مرا و برادر بزرگم را درس توکل به خدا و توسل به مولای متقیان می‌داد و چون از این جهان فانی به دیار باقی شتافت، مشعل فروزان توکل و توسل را به ما وا گذاشت.

با چنین مشعلی فروزان سالک همان طریق شدم که از ابتدا دستم را بگرفته و پا

به پایم برده بود و در پرتو همین مشعل بوده که بر هرگونه مشکلات تفوق یافته و به قول لسان‌الغیب حافظ شیرازی از هر نوع خلاف آید کامروایی گرفته‌ام، تحصیلاتم را در شرایطی سخت و دشوار، ولی با نیروی توکل و توسل به‌نحو موفقیت آمیز و رضایت‌بخش به پایان رسانیدم، چون کار شخصی را بهتر راغب بوده و مایل به استخدام نبودم، علی‌هذا به کار آزاد یعنی مقاطعه کاری، حتی بی آنکه صاحب سرمایه مادی باشم پرداختم و هرچند در بدایت امر ضمن قبول و انجام کارهایی چند متضرر و مقروض گردیدم، ولی برابر آنچه به معنی آموخته بودم، یعنی به پیروی از تعالیم پیشوای پرهیزکاران و مولای متقیان یأس و حرمان را که عامل توقیف تحرک در انسان است، به خود راه نداده، همچنان به کار و کوشش و فعالیت‌های شبانه‌روزی توأم با توکل و توسل ادامه دادم، تا بعون‌الله جبران ضررها و تأدیة قرض‌ها شد و کار مایه‌ای نیز برای قبول و انجام دگر کارهایی که به مشیت الهی برایم مقدر بود، فراهم گردید.

با کارماید به دست آمده و پشتوانه‌ای از انفاس پاک اولیای حق در دورترین مناطق توأم با سخت‌ترین شرایط دگر بار به قبول کار برخاستم و تا انجام کار که بس رضایت‌بخش افتاد، از نیروی توکل و توسل مدد گرفته توفیق خدمت به دست آوردم. با اینکه در یکی از مسافرت‌ها که برای سرکشی می‌رفتم، یعنی در راه سنندج - سقز به علت واژگون شدن اتومبیل چند جای بدنم شکستگی یافت، مع ذلک این آسیب‌ها با همه دردهای ناشی از آن مانع جریان کارم نشد و مرا از ادامه راهی که پیش گرفته بودم، باز نداشت.

اینک که این سطور را می‌نویسم و به مؤمنین متوکل بر خداوند و متوسل به مولای متقیان تقدیم می‌دارم، سی سال از کار مداوم و پی‌گیرم می‌گذرد، در حالی که در طی این مدت نسبتاً دراز حتی سی روز به مرخصی نرفته‌ام.

پانزده سال پیش به تأسیس شرکت ساختمانی آرک اقدام نمودم و به عنوان مدیرعامل این شرکت به کار مشغول شدم، شرکت ساختمانی آرک به دنبال چند کار ساختمانی... به قبول و اجرای برنامه‌ای پرداخت که به جرأت می‌توان گفت یکی از

مهم‌ترین کارهای فتنی و عمرانی بزرگ در دنیا محسوب می‌شود. این کار حفر تونل آب بر فومن است به طول هفده کیلومتر که به طور یقین در بهبود وضع کشاورزی و آبیاری منطقه وسیعی از گیلان تأثیر دارد.

در آغاز این کار مهندسین مشاور که ناظر بر اجرای طرح بودند، اعتقادی داشتند مبنی بر اینکه هیچ‌یک از شرکت‌های ایرانی موفق به انجام چنین کاری نخواهد شد و حتی پیش‌بینی می‌کردند که انجام این طرح پانزده سال طول خواهد کشید، البته نظرات آنان به اعتباری خالی از دلیل نبود، زیرا تعبیه این تونل طوری است که دهانه آن می‌بایست از دو طرف کوه بدون کوچک‌ترین انحراف به هم متصل شود، دیگر اینکه انجام چنین کاری عظیم و حساس و دقیق و علمی و فتنی در ایران به صورتی که مورد نظر بود و اجمالاً مذکور هم افتاد بی‌سابقه بود و از لحاظ فتنی حایز کمال اهمیت است.

کاری بدین اهمیت و دشواری به نام خدا و به دست ایرانی و برای ایرانی و در عصر سلطنت محمدرضا پهلوی پادشاه ایران آغاز گردید و علی‌رغم پیش‌بینی‌های بدبینانه و نظرات منفیانه پس از سی و شش ماه (سه سال) به طور موفقیت‌آمیز همراه با شگفتی و تحسین بسیاری از ارباب خیرت و بصیرت به هم اتصال پیدا کرد.

سرافرازی و افتخار مرکسانی راست که با دست خالی، ولی با سری مشحون از سودای خدمت و دلی آکنده از عشق و امید و سینه‌ای مالامال از توکل به خدا و توسل به مولای متقیان به کارهای بزرگ عام‌المنفعه برمی‌خیزند.

حقیر فقیر آستانه مولای متقیان علی (ع) در چهل و دو سالگی ازدواج کرده، به یمن عنایات الهی و توجهات اولیای حق دارای دو فرزند هشت‌ساله و نه‌ساله بوده و بعون‌الله از نعمت سلامت برخوردار می‌باشند.

تعالیمی را که از پدر بزرگوار گرفته‌ام، در کانون خانواده ترویج می‌کنم، باشد که فرزندانم نیز در طریق عافیت و سلامت به خدمت خلق و عمران و آبادی کشور برخیزند و در این راه ایمان به یک مبدأ و اتکای به انفاس پاک قدسیان و امید به آینده را در تمام شؤون زندگانی و حیات توشه راه سازند و بدانند:

عبادت به جز خدمت خلق نیست      به تسبیح و سجاده و دلوق نیست  
از آنجایی که این حقیر فقیر مفتخر به انتساب به سلسله نعمت‌اللهیه و حضرت  
سلطان‌علیشاه شهید و بندگان صالح‌علیشاه می‌باشم، علاقه وافر داشتم که افتخار چاپ یکی  
از مؤلفات قطب‌العارفین حضرت حاج سلطان حسین تابنده رضاعلیشاه - روحی فداه - به  
این کمترین داده شود، خدای را سپاسگزارم که پس از استدعای مکرر بالاخره موافقت  
فرمودند که چاپ کتاب از گناباد به ژنو که به نام نامی بندگان حضرت آقای صالح‌علیشاه و سفر  
معالجه معظم‌له توسط حضرتشان به رشته تحریر درآمده، به این حقیر واگذار شود.

حقیر فقیر - محمود گل‌سرخ



حضرت آقاي حاج شيخ محمد حسن صالح عيشاه قطب سلسله علويه رضويه نعمت اللهيه - طاب ثراه -



## مقدمه

اول دفتر به نام ایزد دانا صانع و پروردگار و حی و توانا این سومین مجموعه یادداشت‌هایی است که درباره سفر می‌نویسیم، نخستین یادداشت به نام یادداشت‌های سفر به ممالک عربی و دومین آن به نام خاطرات سفر حج می‌باشد و این یادداشت‌ها نیز تحت عنوان از گناباد به ژنو تنظیم گردیده است. این یادداشت‌ها مربوط به سفری پر از رنج و کدورت است که بر اثر واقعه ناگهانی کسالت پدر بزرگوارم جناب آقای صالح‌علیشاه - روحی فداه - که باعث تشویش و اضطراب همه برادران ایمانی و گریه و انقلاب عموم بستگان و همه اخلاء روحانی گردید، پیش آمد.

در این سفر مدت‌ها حال نوشتن یادداشت نداشته، بلکه روز و شب در انقلاب و اضطراب بوده و خواب و خوراک نگارنده و همسفران بر اثر شدت کسالت ایشان سلب گردیده بود و در ابتدا اصلاً به فکر نوشتن یادداشتی نبودم.

پس از چندی که حالت پدر بزرگوارم بحمدالله رو به بهبودی گذاشت، حضرتش چند مرتبه سؤال فرمودند که برای این سفر هم یادداشتی تهیه شده یا نه؟ و جواب نفی دادم و ایشان اظهار میل به تهیه یادداشت می‌فرمودند تا آنکه پس از چند مرتبه تذکر

حسب الامر شروع به نوشتن نموده و با زحمت فکری بعض مطالب و وقایع سابقه را با تاریخ آن به نظر آورده، در رشته تحریر کشیدم؛ از این رو ممکن است مطالبی هم فراموش شده باشد.

منظور اصلی نگارنده از این یادداشت‌ها نیز مانند یادداشت‌های سابق، ذکر مطالب متنوعه و مفیده مذهبی و تاریخی و علمی است، از این رو بعض قسمت‌های تاریخی محتاج به کتاب نیز بوده و آنها را پس از مراجعت از سفر، مختصری تکمیل نموده و اکنون این مجموعه را به عنوان فوق تقدیم دوستان گرامی می‌نمایم و البته آن نیز به واسطه کمی اطلاع نگارنده نسبت به زبان فرانسه و غیر آن خیلی ناقص است، ولی از خوانندگان محترم خواهشمند است از خطاها و اشتباهات درگذرند و اگر انتقادی به نظرشان رسید تا هنگامی که حیات دارم مرا بر خطاهای خود آگاه سازند تا آنها را اصلاح نمایم و از همه خوانندگان انتظار دارم که مرا به دعای خیر یادکنند.

مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق مسکینان دعایی

سلطان حسین تابنده گنابادی

عید فطر ۱۳۷۴ (اول خرداد ۱۳۳۴)



بسم الله الرحمن الرحيم

در روز جمعه ششم رجب سال ۱۳۷۳ مطابق (۲۱ اسفند سال  
بروز کسالت ۱۳۳۳) بندگان حضرت آقای صالح علیشاه - روحی فداه - مبتلا  
به کسالت ناگهانی عظیم پروستات شده و ناچار به حرکت  
تربت حیدریه گردیدند و به منزل آقای حسن زاده وارد شدند و آقای دکتر عبدالمجید  
مجیدی شیرازی که از دوستان بودند، مشغول معالجه شدند و در آن چند روزه مراقبت  
کامل نمودند و در آنجا معالجات موقتی شد، از مشهد هم برادرم آقای دکتر محب الله آزاده  
به همراهی آقای دکتر نصرت الله نوریانی که متخصص در این قسمت بودند، آمده معاینه  
نمودند و دستورانی دادند، ولی همه اطباء متفقاً می گفتند که تمام این معالجات موقتی است  
و علاج قطعی آن عمل است و هرچه زودتر اقدام شود، بهتر است، لذا ایشان تصمیم  
به حرکت تهران گرفته، ولی برای اینکه عید نوروز نزدیک و کارهای گناباد هم بی ترتیب  
بود و از نظر حرکت جمعی از دوستان شهرهای دور به گناباد برای زیارت ایشان، از  
این رو باگرفتن دستور کامل از اطباء عصر چهارشنبه بیست و ششم اسفند از تربت به طرف  
گناباد حرکت و دو ساعت از شب وارد بیدخت شدند و علت آنکه دیر حرکت کردند آن  
بود که دوستان پیشواز نمایند؛ از این رو قبلاً هم اطلاعی ندادند و حتی پیش هم دستور  
داده بودند که کسی استقبال نکند، ولی مع ذلک احساسات محبت آمیز و عواطف  
شورانگیز دوستان بر قلوب آنان غلبه کرده و جمع زیادی از بیدخت و دولویی و خیبری

و سایر دهات در مسیر راه با چراغ‌های توری و آوردن قربانی‌های زیاد به انتظار ورود مقدم حضرتش بودند و به‌شکرانه زیارت ایشان قربانی‌ها نمودند.

در بیدخت هم به‌واسطه همان کسالت عارضه دوستان مرتب برای عیادت و زیارت ایشان آمده و ایشان با حال کسالت پذیرایی می‌نمودند و جمع بسیاری از دوستان از تهران و اصفهان و مشهد و نیشابور و کرمان و سایر شهرهای ایران مطابق معمول همه‌ساله که ایام عید نوروز حضورشان شرفیاب می‌شدند، در آن سال نیز با آنکه چندین تلگراف شده که آقایان امسال حرکت نکنند، مع‌ذکب بعضی که از تلگراف اطلاع نداشته یا پیش حرکت نموده یا اشتیاق زیارت غلبه داشته حرکت کردند و از شب جمعه سیزده رجب که عید ولادت حضرت مولا(ع) است، در بیدخت بودند و روز یکشنبه پانزدهم رجب هم که اول فروردین ۱۳۳۴ بود، جمعیت اطراف بیشتر شده و از دهات گناباد هم مانند هر سال برای عرض تبریک خدمتشان رسیدند و هرکدام چند دقیقه عیادت نموده و در اتاق دیگر پذیرایی شدند، ولی فقرا که برای زیارت ایشان در آن چند روزه آمده بودند، عموماً به‌واسطه رنجوری و ضعف و نقاهت زیاد آن حضرت به‌محض زیارت جز گریه از آنها ظاهر نمی‌شد و برخلاف سال‌های سابق که ایام عید در حضورشان با خوشی و خرمی بسر می‌بردند، در آن سال همه متأثر و اندوهگین و غالباً گریان بودند و آن حضرت هم با حال رنجوری با نهایت انبساط و خنده از همه پذیرایی نموده و به‌بعض دوستان می‌فرمودند: میل دارم مصداق شعر باباطاهر که می‌گوید: «پسندم آنچه را جانان پسندد» بوده باشم و چون اظناً گفته بودند که هرچه زودتر باید تصمیم حرکت برای معالجه بگیرید، از این رو با گرفتاری‌های زیاد پذیرایی واردین در آن چند روزه خود را مهیای حرکت می‌نمودند.

عصر روز سه‌شنبه سوم فروردین از بیدخت حرکت کردند و

**حرکت به تهران** جمع زیادی برای بدرقه تا چند فرسخی آمدند، جمعی از

دوستان هم که از شهرهای خارج برای زیارت ایشان آمده

بودند، در ملازمت حرکت کردند. در بین راه آقای حاج مشیرالسلطنه امیرسلیمانی که

صبح دوشنبه دوم فروردین از تهران به عزم زیارت حرکت کرده بودند، ملاقات شدند و چون قصد ایشان زیارت بندگان حضرت آقا بود، پس از زیارت در خدمت ایشان مراجعت نمودند و به بیدخت نرفتند. اول غروب وارد تربت شده و در منزل آقای مقدسی رئیس اداره نوغان که قبلاً خودشان خواهش کرده بودند، ورود نمودند. در آنجا نیز آقای حاج محمدخان راستین اراکی و جمعی از برادران اراکی و تهرانی و کاشانی که عازم بیدخت بودند، حضور مبارک شرفیاب شدند، صبح ساعت هفت از تربت حرکت و به واسطه بدی راه و خرابی زیادی که به واسطه بارندگی های متوالی و عدم مراقبت اداره راه در اصلاح و تعمیر پیدا شده بود، خیلی معطل شده، چندین جا پیاده شدیم و چون برای عمل و معالجه تعجیل داشتند، لذا به مشهد مشرف نشدند و ساعت یک و نیم بعد از ظهر وارد نیشابور شدیم و به منزل آقای حاج محمدصادق شریفان ورود فرمودند. ساعت سه و نیم بعد از ظهر از نیشابور حرکت و ساعت شش و نیم در سبزوار به منزل جناب آقای حاج شیخ عمادالدین (هدایت علی) که از مشایخ بزرگ ما می باشند ورود فرمودند و شب را در آنجا توقف فرموده، صبح ساعت هشت حرکت کردند و برای نهار در دهنه زیدر توقف فرمودند، موقع ورود به دهنه زیدر قدری انتظار آمدن آقای حمیدزاده و همراهان دیگر را که در اتومبیل ایشان بودند، کشیدیم و به طول انجامید. در این بین نصرالله تابنده برادر کوچک من که از مسافرین اتومبیل ایشان بود و چند نفر از همراهان دیگر با یکی از تانک های بنزین رسیده و اظهار داشتند که به واسطه بدی راه و بارندگی شدید رل اتومبیل از اختیار خارج شده و اتومبیل از تپه بالا رفته، واژگون گردید و شوفر زیر ماشین رفته و خود آقای حمیدزاده هم مختصر صدمه دیده، ولی سایرین به هیچ وجه صدمه ای به آنها نرسیده است.

بدین جهت خیلی ناراحت و پریشان شدیم و فوری اتومبیل آقای حاج مشیرالسلطنه برای آوردن آنها حرکت کرده و شوفر را که حالش خیلی خطرناک بود با خود آقای حمیدزاده که کمر ایشان صدمه دیده و ضرب خورده بود حرکت داده و در منزلی که بنا بود حضرت آقا در شاهرود ورود نمایند و منزل نسبتاً بزرگی بود که برادران شاهرودی

برای ورود ایشان تهیه دیده بودند، استراحت کردند و ما هم ساعت سه و نیم بعد از ظهر از دهنه زیدر با حال پریشان و نگران حرکت کرده و ساعت پنج وارد شاهرود شدیم و از آقای حمیدزاده ملاقات کردیم؛ معلوم شد که حال ایشان سخت نیست و خطری ندارد و شوهر ایشان هم که در بیمارستان بستری بود، پس از تزریقات حالش بهتر شده و به هوش آمده است و چند روز که در بیمارستان بود حالش قدری بهتر شده بود، ولی متأسفانه بعداً در تهران به ما اطلاع دادند که شب چهارشنبه ۲۵ رجب (مطابق رحلت حضرت کاظم(ع)) بدرود زندگانی نمود، همه ما از این خبر ناگوار متأثر شدیم، فقرای شاهرود هم برای او مجلس ترحیمی منعقد نموده بودند.

صبح جمعه بیستم رجب (۶ فروردین) ساعت هفت و پنجاه دقیقه با خط آهن از شاهرود حرکت کرده و در ایستگاه دامغان جمعی از فقرا که به انتظار بودند، به زیارت ایشان نایل شدند، در سمنان هم آقای آقامهدی آقا مجتهد سلیمانی تنکابنی (وفا علی) که از مشایخ طریقت ما می باشند، با جمع زیادی از فقرای تهران برای استقبال با فقرای سمنان در ایستگاه انتظار مقدم ایشان را داشتند و ساعت یک و نیم بعد از ظهر که قطار وارد شد، به زیارت ایشان نایل گردیدند و قطار پس از نیم ساعت توقف حرکت کرد و در ایستگاه های بین راه هم از فقرا برای استقبال آمده بودند و یک ربع به ساعت هشت بعد از ظهر قطار وارد ایستگاه تهران شد.

در ایستگاه تهران هم جمع بسیاری از دوستان برای استقبال  
**ورود به تهران** آمده بودند و ایشان مستقیماً به منزل آقای حاج مشیرالسلطنه  
 وارد شدند و شب را در آنجا استراحت فرمودند.

صبح روز بعد طبق مذاکرات قبلی که شده بود ساعت هشت صبح به بیمارستان مهر تشریف بردند و ساعت نه آقای دکتر لقمان الملک (سعید مالک) برای معاینه آمده و در حدود یک ساعت و نیم سؤالات نموده و معاینه کامل کردند و دستور تجزیه خون و ادرار را دادند و فشارخون را گرفتند و دستور مختصر دوائی و غذایی دادند.

در آن روزها قدری حال مبارک ایشان بهتر شده بود، چون بر اثر معالجات طبّی و

استحمام‌های متوالی از روز حرکت جریان ادرار قدری بهتر شده و به تدریج روزبه‌روز راحت‌تر می‌شد، به طوری که در ورود تهران نسبتاً راحت بودند، ولی در عین حال آقای دکتر لقمان و آقای دکتر اقبال و سایر اطباء متفقاً عمل جراحی و بیرون آوردن غده را لازم می‌دانستند و حتی در ده روز بعد از ورود به تهران که ناراحتی تقریباً به کلی مرتفع شده بود، ایشان اظهار می‌فرمودند که مثل اینکه غده خیلی کوچک شده و احتیاجی به عمل نیست، ولی اطباء در جواب می‌گفتند که مع ذلک عمل لازم است، چون ممکن است بعداً مجدد عود کند و در آن موقع زحمت آن بیشتر است مخصوصاً اگر در اوّل پیدایش از پزشک و وسایل دور باشند، خیلی ناراحت خواهند شد، لذا باید حتماً عمل کنند و عمل آن هم سهل و آسان است.

آقایان رفقا پس از آنکه مسبوق شدند که عمل جراحی لازم است چون در تهران وسایل کافی موجود نیست اصرار کردند که برای این امر مسافرتی به خارجه فرمایند و ایشان به هیچ وجه تمایلی نداشتند، ولی دوستان در نظریه خود اصرار می‌کردند و اطباء و آقایانی هم که دیدن و عیادت می‌نمودند و به اروپا مسافرت کرده بودند، متفقاً مسافرت اروپا را ترجیح می‌دادند.

ولی اشکال مهمی که برای ایشان بود از نظر ذبیحه آنها بود، چون ذبیحه آنها برای مسلمین جایز نیست و نمی‌توان خورد، هرچند نجاست آنها نزد محققین مورد اشکال است و بزرگان ما از جمله جدّ امجد اعلیٰ مرحوم حاج ملا سلطان محمد (سلطان علیشاه) گنابادی و جدّ بزرگوارم مرحوم حاج ملا علی (نورعلیشاه) - طاب ثراهما - طبق آیات و احادیث به طهارت اهل کتاب قایل و تصریح فرموده‌اند؛ که اهل کتاب نجس نیستند، مگر با خوردن گوشت خوک و مسکر که بالتبع نجس می‌شوند که آیه شریفه: «وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ»<sup>۱</sup> بدان تصریح است و مفهوم مخالف «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»<sup>۲</sup> که نجاست را اختصاص به مشرکین داده بر طهارت غیر مشرکین دلالت می‌کند،

۱. «طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است»، سوره مائده، آیه ۵.

۲. «مشرکان نجس‌اند»، سوره توبه، آیه ۲۸.

ولی استعمال ذبیحه آنها برای مسلمین طبق قول مشهور نزد شیعه مجاز نیست و هرچند این مسأله مورد خلاف و قول قریب به اتفاق نزد اهل سنت جواز است و در میان شیعه نیز بعضی قایل به حلیت ذبیحه ذمی و بعضی قایل به حلیت ذبیحه مطلق یهود و نصاری و عدم حلیت ذبیحه مجوس شده‌اند، ولی قول مشهور قریب به اتفاق بین علمای شیعه عدم حلیت آن است، زیرا در ذبیحه و حلیت آن چند شرط است: اول آنکه کُشنده مسلم باشد، دوم آنکه رو به قبله باشد، سوم آنکه آلت کُشنده از آهن باشد مثلاً اگر از شیشه باشد جایز نیست، چهارم آنکه نام خدا برده شود، پنجم آنکه اوداج اربعه که عبارت از مری (لوله طعام) و حلقوم که لوله تنفس است و دو رگ بزرگی که در دو طرف آن هستند، بریده شود، البته این قطع شدن در غیر شتر است، زیرا شتر را باید نحر کرد نه ذبح و بنابراین ذبیحه غیر مسلم جایز نیست و در مملکت اسلامی یا محلی که مسلمین در آنجا اکثریت داشته باشند یا آنکه احتمال آن باشد که ذبح‌کننده مسلم است، ولو آنکه قطع نداشته باشیم خوردن آن حلال است، ولی در محلی که بدانیم تحت نظر غیر مسلم است و رعایت دستورات اسلامی نمی‌شود، خوردن آن جایز نیست، بلکه گوشت آن حکم میت را دارد، از این رو جناب ایشان در مسافرت اروپا ناراحت و ناراضی بودند و بر حسب اصرار رفقا و دوستان راضی شدند، ولی قدری شک و تردید از این جهت راه یافت و فرمودند از رفقا و دوستان تحقیقاتی شود که معلوم گردد وضع خوراک آنجا چطور است و آیا ممکن است طبخ آنها را نخورند؟ لذا از آقای دکتر امامی (امام جمعه تهران) که بارها برای گردش و معالجه مدتی در اروپا بوده‌اند، سؤال نموده، ایشان اظهار داشتند که ممکن است اصلاً گوشت نخورند، بعد هم با تلفن از آقای دکتر حافظی که در سازمان بهداشت جهانی در ژنو می‌باشند، سؤال نموده و ایشان هم تحقیقاتی کرده اظهار داشتند ممکن است خود ایشان برای خوراک دستور بدهند و اشکالی از این نظر نیست، از جمع دیگر نیز در این قسمت تحقیقاتی شد.

از هامبورگ هم سؤال شد، گفتند در آنجا مسلمین زیاد هستند و خودشان جداگانه ذبح می‌کنند و از این نظر اشکالی نیست و ممکن است توسط آنها طبخ شود که اشکال

مرتفع گردد.

پس از این تحقیقات آن جناب برای عمل جراحی و ترک آن و اینکه در کجا انجام شود استخاره فرموده ترک آن و همچنین عمل در تهران خوب نبود، ولی عمل در ژنو یا هامبورگ خوب بود و در ژنو بهتر بود، ولی آیه صبر بود؛ لذا پس از این استخاره تصمیم حرکت به اروپا گرفتند و دستور فرمودند وسایل حرکت (اجازة طبیب برای حرکت و صدور تذکره و تهیه ارز) مهیا شود.

رفقا در مقصد و اینکه عمل در هامبورگ یا ژنو باشد، اختلاف نظر داشتند، بعضی هامبورگ را بهتر می دانستند و بعضی ژنو را خوب می گفتند، عقیده نگارنده این بود که چون آقایان دکتر نصرت الله نصیری و دکتر محمدحسین حافظی که از برادران ایمانی می باشند، در ژنو هستند و آشنایی دارند و مخصوصاً آقای دکتر حافظی که در سازمان بهداشت جهانی می باشند، از این قسمت ها اطلاعاتی دارند و هوای ژنو هم خیلی خوب است بهتر آن است که به سوئیس حرکت شود، چند نفر دیگر هم در تأیید آن اظهار داشتند که محیط ژنو آرام تر و ساکت تر است، جمع دیگر اظهار کردند که پزشکان آلمانی معروف تر و حاذق ترند و چند تن از رجال ایرانی در آنجا عمل کرده و پسندیده اند، چند نفر دیگر از دوستان از جمله جناب آقای احمد قوام السلطنه نظریه داشتند که متخصص این عمل در لندن است، چون سایر اطباء دو عمل در این قسمت انجام می دهند، ولی در لندن مستر میلین پزشکی که متخصص این قسمت است، اکتشافی نموده که یک مرتبه بیشتر عمل نمی کند و خیلی سهل و آسان است، ولی آن حضرت لندن را نپسندیده و بالاخره پس از مشورت های زیاد مذاکره شد که ابتدا به ژنو حرکت کنند و اگر هامبورگ بهتر بود آقای دکتر حافظی که بنا بود تحقیقاتی بکنند، هامبورگ را مناسب تر دانستند، از آنجا به هامبورگ حرکت کنند. آقای عبدالله انتظام وزیر امور خارجه نیز ژنو را پسندیده و گفتند در ژنو دو نفر متخصص معروف در این قسمت می باشند که هر دو خیلی حاذق

هستند یکی دکتر شارل پریر<sup>۱</sup> و دیگری شارل اشتاینر<sup>۲</sup>، بعضی گفتند دکتر بیکل بهتر است، چند نفر دیگر شهر دوسلدورف را در آلمان ترجیح داده، می‌گفتند در آنجا کلینیکی است به نام کلینیک کلی‌هایم<sup>۳</sup> که در آنجا ده نفر پروفیسور و شش دکتر کار می‌کنند که هر کدام در یک مرض متخصص هستند و متخصص در مجاری ادرار پروفیسور بومینگ هاوس<sup>۴</sup>، می‌باشد که شهرت کامل در این قسمت دارد.

بالاخره پس از تبادل نظر و مشورت‌های زیاد تصمیم گرفته شد که با آقای دکتر حافظی مذاکره شود که ایشان هم از سوئیس و هم از آلمان تحقیقات کامل کنند که کجا از همه حیث بهتر است و از تهران مستقیماً به ژنو حرکت کنند و در آنجا برای محل توقف تصمیم بگیرند.

از این رو دستور فرمودند که هرچه زودتر وسایل حرکت فراهم شود، با آقای دکتر حافظی هم با تلفن مذاکره شد که تحقیقات کامل بنمایند.

در تمام مدت توقف ایشان در تهران فقرا برای زیارت و عیادت ایشان می‌آمدند، ولی چون نمی‌توانستند مانند سفرهای سابق در مجالس فقری تشریف فرما شوند، عموماً در موقع زیارت متأثر و گریان بودند و شب‌ها نیز در مجالس و اجتماعات فقری برای شفای عاجل ایشان متوسل و گاه هم به دعا و نماز و خواندن «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ»<sup>۵</sup> باگریه و زاری اشتغال داشتند.

از آقایان حجج اسلام و رجال و وزرا و نمایندگان مجلسین و رجال دربار مرتباً برای عیادت و زیارت ایشان می‌آمدند و هر کدام نظریات خود را از حیث مسافرت و طبیب اظهار می‌داشتند.

در مدت بیست روز توقف تهران به واسطه همان کسالت برای بازدید به هیچ‌جا تشریف نبردند و فقط دو سه مرتبه برای زیارت به حضرت عبدالعظیم (ع) رفتند، روز

1. Dr. Charles Perrier.      2. Dr. Charles Steiner.      3. Clinique Colyheim.  
4. Professeur Boeminghaus.

۵. «یا آن‌که درمانده را چون بخواندش پاسخ می‌دهد»، سوره نمل، آیه ۶۲.



سیزدهم فروردین هم برحسب اصرار آقایان تا جماران به منزل آقای حاج مشیرالسلطنه تشریف بردند و وسایل استراحت ایشان در آنجا مهیا شد و بعداً مراجعت فرمودند.

پس از آنکه تذکره گرفته شد، برای گرفتن ویزای سوئیس و

**حرکت از تهران** تهیه ارز اقدام شد و در روز سه‌شنبه نهم شعبان ۱۳۷۳ مطابق

(۲۴ فروردین ۱۳۳۳) بلیت هواپیمای اس.آ. اس که مربوط به

شرکت هواپیمایی اسکاندیناوی است برای ژنو و از آنجا به هامبورگ و مراجعت به بیروت گرفته شد که اگر در ژنو توقف کردند بلیت را مسترد داشته و بقیه وجه را که برای کرایه از ژنو به بعد داده بود برگردانند و این هواپیما در هفته دو بار از تهران حرکت می‌کند، یکی عصر پنجشنبه ساعت شش و نیم و دیگری عصر یکشنبه در همان ساعت و ما برای روز پنجشنبه ۲۶ فروردین بلیت گرفتیم و این هواپیما که مربوط به شرکت سوئدی اسکاندیناوی است دارای وسایل آسایش و از همه جهت راحت است و گنجایش پنجاه و شش نفر را دارد و دارای درجه یک و دو می‌باشد که درجه یک آن قدری از حیث خوراک بهتر و جای آن راحت‌تر است، ولی درجه دو آن نیز خیلی خوب است.

شب پنجشنبه طبق تقاضای نگارنده قرار شد خود حضرت ایشان که پس از کسالت نماز جماعت اقامه ننموده بودند، برای اولین بار اقامه جماعت بفرمایند که همه اخوان ایمانی توفیق زیارت ایشان را پیدا نموده و تودیع کنند و نماز هم به جای منزل آقای حاج روح‌الامین در منزل آقای حاج مشیرالسلطنه باشد که محتاج به حرکت ایشان نباشد و در آن شب بعد از نماز از همه برادران تودیع نموده و عموم حضار گریان و حال همه منقلب بود.

صبح پنجشنبه هم جمع زیادی برای زیارت ایشان آمده و ما اثنائیه سفر را جمع‌آوری کرده به گمرک بردیم و تشریفات گمرکی را انجام داده، سپس به فرودگاه بردیم.

عصر پنجشنبه ساعت پنج بعد از ظهر از منزل آقای حاج مشیرالسلطنه به طرف فرودگاه مهرآباد حرکت و گروه بسیاری برای بدرقه آن حضرت در مهرآباد حاضر



بودند. هواپیمای اسکان‌دیناوی که معمولاً ساعت شش و نیم عصر حرکت می‌کند، چون تأخیر ورود داشت، قدری در حرکت هم تأخیر شد و ساعت شش و سی و هشت دقیقه بعد از ظهر به ساعت تهران از فرودگاه مهرآباد حرکت کرد.

ملازمین آن حضرت عبارت بودند از نگارنده و برادرم آقای حاج دکتر محب‌الله آزاده و آقایان حاج مهدی آقا ملک صالحی اصفهانی و ابوالحسن مصداقی مدیر شرکت مرنده تهران که عصر سه‌شنبه از بغداد مراجعت نموده و چون از حرکت ایشان اطلاع یافتند، فوری برای حرکت در ملازمت ایشان اقدامات نموده و وسایل حرکت خود را آماده کردند.

موقعی که هواپیما از زمین بالا رفت با بلندگو اطلاع دادند که چهار ساعت و چهل دقیقه تا بیروت راه داریم، پس از گذشتن قریب دو ساعت شهر بغداد با چراغ‌های خود نمودار شد، اطراف بغداد و بسیاری از اراضی عراق عرب که بر اثر طغیان شدید و وحشت آور دو شط دجله و فرات آب گرفته و دریاچه‌هایی را تشکیل داده بودند بر اثر روشنی ماه نمودار بود و ما را از این مصیبت بزرگ که برای برادران عراقی پیش آمده، خیلی متأسف و اندوهگین کرد، این سیل بنیان‌کن که طبق نقل روزنامه‌نگاران از قول خود عراقی‌ها و آنچه خود نگارنده از بعضی عراقی‌ها شنیدم بی‌سابقه بوده تا روزی که ما از تهران حرکت کردیم، قریب دو میلیون نفر را بی‌خانمان و در حدود پنجاه میلیون لیره انگلیسی خسارت وارد آورده و ثلث مزارع و محصول عراق را زیرگل و لای نموده و از بین برده بود؛ از این رو خطر قحطی نیز مردم بی‌خانمان عراق را تهدید می‌کرد و خطر طغیان نیز تا آن موقع مرتفع نشده، بلکه پیش‌بینی خطرهای دیگر و خسارات زیادتر هم می‌نمودند، چون هنوز موقع آب‌شدن برف‌ها و طغیان طبیعی این دو شط نبود و ممکن است بعداً نیز طغیان‌هایی بکند و در آن شب شهر بغداد با چراغ‌های زیاد خود در میان آب درخشندگی و منظره جالب‌دیدنی داشت.

ساعت یازده و بیست دقیقه به ساعت تهران مطابق ساعت نه و پنجاه دقیقه به ساعت بیروت وارد فرودگاه بیروت شدیم و در آنجا نماز خوانده، قدری استراحت کردیم و

ساعت نیم بعد از نصف شب به ساعت تهران از آنجا حرکت کرده بر فراز مدیترانه پرواز کردیم؛ ابتدای حرکت بلندگوی هواپیما خبر داد که شش ساعت و ربع دیگر وارد ژنوا خواهیم شد.

موقعی که هواپیما بر فراز مدیترانه در پرواز بود، هوا به شدت منقلب و طوفانی و باران هم می‌بارید و هواپیما ارتعاش زیادی داشت و گاهی دفعتهاً به واسطهٔ چاه‌های هوایی پایین می‌آمد، بلندگوی هواپیما اطلاع داد که کمربندها را ببندید که تکان نخورید و بحمدالله یک ربع به ساعت هفت تهران مطابق ساعت چهار و ربع محلی به سلامتی وارد فرودگاه ژنوا پایتخت ایتالیا شدیم و نماز صبح را در آنجا خواندیم. ساعت پنج و نیم طبق اطلاع قبلی موتور هواپیما به حرکت آمد و قدری که در روی زمین حرکت کرد ایستاد و بلندگو گفت متأسفانه به واسطهٔ خرابی یک موتور هواپیما مجبوریم مجدداً به فرودگاه برگردیم و به محلّ اولی مراجعت کرد و ما پیاده شده و در همان جا صبحانه صرف کردیم و تعمیر موتور قریب یک ساعت و نیم طول کشید، ساعت هفت صبح به ساعت اروپا هواپیما حرکت کرد، قدری که رفتیم هوا ابر و مه آلود شد و مرتب هواپیما ارتفاع می‌گرفت که روی ابرها قرار گیرد، ولی هرچه بالا می‌رفت، ابرها متراکم‌تر می‌شد، به طوری که هوا به کلی تاریک و تیره بود و در آن موقع طبق گفتهٔ یکی از کارمندان هواپیما شش هزار متر بالا رفته بود، در این موقع انقلاب و ارتعاش هواپیما خیلی زیاد و دستور دادند که کمربندها را ببندیم و هواپیما خیلی تکان داشت و یکی دو مرتبه خیلی پایین آمد که موجب وحشت بعضی مسافرین شد، در آن هنگام بر فراز جبال آلپ که مستور از برف بود عبور می‌کرد و در ساعت نه و ربع به ساعت محلی مطابق ساعت یازده و سه ربع به وقت تهران وارد فرودگاه ژنو گردید.

ژنو یکی از شهرهای زیبای سوئیس است و سوئیس مملکتی سوئیس<sup>۱</sup> است کوهستانی و بیلاقی و از ممالک بسیار زیبا و باطراوت اروپا می‌باشد و دارای مناظر زیبا و دلفریب و جالب است و

1. La Suisse.

هلوتیا<sup>۱</sup> نام دیگر آن است. این مملکت در اروپای مرکزی واقع و به مملکت آلمان و فرانسه و ایتالیا و اتریش متصل است. مساحت خاک آن ۴۱/۲۹۸ کیلومتر مربع است و جبال آلپ به بیشتر آن احاطه دارد و به واسطه رودخانه‌های بزرگی از قبیل رُن،<sup>۲</sup> رُن،<sup>۳</sup> تِسن،<sup>۴</sup> آر،<sup>۵</sup> رس،<sup>۶</sup> این<sup>۷</sup> مشروب می‌شود و دارای دریاچه‌های زیادی از قبیل دریاچه ژنو، زوریخ، نوشاتل، مورات و دریاچه چهار ایالت می‌باشد که همه اینها بر زیبایی این مملکت افزوده است.

مردم این مملکت به چهار زبان تکلم می‌کنند؛ قسمتی که به فرانسه محدود است فرانسوی و قسمت مجاور آلمان آلمانی و آن قسمت که به ایتالیا متصل می‌باشد، ایتالیایی تکلم می‌کنند و زبان دیگری هم به نام رومانس<sup>۸</sup> دارند، زبان محلی ای نیز که آرگو<sup>۹</sup> موسوم است، دارند؛ ولی زبان رسمی دولتی یکی از آن سه زبان اولی است.

این مملکت غالباً کوهستانی و تمام اراضی آن خیلی باصفا و باطراوت و سبز و خرم است و در لطافت و خوبی در اروپا معروف و ثروتمندان اروپا برای گذراندن گرمای تابستان بدان جا می‌آیند و ایام تعطیل خود را نیز در آنجا می‌گذرانند.

جمعیت آن طبق آمار رسمی سال ۱۹۵۰ میلادی ۴/۷۱۵/۲۹۲ نفر است که فقط ۲۸۳/۶۶۷ نفر آن خارجی و بقیه تماماً سوئسی می‌باشند و البته جمعیت آن مانند سایر ممالک راقیه دنیا در تزاید است، مثلاً در سال ۱۹۳۴ طبق نوشته لاروس چاپ ۱۹۳۴ جمعیت آن ۳/۸۸۶/۰۰۰ نفر بوده است.

مرکز آن شهر برن است، ولی این مملکت مرکب از بیست و دو حکومت‌نشین است که هر یک از آنها را کانتن می‌گویند و در امور داخلی استقلال دارند و حتی در مالیات هم قوانین جداگانه دارند و دارای مجلس شورا و هیأت دولت می‌باشند و به اضافه از هر کانتن نمایندگان به مرکز مملکت اعزام می‌شوند، از این رو این مملکت را کنفدراسیون

1. Helvetia.

2. La Rhon.

3. La Rhin.

4. La Tessin.

5. L' Ar.

6. La Reuss.

7. L' Enn.

8. Romanche.

9. Argoe.

هلوتیک یعنی ایالات متحد هلوتیا می‌گویند.

کشور سوئیس بیشتر غله مورد احتیاج خود را از خارج تهیه می‌کند، چون اراضی مسطح که برای زراعت غله مساعد باشد، به قدر کافی ندارد؛ ولی اخیراً در صدد کاشت غله هم برآمده‌اند و میوه‌جات بیلاقی آن فراوان است و کارخانجات هم از قبیل کارخانجات ساعت‌سازی که در دنیا معروف است مانند لوزینا، اومگا، زنیت و اونیورسال و امثال آنها و کارخانجات نخ‌ریسی و صنایع آهنگری زیاد دارد که صادرات آن مملکت می‌باشد و یکی از طرق درآمد آن مملکت جلب سیاحان خارجی است که هم به واسطه خوبی هوا و مناظر زیبای آن و هم از جهت تسهیلاتی که برای ورود بدان مملکت فراهم است، همیشه محل ورود سیاحان می‌باشد.

سوئیس یکی از ممالکی است که ورود و خروج هر ارزی در آن آزاد است یعنی هر اندازه پول خودش یا هر کشور دیگری که بخواهیم می‌توان بدان وارد کرده یا خارج نمود و مقررات ارزی در آن وجود ندارد و آن نیز یکی از تسهیلاتی است که برای جلب واردین در نظر گرفته شده است.

این مملکت در قرون قدیمه و چندی از قرون وسطی ابتدا تحت تسلط رومان و بعد بورگاندها<sup>۱</sup> که از نژاد ژرمن‌ها بودند و سپس فرانسه واقع بود و قوم هلوت<sup>۲</sup> که شاخه‌ای از نژاد سلت<sup>۳</sup> است و سلت یک شعبه از نژاد هند و اروپایی است در آن مسکن داشتند و موقعی که تحت تسلط سلاطین کارولنژیان<sup>۴</sup> که دومین سلسله سلاطین فرانسه بود و به شارلمانی می‌رسند، واقع بود. در سال ۱۲۱۸ میلادی شالوده استقلال خود را ریخت و بعداً به تدریج در این قسمت پیشرفت‌هایی کردند و کانتن‌هایی ضمیمه آن گردید تا به وضعیت فعلی خود درآمد، ولی گرفتار حوادث و انقلابات و حملات زیادی هم گردید و در همه آنها باز هم دست از استقلال خود برنداشت و کمر در زیر بار حوادث خم نکرد. مخارج زندگانی در آن کشور خیلی گران است، ولی قیمت زمین به نسبت سایر

1. Burgundes.

2. Hëlvetes.

3. Sèltes.

4. Carolingien.

چیزها ارزان و شهرداری از گران شدن آن جلوگیری می‌کند، نان هم که مورد احتیاج عمومی است از سایر چیزها ارزان تر است و برق آن هم عمومی و مورد استفاده همه کس و خیلی ارزان است، زیرا تولید آن به واسطه آبشارهای فراوان و به وسیله توربین است؛ از این رو از مصرف خود نیز زیادتر دارند که به شهرهای مجاور خود در فرانسه می‌فروشند. اخلاق اجتماعی مردم آن خیلی خوب و آزادی و آسایش کامل دارند، مثلاً از لحاظ تساوی افراد و آزادی آنها بین بزرگ‌ترین فرد مملکت با پست‌ترین اشخاص فرقی نیست و رئیس‌جمهور مثلاً در مواقع عادی با دیگران راه می‌رود و در ترن می‌نشیند و در خیابان گردش می‌کند، حتی رئیس‌جمهور فعلی که نام او روباتل<sup>۱</sup> می‌باشد، دختر خود را که تحصیل کرده دانشگاه است، برای تعلیم گرفتن کارهای زندگانی و خانه‌داری نزد یکی از خانواده‌های انگلستان فرستاده که در منزل آنها مانند مستخدمه چندی مشغول کار باشد.

دولت هم برای حفظ حقوق افراد مقررات و قوانینی وضع کرده از جمله مثلاً برای مستخدم و مستخدمه در سال پانزده روز مرخصی اضافه بر مرخصی ایام یکشنبه و اعیاد با استفاده از حقوق وضع کرده و در روزهای مرخصی برای شام و ناهار روزی چهار فرانک تعیین شده و ساعات کار او هم از ساعت هفت صبح تا هشت بعد از ظهر است و شب‌ها حق مراجعه کار به او ندارند، اتاقی هم که به او می‌دهند باید دارای برق و شوی و روشویه و اشکاف و کلید مخصوص به خود او باشد، اگر مریض شود باید خرج طبیب و دوا برای او بدهند.

عموم مردم هم در رعایت مقررات و قوانین دولت جدیت کامل دارند و دولت هم به فکر آسایش آنهاست، از این رو اختلاف طبقاتی در آنجا خیلی کم و افراد ناراضی وجود ندارد و به همین جهت کمونیستی و حزب کمونیست اصلاً در آنجا رخنه نکرده، چون همه از وضع خود راضی هستند و البته در سایر ممالک هم اگر دولت‌ها بخواهند

1. Rubatel.

اساساً این فکر را از مردم دور کنند باید از همه حیث وسایل آسایش و کار برای آنها فراهم کنند و روح علاقه به مذهب و خدا در آنها ایجاد نمایند تا بالطبع این افکار مرتفع شود.

علاقه به مذهب هم در میان آنها زیاد و اکثر آنها به آداب دینی و مذهبی علاقه مند می باشند، ولی مسلم در آن کشور نیست و اگر هم باشد نامی ندارد یا اینکه اهل آن مملکت نیستند.

امنیّت و امانت و درستی هم در آن کشور مشهور و زبانزد عموم است و آنچه خود نگارنده در این سفر مشاهده کردم از جمله آن است که درب منازل آنها غالباً باز و مقید به بستن نیستند و اطمینان دارند که دستبرد نمی شود، اتومبیل ها را در کنار خیابان می گذارند و می روند بدون آنکه در آنها را ببندند و اگر جامه دانی یا چیز دیگری در کنار خیابان بگذارند و بروند غالباً کسی دست نمی زند، بلکه بدان نگاه هم نمی کند و ممکن است صاحب آن پس از چند روز بیاید و آن را بردارد. روزنامه ها را در محلّ معینی دیدیم که می گذارند و جایی هم برای پول آن دارند و خود روزنامه فروش می رود هر که روزنامه می خواهد برمی دارد و پول آن را در آنجا می گذارد و می رود و موقعی که روزنامه فروش برمی گردد پول روزنامه های فروش شده موجود است و برمی دارد، اگر بخواهند تلگراف کنند، همان تلگراف را با تلفن به اداره تلگراف می دهند و در همان جا می نویسند و تلگراف می کنند، بعد صورت حساب می دهند بدون آنکه امضای او را در تلگراف بخواهند یا آنکه او قبض رسید مطالبه کند و معمولاً تلگرافات را باید حداکثر تا دوازده ساعت پس از دریافت به مقصد برسانند.

دو چرخه ها را نیز در کنار خیابان می گذارند و می روند و ممکن است چند روزی طول بکشد تا صاحب آن بیاید و مطمئن است که از بین نمی رود.

جاده هایی که از ژنو خارج می شود هفت است که فقط یک راه به داخله سوئیس و بقیه به فرانسه می رود، زیرا ژنو از اطراف به مرزهای فرانسه نزدیک است.

در مغازه های آنجا موقع معامله و خرید چانه زدن معمول نیست و قیمت ها تقریباً



ثابت است، ولی گاهی ممکن است برای خریداری که ببینند مقررات ارزی مملکت او اجازه داشتن ارزش زیاد به او نمی‌دهد یا آنکه به خرید جنسی مانند دارو ناچار باشد و از عهده او خارج باشد و امثال اینها مختصر تخفیفی بدهند، ولی مشتری هم معمول ندارد دروغ و خلاف واقع بگوید، اگر کسی هم ندانسته چانه بزند، فروشنده اگر صاحب مغازه باشد بانهایت ادب و احترام ممکن است از منافع خودش قدری کسر کند و جنس را بدهد؛ ولی در این صورت چانه زدن را بر بی‌اطلاعی خریدار از آداب حمل می‌کند، برای دانشجویان هم در معاملات کلی تخفیف می‌دهند و حتی معاملات اقساطی هم بدون آنکه به حالات آنها سابقه داشته باشند می‌کنند و اگر تأخیر در پرداخت نمایند، موجب بی‌اعتباری خریدار نزد فروشنده است و پس از گذشتن یک روز از موعد آن اجراییه صادر می‌شود، ولی در میان خودشان این طور چیزی اتفاق نمی‌افتد؛ چون همه عادت به درستی و وفای به عهد و صحت عمل نموده‌اند و تأخیر را که موجب بی‌اعتباری است، به هیچ وجه روا نمی‌دارند.

از جمله امور مورد توجه ما در آنجا آن است که ورود سگ به مغازه‌های خواروبارفروشی ممنوع است و اعلانی هم جلوی مغازه‌ها از طرف دولت نصب شده که دستور داده‌اند از بردن سگ‌ها به مغازه‌های خواروبارفروشی خودداری کنند و علت آن را چنین می‌گویند که وجود او و تنفس او در نزدیکی خواروبار که گاهی ممکن است لب بدان‌ها بزند برخلاف بهداشت است و ممکن است غذا را آلوده کند و این یکی از احکامی است که شارع مقدس اسلام در چهارده قرن قبل بیان فرموده است.

علاقه مردم به اطاعت اوامر دولت نیز زیاد و دولت نیز آنچه را برخلاف مصالح جامعه باشد عمل نمی‌کند و از این جهت حس اعتماد مردم به دولت خیلی زیاد است مثلاً مالیات را همه کس در موقع آن به دارایی می‌رود و می‌پردازد، بدون آنکه مأموری مطالبه نماید، چون خودش طبق قانون به دفاتر خود رسیدگی نموده، مالیات خود را تعیین می‌کند و دولت هم همان را می‌پذیرد، مشمولین نظام یک سال باید خدمت کنند، بعداً هم سالی یک ماه باید خدمت کنند و چون وقت آن را برای هرکسی تعیین می‌کنند، از این رو

خودش می‌داند و هر ساله در موقع آن می‌رود و خود را معرفی می‌کند و خدمت خود را انجام می‌دهد و بین طبقات مختلفه هیچ فرقی نیست و همه یکسان‌اند، بعداً هم اسلحه را از آنها تحویل نمی‌گیرند، بلکه خودشان در منازل خود ضبط می‌کنند که برای موقع خدمت سال‌های بعد حاضر باشد.

محاسن اجتماعی دیگری نیز دارند که فراگرفتن آنها خیلی خوب و غالباً در دستورات بزرگان اسلام وجود دارد و به نحو احسن برای ما دستور فرموده‌اند، ولی متأسفانه ما مسلمین مقتید به احکام اسلام نیستیم و بدان‌ها عمل نمی‌کنیم، از این رو گرفتار مذلت و انحطاط می‌باشیم.

ولی از لحاظ معاشرت زن و مرد و آداب عفت روئے آنها با روئے اسلامی خیلی مخالف و طبق دستور اسلام ناپسند است، متأسفانه بعض جوان‌های بی‌قید به جای آنکه محاسن اخلاقی آنها را فراگیرند، این مفساد اجتماعی را برای شهوت‌رانی بهتر یاد می‌گیرند مثلاً در آنجا معاشرت دختر و پسر خیلی معمول و اگر دختر و پسر با یکدیگر آشنا شوند، هرچند مدت آن خیلی کم باشد با یکدیگر معاشرت شبانروزی و مسافرت می‌کنند و کسی حق جلوگیری از آنها ندارد، زن و مرد با یکدیگر شنا می‌کنند، البته چون آنها عادت کرده‌اند، چندان به یکدیگر توجه ندارند، ولی در دستورات اسلام جایز نیست و باعث فساد اخلاق است و نباید مسلمین این قبیل امور را داشته باشند.

شهر ژنو که ما بدان وارد شدیم از شهرهای زیبای اروپا و دارای مناظر بسیار جالب می‌باشد، در ساحل دریاچه‌ای که به نام ژنو<sup>۱</sup> دریاچه ژنو<sup>۲</sup> معروف است، قرار گرفته و آن را دریاچه لمان<sup>۳</sup> هم می‌گویند و از طرف مشرق هم به سلسله جبال سالو<sup>۴</sup> که در خاک فرانسه محدود می‌باشد و متصل به مرز فرانسه است.

عرض جغرافیایی این شهر طبق استخراج مرحوم سرتیپ عبدالرزاق مهندس

1. Genève.

2. Lac de Genève.

3. Lac Leman.

4. La Salève.



در فرود گاه سوق ورود به ژنو

بغایری چهل و شش درجه و یازده دقیقه و پنجاه و نه ثانیه است و طول آن شش درجه و نه دقیقه و هشت ثانیه می‌باشد و انحراف قبله آن از جنوب به مشرق پنجاه و نه درجه و بیست و سه دقیقه و سی و پنج ثانیه است، ارتفاع آن از سطح دریا سیصد و هفتاد و پنج متر است.

جمعیت این شهر ۱۳۵/۰۰۰ نفر است و چون متصل به فرانسه است، مردم آن به فرانسه تکلم می‌کنند و جمعیت کانتن آن طبق آخرین آمار در آوریل ۱۹۵۴ که در روزنامه لاسوئیس<sup>۱</sup> چهارشنبه بیست و ششم مه ۱۹۵۴ شماره ۱۴۶ منتشر شده، ۲۱۲/۹۲۴ نفر است.

رود رُن<sup>۲</sup> از وسط این شهر گذشته و به خاک فرانسه می‌رود و در نزدیکی شهر مارسیل به دریای مدیترانه می‌ریزد. رود آرو<sup>۳</sup> نیز که از کوه سالو سرچشمه می‌گیرد، از وسط این شهر می‌گذرد و پس از مقداری که در خارج می‌گذرد، به رود رُن می‌پیوندد. این شهر همان‌طور که گفتیم در ساحل دریاچه لمان واقع شده و این دریاچه در جنوب غربی سوئیس می‌باشد، هفتاد کیلومتر طول و قریب دوازده کیلومتر عرض و یکصد و پنجاه و دو کیلومتر اطراف آن و در حدود سیصد و سی متر عمق آن است.

این شهر از جنبه بین‌المللی اهمیت شایانی دارد، چنان‌که پس از جنگ بین‌الملل اول مقر جامعه ملل شد و عمارتی به نام جامعه ملل<sup>۴</sup> در آنجا ساخته شد که پس از جنگ بین‌الملل دوم محل سازمان بهداشت عمومی جهانی<sup>۵</sup> گردید و در همین روزها نیز که ما وارد شدیم بناست کنفرانس آسیایی چهار دولت بزرگ (امریکا، انگلیس، روسیه و فرانسه) در تاریخ ششم اردیبهشت ۱۳۳۳ (۲۶ آوریل ۱۹۵۴) در آنجا برای کار هندوچین و فرانسه منعقد گردد و ملل جهان برای این کنفرانس اهمیت شایانی قایل می‌باشند. در چند سال اخیر نیز جمعیتی به نام "جمعیت تسلیح اخلاقی"<sup>۶</sup> که از تمام کشورهای

1. *La Suisse.*

2. Rhône.

3. L' Arève.

4. Palais de nations.

5. L'organisation mondiale de la santé.

6. La réarmement moral.

جهان عضو دارد، در سوئیس تشکیل شده که محل آن در خارج شهر مونتر و بالای کوهی به نام کومی باشد و مرام این جمعیت همان طور که از نامش معلوم است، تهذیب اخلاق عمومی و نشر روح صفا و مسلح کردن آنها به اخلاق حمیده است و خود آن یک نوع تصوفی است که جنبه بین‌المللی دارد یعنی نظر به دیانت معین ندارد و اساس آن روی ایمان به خداوند و تکمیل نفس و اصلاح اخلاق است و مردان بزرگی از ممالک مختلفه جهان در آن عضویت دارند.

ما صبح روز جمعه وارد فرودگاه این شهر شدیم، در فرودگاه آقایان دکتر حافظی و دکتر نصرت‌الله نصیری که نماینده فرهنگی ایران و سرپرست محصلین می‌باشند و در برن سکونت دارند حاضر بودند و در ملازمت حضرت ایشان مستقیماً به منزل آقای دکتر حافظی که در کوی شامپل<sup>۱</sup> واقع شده رفتیم و ناهار در آنجا بودیم.

روز جمعه که بیست و هفتم فروردین و مطابق دوازدهم شعبان

عید پاک<sup>۲</sup> بود، به واسطه روز مصلوب شدن حضرت عیسی (ع) تعطیل

عمومی بود و از این جهت آن را جمعه مقدس<sup>۳</sup> می‌گفتند و در

همه کلیساها مراسم مذهبی معمول می‌شد و روز شنبه هم به همان نظر تعطیل بود، روز یکشنبه هم که به عقیده مسیحیان روز زنده شدن حضرت عیسی (ع) و بیرون آمدن از قبر است<sup>۴</sup> که عید پاک بود و همه جا در آن روز و روز بعد جشن داشتند و مراسم مذهبی انجام می‌دادند و این عید را عید پاک می‌گویند و کلمه پاک در زبان فرانسه معمول است و به همین کلمه تلفظ می‌کنند و در انگلیسی ایستر گویند که از کلمه ایستر که نام خدای بهار

1. Champel 12 Chemin Thury.

۲. یادداشت‌های مربوط به عید پاک از انسیکلوپدی (دایرةالمعارف) فرانسه و انگلیسی و قاموس کتاب مقدس و لاروس و بعضی کتب دیگر اقتباس شده و قسمتی که از دایرةالمعارف است، چون در دسترس نگارنده نبود، توسط آقای دکتر حافظی تهیه شد و از این بابت از ایشان تشکر می‌کنم. موضوع اختلاف تفاوتیم هم با تطبیق و تلفیق و بعضی قسمت‌هایی که از علم هیئت و تاریخ آن استنتاج می‌شود، طبق نظریات و فکر شخصی خود نگارنده است.

3. Vendredi Saint.

4. Resurreccion.

در میان قبایل انگلوساکسون و نام ماه آوریل که این عید در آن ماه واقع می‌شود، گرفته شده است و در عربی عید فصح می‌گویند که از بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین اعیاد مسیحیان است.

این جشن در میان مسیحیان اولیه معمول نبود و همان جشن یهود را که آن نیز فصح نامیده می‌شد و روز پانزدهم نisan که روز بیرون آمدن آنها از مصر بود، جشن می‌گرفتند.

پس از چندی بین مسیحیانی که از نسل یهود بودند با سایر مسیحیان درباره تعیین آخرین روز روزه اختلاف شد و مسیحیانی که از نسل یهود بودند بیشتر به موضوع مصلوبیت حضرت مسیح (ع) که در ساعت سوم صبح جمعه پانزدهم ماه نisan که یکشنبه آن در آن سال مطابق پانزدهم ماه قمری نیز بوده است، اهمیت می‌دادند و آخرین روز روزه به حساب آنها مطابق بود با آخرین روز روزه‌ای که یهود قبلاً می‌گرفتند، یعنی غروب روز چهاردهمین ماه قمری و عید پاک را روز بعد می‌گرفتند خواه جمعه باشد یا روز دیگری و نظر به روز معین از هفته نداشتند.

ولی مسیحیان غیرنسل یهود چون به سنن و آداب یهود اهمیتی نمی‌دادند، اولین روز هفته را که روز یکشنبه و در ماه اول بهار و نزدیک‌ترین یکشنبه به بدر کامل باشد، روز قیام و زنده شدن حضرت مسیح (ع) محسوب داشته و روز جمعه ماقبل آن را روز مصلوب شدن حساب کرده و جمعه مقدس می‌گفتند خواه نیمه ماه باشد یا نباشد و بدین طریق دسته اول به روز ماه و دسته دوم به روز هفته اهمیت می‌دادند.

کلیسایهای مشرق مانند سوریه و یونان که نزدیک مرکز یهود بودند از آنها پیروی نموده عید پاک را روز نیمه ماه قمری می‌گرفتند، ولی کلیسایهای مغرب روز اول هفته را حساب می‌کردند، بر اثر این اختلاف نظر در سال ۳۲۵ میلادی در قسطنطنیه (اسلامبول کنونی) در زمان کنستانتین اول که به مذهب مسیح گراییده بود و مسیحیان سوریه جداً طرفدار چهاردهمین روز ماه قمری بودند و عده دیگر برخلاف آن نظر داشتند، شورایی

تشکیل شد به نام شورای نیکائا<sup>۱</sup> و در آن شورا متفقاً رأی داده شد که عید پاک روز یکشنبه باشد و همان روز در تمام دنیا عید گرفته شود و قرار شد که روز حقیقی پاک را رصدخانه اسکندریه استخراج نموده و به دنیا اعلام دارد و چون عید پاک اولین روز یکشنبه بعد از شب بدر کامل و بعد از روز اول بهار که بیست و یکم یا بیست و دوم مارس است می باشد، بنابراین تاریخ آن در سال اختلاف پیدا می کند یعنی بین بیست و دوم مارس و بیست و پنجم آوریل که چهارم اردیبهشت است واقع می گردد و جمعه<sup>۲</sup> مقدس که جمعه ماقبل آن است، به همین ترتیب اختلاف پیدا می کند.

بنابراین ملاحظه می کنیم که تاریخ مصلوبیت و روز زنده شدن مسیح (ع) به کلی با تاریخ اولی آن مخالف است، زیرا تاریخ اولی آن طبق آنچه در قاموس کتاب مقدس ذکر شده، جمعه پانزدهم نisan رومی مطابق هفتم اردیبهشت و بیست و هشتم آوریل است که ماه دوم بهار است؛ ولی طبق آنچه در دایرةالمعارف انگلیسی و فرانسه ذکر شده، روز مصلوبیت هفتم آوریل مطابق هجدهم فروردین بوده است و شاید این اختلاف که در اینجا پیدا شده و اختلاف دیگری که با آنکه طبق قاموس کتاب مقدس هفتم اردیبهشت است و طبق حساب کنونی ما بوده، مع ذلک آخرین روز حد آن را پنجم اردیبهشت قرار داده اند، از نظر اختلافی است که در تقاویم مختلفه دنیا و محاسبات نجومی و اختلاف در گرفتن کیسه بین تقاویم و منجمین واقع شده، زیرا سال حقیقی شمسی عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و سی و نه ثانیه و نه عشر ثانیه و کلدانی ها و مصری ها سال را سیصد و شصت روز تمام می گرفتند و بنابراین به زودی اختلاف فاحشی بین ماه و فصل واقع می شد و بهار در ماه های تابستان اتفاق می افتاد.

بعداً برای رفع آن نقیصه منجمین ایرانی و بعض منجمین دیگر سال را سیصد و

1. Nicaea (نیقیه).

۲. چنان که در سال ۱۳۳۴ شمسی و ۱۹۵۵ میلادی جمعه مقدس مطابق هجدهم فروردین و چهاردهم شعبان و هشتم آوریل گرفته شد، در صورتی که در آن سال که ما سفر کردیم (۱۳۳۳) بیست و هفتم فروردین و دوازدهم شعبان و هفتم آوریل بود و عید پاک نیز که یکشنبه بعد از آن است، به همین طریق اختلاف می یابد.

شصت و پنج روز تمام می‌گرفتند و این رویه البته مقدار زیادی از نقص را مرتفع ساخت، ولی باز هم مطابقت کامل با سال نجومی نداشت و قریب ربع شبانروز اختلاف پیدا می‌کرد؛ پس از سیصد و شصت و پنج سال روز اول بهار در اول نخستین ماه تابستان واقع می‌شد و برای رفع نقیصه آن در زمان ساسانیان سال صد و بیست را سیزده ماه می‌گرفتند و این تعدیل تا زمان یزدگرد سوم معمول بود، پس از انقراض ساسانیان این تعدیل معمول نشد، به طوری که امروز بین ماه‌های سال و ماه‌های فرس اختلاف فاحش است، مثلاً روز اول فروردین ۱۳۳۳ مطابق بیست و دوم ابان فرس قدیم است.

برای رفع این اشکال در سال ۴۶ قبل از میلاد منجمین به دستور ژول سزار امپراتور روم تصمیم گرفتند سال را سیصد و شصت و پنج روز و ربع یعنی شش ساعت بگیرند و قرار شد سه سال سیصد و شصت و پنج روز و سال چهارم را سیصد و شصت و شش روز حساب کرده و آن را کیسه قرار دهند و این نیز هرچند اشکال را خیلی کم کرد، ولی باز با اصل آن که کمتر از شش ساعت است، یازده دقیقه و ده ثانیه و یک عشر ثانیه اختلاف داشت و بر اثر این اختلاف در سال ۱۵۸۲ میلادی اول حمل که اول بهار است، نه روز جلو افتاده بود.

در آن سال گرگوار<sup>۱</sup> سیزدهم که پاپ بود، برای رفع آن قرارداد که در ۴۰۰ سال سه روز را حذف کنند، به این طریق که تعدیل سزاری برقرار باشد، مگر وقتی که عدد تاریخ مآت تمام باشد و عده مآت مضرب چهار نباشد مثلاً سال‌های ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ که مطابق تقویم سزار کیسه است، در تقویم گرگوار کیسه نیست، ولی سال ۲۰۰۰ در هر دو تقویم کیسه است و طبق تقویم گرگوار فقط در مدت ۳۳۳۳ سال یک روز اختلاف پیدا می‌کند.

در زمان سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی که از ۴۶۵ - ۴۸۵ سلطنت کرد، حکیم عمر<sup>۲</sup> ختّام و خواجه عبدالرحمان خازنی و چند نفر دیگر از دانشمندان در سال ۴۶۷

۱. Grégoir X III از ۱۵۷۲-۱۵۸۵ سمت پاپی داشت.

۲. ابوالفتح عمر بن ابراهیم ختّام از بزرگ‌ترین دانشمندان ایران در سال ۵۱۷ وفات یافته و اقوال دیگری



تعدیلی برای تقویم نمودند که به تعدیل جلالی معروف شده و آن به این ترتیب است که در هر ۱۶۱ سال سی و نه سال را کیسه محسوب دارند، به این طریق که چهار مرتبه هر سی و سه سال هشت سال کیسه و مرتبه پنجم در بیست و نه سال هفت کیسه نمایند و این کامل ترین تعدیلی است که تا کنون در تقویم به عمل آمده و دلالت بر کمال علم و نبوغ ذاتی دانشمندان ایرانی می‌کند و از تعدیل گرگوار می‌هم دقیق تر است، زیرا بعد از پنج هزار سال یک روز اختلاف پیدا می‌شود و فقط در تعدیل گرگوار سال کیسه از روی عدد سال به سهولت پیدا می‌شود.

این بود مختصری از سیر تقاویم که چون بحث مفیدی بود و مناسبت مختصری با موضوع ما داشت، به طور اختصار شرح داده شد و شاید اختلاف دو سه روزی که بین نخستین روز مصلوبیت مسیح (ع) که بعد از بیست و پنجم آوریل بود با تاریخ کنونی که قبل از بیست و پنجم آوریل می‌گیرند، روی همین اختلاف تواریخ سال باشد که تقاویم جدید آنها طبق تعدیل گرگوار است و آن با تقاویم سابق چندین روز فرق می‌کند.

تعدیلی که گرگوار در تقویم ایجاد نمود، اشکالات جدیدی در تعیین روز عید پاک تولید کرد، زیرا یک عده از ممالک مشرق آن را قبول ننمودند و لذا این عید در آن ممالک گاهی زودتر و گاهی دیرتر و گاهی مصادف با عید پاک ممالک غربی است که کمتر اتفاق می‌افتد، مثلاً در سال ۱۸۶۵ در یک روز اتفاق افتاد.

عید پاک عید اصلی مذهب مسیح (ع) است و حتی طبق قانون کنتسانتین می‌بایستی اول سال نیز باشد و تا سال ۱۵۶۴ در فرانسه همان را اول سال قرار می‌دادند، ولی در آن سال طبق حکم شارل نهم روز اول ژانویه اول سال قرار داده شد.

چون این اختلاف در تعیین روز عید پاک سبب شده بود که تعطیلات ممالک مسیحی با یکدیگر اختلاف پیدا کند و روزهای مختلفی را جشن می‌گرفتند و افتتاح مدارس و تعطیلات ادارات و غیره به آن بستگی داشت، عده‌ای طرفدار تثبیت این روز

شدند و گفتند همان طور که روز تولد مسیح (ع) در قرن چهارم میلادی ثابت و بیست و پنجم دسامبر تعیین شد، این روز هم خوب است ثابت باشد و جمعیت‌هایی بدین منظور تشکیل شد و اقداماتی به عمل آمد که ممالک مسیحی برای روز معینی توافق حاصل کنند و در سال ۱۹۲۳ موضوع به مجمع اتفاق ملل رجوع شد و در نتیجه این اقدامات در انگلستان در ماه اوت ۱۹۲۸ قانونی به تصویب رسید که اگر سایر ملل مسیحی موافقت کنند، روز عید پاک را یکشنبه بعد از دومین شنبه که در ماه آوریل واقع می‌شود، قرار دهند و این نزدیک‌ترین روز به روز حقیقی مصلوبیت است که طبق قول مشهور کنونی هفتم آوریل سال سی‌ام مسیحی بوده است، ولی این قانون نیز عملی نشد و اکنون هم مانند سابق است و هر سال فرق می‌کند.

اتفاقاً در این سال روز قیام مسیح (ع) مصادف با روز چهاردهم و شب پانزدهم شعبان بود که برای ما نیز عید بزرگی بود، چون روز تولد حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله فرجه بود.

در اینجا مختصری راجع به تعطیل یکشنبه نزد مسیحیان  
 به مناسبت ذکر می‌کنیم؛ یهود روز شنبه را که به عربی سبت و  
 معرب از عبری است تعطیل می‌کنند، ولی مسیحیان روز  
 یکشنبه را تعطیل دارند و این تغییر به طوری که از کتاب قاموس کتاب مقدس معلوم می‌شود، در  
 زمان خود مسیح (ع) نبوده، بلکه بعداً مرسوم شده و به دستور حواریین بوده است؛ چون  
 در آنجا می‌نویسد که چون مسیح از اموات قیام فرمود، مسیحیان روز خداوند را سبت  
 خود قرار دادند، زیرا قیامت مسیح را به یاد می‌آورد و چون طوری که ذکر کردیم، روز  
 جمعه روز مصلوبیت مسیح و یکشنبه پس از آن که روز سوم روز قیام حضرت بود،  
 مسیحیان شنبه را به یکشنبه تبدیل نمودند و چون یکشنبه روزی بود که رسولان عادی  
 شده بودند که در محلی برای پایان بردن عبادت مسیحیت جمع شوند، آن روز را روز  
 خداوند نامیدند و نیز در آن کتاب می‌نویسد که مسیحیان متقدمین هم سبت یهود و هم  
 سبت مسیحیان را مراعات نموده و سبت یهودی را مثل یوم روزه یا روز تهیه برای سبت

تعطیل

یکشنبه

مسیحی می‌دانستند و این مطلب چهارصد سال باقی بود و بالاخره مجمع لاودکیه<sup>۱</sup> در سال ۳۶۴ میلادی نسبت به سبت مسیحیان تصمیم قاطعی گرفته و بر اشخاصی که سبت یهود را مراعات نموده، دست از کار می‌کشیدند طعنه زده، امر به استراحت در روز خداوند نمود و مسیحیان هم محض اطاعت امر رسولان روز اول هفته را که یکشنبه است، نگاه می‌داشتند. سپس ذکر کرده که جستینوس شهید گوید که در روز یکشنبه جمع شویم، زیرا آن اولین روزی است که خداوند ظلمت را به نور تبدیل فرمود و دنیا را از عدم به وجود آورد و خداوند ما عیسی مسیح در همین روز از اموات قیام نمود، زیرا که دو روز پیش از سبت صلیب گردید و روز بعد از سبت به حواریان و شاگردان خود ظاهر گشت و انتاسیوس گوید که خداوند سبت را به روز خداوند تبدیل فرمود.

و به طور کلی آنچه از کتب انجیل مفهوم می‌شود، حضرت مسیح (ع) دستورات و احکام دیانت یهود را نسخ نفرمود و از این رو احکام زیادی که ناسخ دستورات دیانت حضرت موسی (ع) باشد، در انجیل وجود ندارد؛ به همین جهت راجع به تبدیل شنبه هم دستوری نفرموده و بعداً حواریین یا بزرگانی که پس از حواریین بودند، برای احترام روز قیام حضرت مسیح (ع) روز شنبه را به یکشنبه تبدیل نمودند.

بعضی هم می‌نویسند که رومیان قدیم که بت پرست بودند، روز آفتاب را که نزد آنها یکشنبه بود مقدس می‌دانستند، قسطنطین (کنستانتین) پادشاه رومان که ابتدا بت پرست بود و بعداً به دیانت مسیح گرایید، برای دلجویی و نزدیک شدن بت پرستان به دیانت مسیح دستور داد که همان یکشنبه را تعطیل کنند و پیشوایان دین مسیح هم از نظر اینکه یکشنبه روز قیام مسیح (ع) بود و برای اینکه با یهودیان امتیازی پیدا کنند، آن را پذیرفتند.

ولی اکنون هم به قرار مسموع بعضی از مسیحیان در امریکا معتقدند به اینکه مسیح فرموده روز شنبه هیچ‌گاه منسوخ نمی‌شود و باید به جای اطاعت دیگران امر مسیح را

۱. لاودکیه طبق نوشته همان کتاب شهری است که در قدیم الایام آن را دیوسپولس می‌گفتند و فعلاً به اسکی حصار معروف است و سلوقس دیوسپولس را وسعت داده، آن را به نام زوجه خود لاودکیه نامید.



اطاعت نمود، لذا همان شنبه را تعطیل می‌کنند و این دسته نمازخانه‌هایی دارند که روزهای شنبه در آنجا مشغول عبادت‌اند و در کتاب قاموس کتاب مقدس برای اثبات نظریه تعطیل یکشنبه ادله‌ای اقامه نموده که معلوم می‌شود، منظور او رد همین عقیده می‌باشد. شب یکشنبه آقای حسین علی مصداقی برادر بزرگ‌تر آقای ابوالحسن مصداقی نیز که مدت چهار سال است در پاریس می‌باشند، چون خبر ورود حضرت ایشان را شنیده بودند با هواپیما برای زیارت ایشان آمدند و روزها مرتب در خدمت ایشان بودند و ایشان برای ویزای تذکره از پاریس خیلی به زحمت افتاده و به هیچ وجه ویزا نمی‌دادند، بالاخره ایشان به آقای دکتر حافظی چند روز قبل از ورود ما تلفن نموده، خواهش کردند که به ایشان تلگرافی کنند که مریض شما را روز بیستم آوریل عمل می‌کنند تا به استناد آن تلگراف بتوانند ویزا بگیرند، ایشان هم همان‌طور تلگراف کردند و طبق همان تلگراف ویزا داده بودند و از تصادفات عجیبه که دلالت بر فراست ایمانی آقای مصداقی می‌کند، آنکه پس از ورود ما به ژنو وقتی که دکتر پریه برای عمل تعیین نمود، همان بیستم آوریل بود.

آقای دکتر حافظی از موقعی که با ایشان راجع به تحقیقات

بیمارستان

درباره محل عمل و اطباً از تهران مذاکره شد، در صدد تحقیق

و عمل جراحی

بوده و در این باب جدیت زیادی به خرج دادند از جمله توسط

یکی از رفقای آلمانی خود که کارمند سازمان بهداشت جهانی بود و از وزارت بهداشتی آلمان نیز تحقیقاتی کرده و راجع به خود سوئیس و شهرهای آن مخصوصاً ژنو هم سؤالاتی نموده بودند و از مجموعه تحقیقات این‌طور نظر داشتند که ژنو هم دانشمندان متبحری در این باب دارد و از کسانی که متخصص در امراض مجاری ادرار<sup>۱</sup> می‌باشند، این اشخاص را نام بردند: دکتر شارل پریه<sup>۲</sup>، ریشارد واینت<sup>۳</sup>، کریستان‌رنه<sup>۴</sup>، ژان دولاترا<sup>۵</sup>،

1. Urologues.

2. Perrier.

3. Wayenethe.

4. Christin René.

5. G. de Latra.



ناژ<sup>۱</sup> و اولتراما<sup>۲</sup>، که عموماً سوئسی و از استادان دانشگاه ژنو می‌باشند و از جراح‌های عمومی نیز آلبرت شاربونیر<sup>۳</sup> شهرت زیادی دارد، ولی نام پریه بیشتر از سایرین برده می‌شود.

پس از مذاکرات زیاد بالاخره تصمیم گرفته شد که نزد دکتر پریه معالجه کنند و قرار شد ساعت چهار بعدازظهر به بیمارستانی که خود دکتر پریه تعیین کرده، تشریف ببرند و ساعت چهار و نیم هم دکتر پریه برای معاینه بیاید، لذا ساعت چهار به کلینیک لاکلین<sup>۴</sup> که اتفاقاً خیلی نزدیک به منزل آقای دکتر حافظی بود و در همان کوی شامل قرار گرفته و قبلاً هم برای رزرو (ذخیره) کردن اتاق با او مذاکراتی نموده بودند و اتاق حاضر بود، تشریف بردند.

کلمه لاکلین در فرانسه به معنی تپه و بلندی است و چون این بیمارستان در محل مرتفع شهر واقع شده و مسلط بر قسمت اعظم شهر است، از این رو به این نام نامیده شده است.

ساعت چهار و نیم دکتر پریه آمد و معاینه کامل کرد و سؤالاتی نمود و دستور داد که قلب معاینه شده و خون و ادرار تجزیه شود و خودش به طبّای مورد اعتماد خویش برای این قسمت‌ها تذکر داد و شب شنبه در بیمارستان استراحت فرمودند، نگارنده هم در همان بیمارستان اتاقی گرفتم.

ولی برای سایر رفقا چون در بیمارستان محل نداشتند، اتاق ندادند، لذا آقای دکتر حافظی قبل از ورود ما با چندین هتل و پانسیون مذاکره نموده بودند که محل داشته باشند، چون در آن موقع که نزدیک رسیدن موقع کنفرانس آسیایی دول بزرگ بود و عده زیادی نمایندگان دول و عکاس و خبرنگار می‌آمدند و جا خیلی کم بود، لذا قبلاً مذاکره کرده بودند و از میان آنها پانسیون کِلِرْمُنْت<sup>۵</sup> را که نزدیک بیمارستان بود، انتخاب کردند.

1. Najs.

2. Oltramar.

3. Charbonier.

4. Clinique la colline.

5. Pension Clairmont.

صبح شنبه ساعت نه و نیم دکتر گروسگرین<sup>۱</sup> متخصص امراض قلبی که آدرس او در ژنو این است،<sup>۲</sup> برای معاینه قلب آمد و با دستگاه برقی مخصوص معاینه قلب ضربان قلب را تعیین نمود و با دقت کامل معاینه کرد و بحمدالله قلب از همه حیث سالم بود، بعداً هم که صورت حساب فرستاد، هفتاد و پنج فرانک که در آن موقع به قیمت بازار تهران ۱۶۵۰ ریال بود، حق ویزیت تعیین نمود.

پس از آن در ساعت ده و ربع دکتر شوسل<sup>۳</sup> که آدرس او این است<sup>۴</sup>، برای تجزیه خون آمد و نتیجه تجزیه هم خیلی خوب و رضایت بخش بود و پنجاه فرانک صورت حساب داد.

بعداً از طرف بیمارستان عکسی از مجاری ادرار برداشتند که معلوم شود غیر از موضوع پروستات کسالت دیگری مانند سنگ مثانه هست یا نه و بحمدالله چیز دیگری نبود.

پس از آنکه نتیجه آزمایش‌ها را به اطلاع دکتر پریه رساندند، برای روز سه‌شنبه شانزدهم شعبان مطابق ۳۱ فروردین ۱۳۳۳ و (۲۰ آوریل ۱۹۵۴) ساعت دو و نیم بعد از ظهر وقت تعیین کرد که عمل جراحی انجام گیرد و صبح روز دوشنبه چهار عدد حب<sup>۵</sup> که مسهل است، دادند. عصر دوشنبه دکتر کونینگ<sup>۶</sup> متخصص بیهوشی<sup>۷</sup> برای معاینه و سؤال از حال ایشان آمد و از سنّ و اعتیادات به دخانیات و مشروب و مرفین و حالت قلبی سؤال کرد، جواب داده شد که سنّ ایشان شصت و پنج و اعتیاد به دخانیات اصلاً ندارند، مشروبات الکلی هم در شریعت مقدسه اسلام حرام است و ایشان که از بزرگان دیانت مقدسه می‌باشند، اصلاً استعمال نکرده، بلکه پیروانشان هم چون ایشان دستور می‌دهند که همه آنان مقررات اسلامی را جدّاً باید رعایت کنند و اگر کسی خلاف کند مکدر می‌شوند؛ از این رو استعمال نمی‌کنند، تریاک و موادی هم که از آن گرفته می‌شود از

1. D. J. Grosgrin.

2. 15, rue de l'Aténée.

3. W. Schussel.

4. 1 quai Bergues Genève.

5. Sennoside.

6. Dr. Koenig.

7. Anestéjisme.



جمله مرفین به هیچ وجه اعتیاد ندارند، چون استعمال آنها را هم از جهت آنکه مضر به بدن و باعث از بین رفتن اخلاق حمیده است، حرام می‌دانند و منظور او از سؤالات مزبور این بود که حالت مزاجی و قلبی ایشان را مسبوق شود تا برای بیهوش نمودن و طرز عمل آن رعایت حالات ایشان را بنماید، سپس به پرستار بیمارستان دستور داد که روز بعد یک ساعت بعد از ظهر به ایشان آمپولی تزریق کند و گفت خاصیت این آمپول آن است که حالت سستی و چرت می‌آورد و گفت خودش دو بعد از ظهر خواهد آمد که بیهوش نماید.

صبح روز سه‌شنبه دستور دادند که بعد از صبحانه هیچ میل نفرمایند، حتی مایعات میل نکنند و یک ساعت بعد از ظهر آمپولی که دستور داده شده تزریق نمودند و ایشان قدری سست شده و حالت چرت و سستی برای ایشان پیدا شد، در ساعت دو بعد از ظهر دکتر بیهوشی آمد و دکتر پریه هم حاضر شد و لباس ایشان را عوض کرده تخت اتاق عمل را آوردند و ایشان را روی تخت خوابانیده دکتر آمپولی به دست چپ ایشان زده و فوراً نفس عمیقی کشیده خوابیدند و با همان حال در ساعت دو و ربع ایشان را به اتاق عمل بردند و ما نیز تا در اتاق عمل بدرقه کردیم، البته معلوم است که حال ما در آن موقع چه بود، همه ما مضطرب و منقلب و گریان بودیم، قدری دم در اتاق با حال گریه توقف کرده و بعداً به اتاق خود آمده و گریان و پریشان به درگاه حق ملتجی و متوسل بودیم که عمل به آسانی بگذرد و زودتر رفع کسالت ایشان بشود و در اتاق عمل دکتر پریه و معاون او دکتر میشل<sup>۱</sup> چیکالف و دکتر بیهوشی و سه نفر انفرمیة بیمارستان و دکتر حافظی حضور داشتند، در ساعت سه بعد از ظهر یکی از انفرمیة‌ها با خوشحالی آمد و به ما خبر داد که عمل به خوبی تمام شد و شروع به بخیه زدن و بستن زخم نمودند.

ما خوشحال و شکرگزار شده منتظر بودیم که زودتر ایشان را از اتاق عمل بیرون بیاورند و زیارت کنیم، یک ربع به ساعت چهار بود که ایشان را از اتاق عمل بیرون

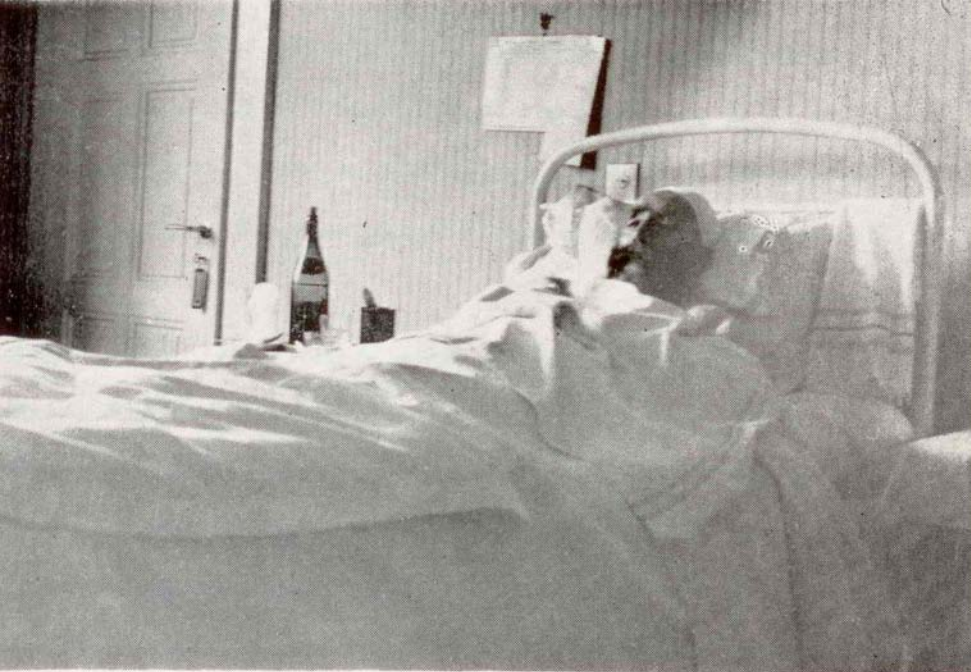
---

1. Dr. Michel Tchicaloff.

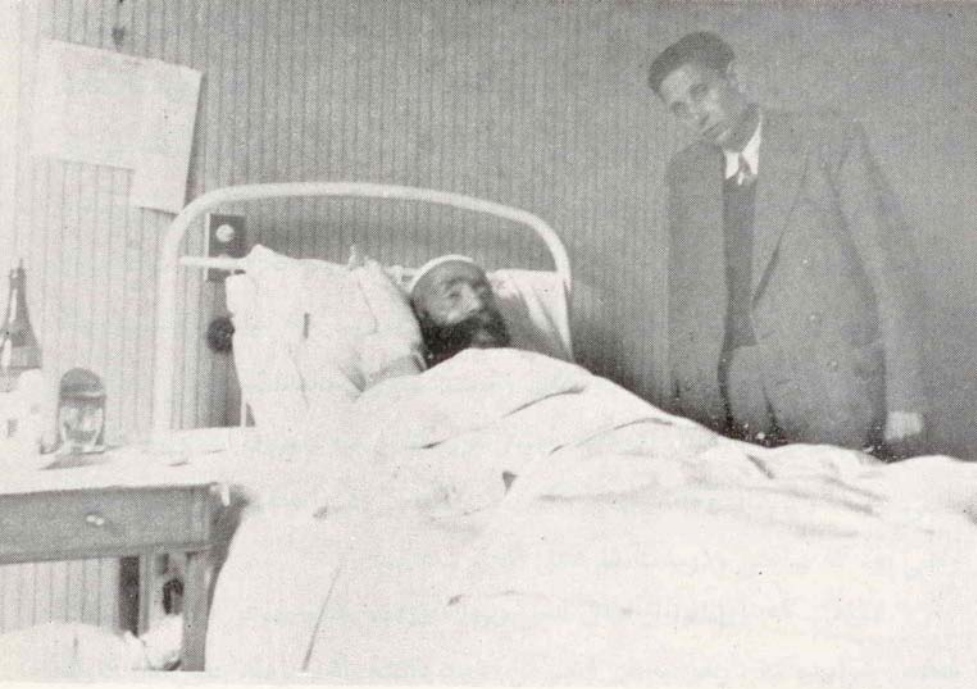
آوردند و تمام مدت بودن در اتاق عمل یک ساعت و نیم طول کشید و مدت شکافتن و بیرون آوردن غده بیست و پنج دقیقه و بعد از آن شروع به بخیه زدن نمودند و در تمام این مدت آنچه خون از بدن خارج می‌شد، از طرف دیگر به وسیله دستگاه انتقال خون به بدن ایشان خون وارد می‌کردند و دکتر بیهوشی مراقب نبض و ضربان قلب بوده که اگر بی‌نظمی در آن واقع شود، فوراً داروهای لازم بدهد و آمپول‌هایی هم برای تقویت تزریق نموده بود.

متدی که دکتر پریه عمل کرد متد جدیدی بود که خودش نیز در آن صاحب رأی و نظریه بود، زیرا متد عمل پروستات در سابق از زیر مثانه بوده و در دو دفعه واقع می‌شد که اول پروستات را عمل می‌کردند و بعداً برای اینکه مجرای طبیعی ادرار که جای زخم است، التیام پیدا کند برای ادرار مجرای موقت که با لوله خارج می‌شد درست می‌کردند و پس از آنکه التیام پیدا می‌کرد، مجدداً مجرای غیرطبیعی را بسته و مجرای طبیعی را باز می‌کردند. بعداً معمول شد که از روی مثانه عمل می‌کردند، ولی باز دو عمل می‌شد، اخیراً دکتر میلین<sup>۱</sup> انگلیسی جراح مشهور متدی عمل کرد که فقط یک عمل انجام می‌داد و آن نیز از بالای مثانه بود، دکتر پریه همان متد را پیروی نموده و تکمیل کرد و خودش مدعی بود که در این متد مریض بعداً هم درد زیادی احساس نمی‌کند و اتفاقاً در عمل هم همین‌طور مشاهده کردیم، چون حضرت ایشان بعد از چند روز که سؤال کردیم معلوم شد درد شدیدی که فوق‌العاده باشد در روی زخم احساس ننموده‌اند، به هر حال طرز عمل دکتر پریه نشان داد که از بهترین جراحان و متخصصین این امر است و آقای دکتر حافظی هم پس از عمل از رویه او تمجید بسیاری کردند و گفتند تمام مدت عمل از موقع شروع به جراحی تا موقع بیرون آوردن پروستات بیست و پنج دقیقه طول کشید و ما ناراحت بودیم که مبادا پروستات ریشه داشته باشد و کاملاً بیرون نیاید و باعث زحمت شود، ولی بحمدالله از وقتی که شروع به بیرون آوردن پروستات کرد، دو دقیقه بیشتر طول نکشید و

1. Millin.



در اطاق پس از عمل



پس از عمل

زود بیرون آمد و پروستات هم خیلی بزرگ و به اندازه یک سیب بزرگ بود، خود دکتر پریه هم خیلی خوشحال و راضی بود که به راحتی و در مدت کم عمل انجام شده است. موقعی که ایشان را از اتاق عمل بیرون آوردند، هنوز به هوش نیامده و مانند شخص خوابیده که در خواب نفیر (خُرَش) زیاد داشته باشد بودند، به طوری که نگارنده از حالت ایشان خیلی متوحش و پریشان و مانند شخص دیوانه بودم، ولی اطمینان می دادند که این امر عادی و مقدمه به هوش آمدن است و دکتر دستور داد که در گوش ایشان با صدای بلند سخن گوئیم که به هوش بیایند و ضمناً تذکر دهیم که نفس عمیق بکشند، چون بر اثر آمپول‌هایی که تزریق شده و منجر به بیهوشی گردید، یک نوع مسمومیتی در بدن است که باید توسط تنفس عمیق و استنشاق هوای آزاد برطرف شود، دکتر متخصص بیهوشی هم مرتب بالای سر ایشان بود و همان طوری که در موقع عمل مراقب حالات و ضربان نبض بود، در اینجا نیز مراقبت کامل داشت.

در اوایل شب به تدریج به هوش آمدند و در ابتدا انقلاب و اضطراب عجیبی داشتند، به طوری که مرتب می خواستند از تخت خواب پایین بیایند و با ماها که مانع می شدیم تغییر می فرمودند، ولی چون دکتر دستور داده بود که به هیچ وجه نگذاریم حرکت کنند یا دست روی آن ببرند که مبادا جای عمل تکان خورد، لذا ما مراقبت می کردیم، مخصوصاً آقای ابوالحسن مصداقی در این موقع خدمت نمودند و مراقبت کامل کردند و تمام شب را با جدیت و فداکاری و از روی عشق و علاقه مراقب بودند و من به نوبه خود از ایشان امتنان کامل دارم و توفیق ایشان را از خداوند خواهانم.

صبح روز چهارشنبه کاملاً به هوش آمده بودند، ولی ضعف زیادی داشتند؛ به طوری که حال تکلم نداشتند و بر اثر آمپول‌هایی که زده بودند هنوز حال چرت و خواب داشتند و غالباً چرت می زدند و می خوابیدند و این حال تا روز پنجشنبه ادامه داشت، در دو سه روز اول به ایشان غذا نمی دادند و مواد غذایی به وسیله سرم تزریق می نمودند، از صبح جمعه اجازه میل کردن غذا داده شد و مختصری میل کردند، ولی چون معده از عادت افتاده بود پس از خوردن غذا با آن که چند مثقال بیشتر نبود ناراحت شدند

و مجدداً دکتر دستور مسهل داد و پس از خوردن آن و ظاهر شدن نتیجه حالشان قدری بهتر شد.

از روز دوم تب شروع شد و چند روز مرتب از نیم درجه تا یک درجه و نیم تب بود و البته این تب را در این موقع لازم می دانستند و لذا دکتر از آمدن تب ناراحت نبود، بلکه رضایت داشت.

از شب اول که عمل شد، مرتباً از طرف خود دکتر پرستار در اتاق بود و ما نیز به نوبه خود هر کدام در اتاق ایشان مراقبت می کردیم، پرستار شبانه که دکتر معین کرده بود خانمی بود که بیست و دو سال تحت نظر و دستور دکتر پرستاری می نموده و دکتر رضایت کامل از او داشت، نام او مادام بِنِه<sup>۱</sup> بود که قریب چهل و پنج سال داشت. این خانم حقیقتاً از خدمت و پرستاری به هیچ وجه مضایقه نداشت و مانند یک خواهر دلسوزی مراقبت می کرد و تمام شب بیدار بود، ولی روزها در بیمارستان کار نمی کرد و به کمک شوهر خود می رفت، پرستاران و خدمتگزاران داخلی بیمارستان نیز همین حال را داشتند و بانهایت مهربانی خدمت می کردند و تمام آنها تارک دنیا بودند که نه تنها برای حقوق دنیوی، بلکه برای خدمت به نوع و از نظر عبادت در بیمارستان خدمت می کردند؛ از این رو خیلی مهربان بودند، پرستار روز هم ماداموازل مترو<sup>۲</sup> نام داشت که در حدود شصت سال سن او بود و او نیز مواظبت کامل داشت، از خداوند سعادت و هدایت آنها را خواستارم.

کشیش بیمارستان هم که کاتولیک و نام او مسیولومونیه<sup>۳</sup> بود، چند مرتبه برای عیادت و احوالپرسی آمد و گفت ما از خدا می خواهیم و همیشه دعا می کنیم که به زودی شما را شفا بدهد.

خود دکتر پریه روزی دو یا سه مرتبه برای عیادت و رسیدگی به حال ایشان می آمد و دستوراتی می داد و روز یکشنبه که روز ششم عمل بود، دستور داد که میل<sup>۴</sup> را بردارند و

1. Mm. Béné.

2. Mlle. Métraus.

3. Mr. le Monier.

4. Sonde.

بعداً ایشان را از روی تخت خواب حرکت داد و برای چند دقیقه روی صندلی نشانید، ولی از شدت ضعفی که داشتند، قوه استقامت نداشتند.

صبح روز دوشنبه ساعت یازده و نیم آقای ابوالقاسم فروهر وزیر مختار ایران در سوئیس که مقر ایشان در برن است با آقای اسفندیاری رایزن (مستشار) سفارت برای عیادت آمده و گله کردند که چرا تا آن موقع به ایشان اطلاع نداده‌اند، گفتیم از جهت نگرانی و ناراحتی که برای کسالت ایشان داشتیم و اشتغال به پرستاری توجه به این امر نداشتیم، عصر هم آقای رحمت‌الله اتابکی قنصل ایران در ژنو با آقای امیر هوشنگ مقدم پسر مرحوم میرشکار از کارمندان قنصلگری آمدند و همان‌گله را کردند.

روز چهارشنبه هشتم اردیبهشت (۲۸ آوریل ۱۹۵۴) دکتر پریه به واسطه ضعف زیادی که در ایشان وجود داشت و خون هم از محل زخم قطع نمی‌شد، دستور داد که مجدد خون تزریق کنند (در موقع عمل یک لیتر خون و روز بعد هم یک لیتر تزریق کردند) ولی خودشان چندان تمایلی نداشتند، لیکن دکتر گفت لازم است و بیمارستان خون تهیه کرد (از صلیب احمر یک لیتر خون تازه که روز پیش از آن تهیه کرده بودند، خرید) و پرستار روز برای تزریق خون آمد و خواست در دست راست رگ را پیدا کند، مدتی طول کشید و با مهارت زیادی که داشت موفقیت کامل حاصل نکرد و رگ کوچکی پیدا کرد که چون گنجایش سوزن و خون نداشت ورم کرد، لذا از دست راست برداشت و مدتی در دست چپ مشغول تفحص بود و چند مرتبه سوزن را به بدن فرو برد و خیلی اذیت کرد و چون موفق نشد مجدداً نزد دکتر رفت و خود دکتر آمد و دستور داد، بالاخره محلی را پیدا کرد و تزریق نمود؛ ولی مثل اینکه خون وارد نمی‌شد و با آنکه به واسطه غلظت خون دکتر دستور داده بود سرم هم مخلوط کنند، ولی مع ذلک خون وارد رگ نمی‌شد، بالاخره حال ایشان بر اثر صدمه و ناراحتی زیاد به هم خورده و به اصطلاح طبّی یک نوع شوک<sup>۱</sup> یعنی صدمه و عکس‌العمل عصبی ایجاد شد و حالت لرز خیلی شدید

1. Choque.

دست داد، به طوری که هرچه ایشان را با وسایل برقی و غیر آن گرم می‌کردیم و بدن را مالش می‌دادیم، لرز قطع نمی‌شد و از لرز معمولی خیلی شدیدتر بود، به طوری که از جای خود حرکت می‌کردند و بعد از آن بر اثر خستگی زیاد حالت ضعف و رخوتی دست داد، او می‌گفت من همه اینها را متوجه بودم و می‌دانستم عارض خواهد شد، لذا نگران نباشید، بعداً عرق خیلی زیادی نمودند و نزدیک غروب عرق تمام شد، ولی ضعف خیلی زیادی عارض شده بود و حال تکان خوردن و حرکت و سخن گفتن به هیچ وجه نداشتند.

روز بعد دستور داد که هر طور شده دو سه قدم در وسط اتاق راه بروند، لذا مجبوراً ایشان را حرکت داده و دو نفری بازوی ایشان را گرفتیم و یکی دو قدم حرکت دادیم.

دکتر پریه در ضمن عیادت‌ها از آقای مصداقی راجع به ایشان

و عقیده ما درباره ایشان سؤالاتی می‌نمود، آقای مصداقی

جواب داده بودند که ما ایشان را پیشوای روحانی و بزرگ دینی

سؤالات

دکتر پریه

خود می‌دانیم و بیشتر از آنچه شما درباره پاپ عقیده دارید ما به ایشان عقیده داریم، پرسیده بود چطور می‌شود؟ جواب داده بودند زیرا شما درباره پاپ فقط مقام ظاهر و پیشوایی ظاهر دیانت قایل هستید، ولی مقامات روحی برای او و اینکه مکمل روحی دیگران است، اعتقاد ندارید و نزد ما پیشوایان شریعت به این ترتیب زیادند، ولی ما برای ایشان مقامات معنوی قایلیم و بستگی به ایشان و اطاعت ایشان را موجب تکمیل نفس خود می‌دانیم و به عبارت آخری می‌گوییم حضرت عیسی (ع) نه تنها بزرگی ظاهری نسبت به پیروان داشت، بلکه آمده بود که آنها را به سوی خدا بکشاند و به مراتب معنوی برساند و این رشته بعد از آن حضرت هم جاری بوده و به پیغمبر ما رسید و بعد از او دوازده نفر پیشوای عالی‌قدر اسلام جانشینان او بوده‌اند که همه دارای مراتب روحی بوده‌اند و نمایندگان آن بزرگواران نیز در میان خلق همین سمت را دارند و به عقیده ما دوازدهمین جانشین پیغمبر اسلام که صاحب ولایت کلیه می‌باشد و حضرت حجت بن الحسن (ع) است غیبت کرده و علما، نمایندگان آن حضرت برای تبلیغ احکام ظاهر اسلام می‌باشند و نمایندگانی هم در زمان غیبت بوده‌اند که از طرف آن حضرت



برای ارشاد و هدایت خلق به سوی خدا و تلقین ذکر و فکر و تربیت روحی افراد مجاز بوده‌اند و اکنون ما برای ایشان این مقام نمایندگی را از امام زمان(ع) قایل هستیم و معتقدیم که نمایندگان آن حضرت دارای مراتب معنوی بوده و هر کدام به قدر استعداد از این امر بهره برده‌اند، لذا ما برای ایشان مراتب دیگری غیر از آنچه شما برای بزرگان‌تان قایلید، معتقد می‌باشیم، پرسیده بود آیا شما ما را نجس می‌دانید؟ گفته بودند نه! ما شما را نجس نمی‌دانیم و مطابق کتاب مقدس آن که می‌فرماید: «وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ»<sup>۱</sup> شما را پاک می‌دانیم، مگر اینکه بینم گوشت خوک یا مسکر که آنها را نجس می‌دانیم استعمال کنید، در آن موقع بالعرض قایل به نجاست هستیم، تا موقعی که بینیم دست و دهان خود را شسته‌اید، گفته بود ما بسیاری از مسلمین را شنیده‌ایم که ما را نجس می‌دانند، جواب داده بودند که یک عده از مسلمین این اعتقاد را دارند، ولی عمومیت ندارد و نظریه بزرگان ما طهارت شماس است و ما شما را جهت اعتقاد به خداوند و پیغمبر حق که عیسی(ع) است برادر و خواهر می‌دانیم.

از این مذاکرات دکتر پریه علاقه و محبت پیدا کرده و نسبت به ایشان خیلی اظهار ادب و احترام و کمال مهربانی می‌نمود و همان دو سه روز اول خواهش کرد که یک قطعه عکس به عنوان یادگار از خودشان به او مرحمت کنند و پست آن را هم بنویسند. این موضوع را چند مرتبه تکرار کرد و هر روز که می‌آمد تذکر می‌داد تا آن که بالاخره به ما اظهار کرد که گمان می‌کنم شما دادن عکس ایشان را به دیگران روا نمی‌دانید و نزد شما ممنوع است، آقای مصداقی جواب دادند اتفاقاً این طور نیست و این قیود در میان ما نیست، ولی چون شما مایل بودید که پشت آن هم چیزی بنویسند، باید حال ضعف ایشان بهتر شود تا بتوانند بنویسند از این جهت تأخیر شده است، بالاخره یک قطعه عکس در پشت آن این عبارات را به فارسی مرقوم فرمودند که به او اهدا شود: «این کمترین بندگان خدا خادم رهروان طریق نجات مفتخر به پیروی محمد بن عبدالله(ص) و عیسی بن

۱. سوره مائده، آیه ۵.

مریم (ع) فقیر محمدحسن بیچاره گنابادی صالح علیشاه عکس خود را با ابراز تشکر از آقای دکتر شارل پریه پزشک معالج خود به عنوان یادگار به ایشان اهدا نمودم، شعبان ۱۳۷۳ (آوریل ۱۹۵۴) ژنو، اقل محمدحسن.

ترجمه آن به فرانسه که به ایشان داده شده و برای خودش هم ترجمه شد، این است:

"Moi fakcir Mohammed Hassan Bitchareh Gonabadi Salehe Ali chahe humble adoreur le Dieu, serviteur des chercheurs de la voie la verité salvatrice honoré d'être suiveur des glorieuse prophète Mohammed et Jesus, offre photographie en souvenir de vue et profonde reconnaissance au Docteur Charles Perrier dont ma guérison.

Chaban 1373. Avril 1954, Genève."

دکتر پریه پس از ملاحظه آن نوشته از اینکه نام حضرت عیسی (ع) نیز برده شده، تعجب کرد و پرسید نام حضرت عیسی (ع) برای چه برده شده و چطور شما از پیروان او هستید؟ ایشان در جواب فرمودند: برای اینکه ما عیسی (ع) را از پیغمبران بزرگ دانسته و اوامر او را قبل از اسلام واجب الاطاعه و دیانت او را حقه می دانیم و پیغمبر ماکه دیانت اسلام را آورد و دیانت مسیح (ع) را نسخ نمود، در زمان خود جانشین مسیح (ع) بود و ما پیروی مسیح (ع) را در دوره اسلام منحصر به پیروی بزرگان اسلام می دانیم.

در مدتی که ایشان در بیمارستان تشریف داشتند، ما بیشتر

روزها در خود بیمارستان بوده و بیرون نمی رفتیم و گاهی در

چند روز یک مرتبه برای رفع خستگی مختصری گردش

می کردیم، در دو روز اول قبل از عمل در خدمت خود ایشان با اتومبیل هر روز در حدود نیم ساعت گردش کردیم.

خیابان های این شهر غالباً زیبا و جالب و دارای مناظر خیلی عالی است، مخصوصاً خیابان های ساحل دریاچه که دارای عمارت های مجلل و باغ های عمومی زیبا و گل کاری های خیلی مفرح است، از جمله خیابانی است که به طرف کاخ جامعه ملل می رود

گردش

در ژنو

و چون یکی از مؤسّسین پس از جنگ بین الملل اوّل ویلسن<sup>۱</sup> رئیس جمهور امریکا است، از این رو این خیابان را به نام او نامیده اند و قسمت دیگر آن که متصل بدان می باشد، به نام کوه منت بلان، خیابان منت بلان<sup>۲</sup> گفته اند و یک خیابان دیگر آن به نام خیابان گوستاو آدور<sup>۳</sup> نامیده می شود.

باغ ها و گردشگاه های عمومی نیز زیاد دارد از جمله باغی است در ساحل دریاچه که به واسطه آنکه مورد توجه و علاقه انگلیسی هاست باغ انگلیسی ها<sup>۴</sup> می گویند و باغ دیگری است به نام باغ آب های زنده<sup>۵</sup> که به واسطه جوشش و زیادی آب بدان نام نامیده شده و میدان جلوی آن را هم به همین نام گفته اند، میدان های عمومی هم خیلی زیاد دارد از جمله میدان بندر<sup>۶</sup> که در کنار دریاچه واقع شده و میدان آلپ<sup>۷</sup> و میدان نو<sup>۸</sup> در جلوی عمارت سازمان بهداشت جهانی<sup>۹</sup> میدان وسیعی است که به همان نام نامیده می شود، میدان های دیگر هم زیاد دارد، پل های زیادی هم روی رود ژن و رود آرکشیده شده و دو طرف آن را به یکدیگر ارتباط می دهد و روی این پل ها وسایط نقلیه از تراموا و اتوبوس برقی و اتوبوس معمولی و غیره عبور می کند و در ابتدای رودخانه که از دریاچه جدا می شود فواره ای ساخته شده که با برق کار می کند و منظور از آن فقط منظره زیبا و تفریح اهالی است و آب از این فواره با ارتفاع یکصد و ده متر جستن می کند و آن را ژدو<sup>۱۰</sup> که به معنی جهش آب است می نامند و چون بعضی قسمت های شهر بلندتر و خیابان ها رو به طرف تپه و بلندی می روند از این رو بعضی طبقات شهر مرتفع تر است و به همین جهت روی بعضی خیابان ها پل هایی کشیده شده که از این طرف خیابان به طرف دیگر عبور می کنند و وسایط نقلیه هم از روی آن عبور می کند.

در دو سه روز اوّل عمل ایشان اصلاً از بیمارستان بیرون نرفتیم، صبح روز پنجشنبه

- |                     |                          |                       |
|---------------------|--------------------------|-----------------------|
| 1. Quai Wilson.     | 2. Quai du Mont Blanc.   | 3. Quai Gustave Ador. |
| 4. Gardin Anglais.  | 5. Place des eaux vives. | 6. Place du port.     |
| 7. Place des Alpes. | 8. Place Neuve.          | 9. Place des Nations. |
| 10. Jet d'eaux.     |                          |                       |

که روز سوم عمل بود، به واسطه درد دندان شدیدی که عارض نگارنده شده بود، مجبوراً برای مراجعه به پزشک دندان بیرون رفته و چون در آنجا غالباً گرفتار و کار دارند، از پزشکان نیز باید قبلاً تقاضای وقت نمود، لذا شب پیش آقای دکتر حافظی چند جا تلفن کرده و بالاخره نزد یکی از دندان‌پزشکان که نام او لائزه<sup>۱</sup> بود، برای ساعت نه صبح پنجشنبه وقت تعیین شد و در آن ساعت نزد او رفته و عکسی از دندان برداشت و شروع به اصلاح کرد، ولی چون در مراجعت درد آن شدت داشت، روز بعد هم ساعت دو و نیم بعدازظهر که وقت تعیین کرده بود رفته و چون چندین دفعه اصلاح کرده بودم و خیلی ناقص شده بود گفتم بکشد، لذا او آمپولی زده و آن را کشید؛ در آن چند روز بر اثر کشیدن دندان خیلی ناراحت بودم و چون دندان دیگری هم کرم‌خوردگی داشت مجبور به مراجعه بودم و در این دفعه نزد دکتر فرنه<sup>۲</sup> که از دندان‌سازان معروف ژنو می‌باشد، توسط آقای عبدالرضا شجعی نوّه مرحوم شجاع‌الملک تربتی که برای تحصیل طب در ژنو بودند و با دکتر نام‌برده آشنایی داشتند در ساعت دو و نیم بعدازظهر چهارشنبه (۱۳۳۳/۲/۸) رفتیم و دکتر نام‌برده با خوشرویی تمام دقت کرد و اظهار کرد که درد فعلی بر اثر کشیدن دندان است، نه بر اثر کرم‌خوردگی چون هنوز زیاد نشده و فعلاً چند روزی باید بگذرد تا آن صدمه تمام شود و بعداً هر جا بودید شروع به اصلاح این دندان بکنید، مطب دکتر نام‌برده در میدان بندر بود که قبلاً نام بردیم.

در آن چند روز گاهی در دو سه روز یک مرتبه در حدود یک ساعت برای گردش

بیرون می‌رفتیم.

موضوع مهمی که در آن روزها پیش آمد، قضیه کنفرانس آسیایی دول بزرگ بود که طبق تصمیم قبلی وزرای خارجه چهار دولت بزرگ امریکا، روسیه، انگلیس و فرانسه در ژنو اجتماع نموده که قضایای جنگ کره و هندوچین را حل کنند و از چین کمونیست و هندوچین و بعضی ممالک دیگر آسیایی نیز نماینده آمده بود و این کنفرانس از مهم‌ترین کنفرانس‌های جهانی بود که روز ششم اردیبهشت ۱۳۳۳ مطابق ۲۲ شعبان ۱۳۷۴ و ۲۶

1. Langer.

2. Dr. Etienne Frenex.

آوریل ۱۹۵۴ در کاخ سازمان ملل در ژنو تشکیل شد و از هر یک از دول عدّه زیادی که هر کدام در یکی از امور تخصّص و اطلاعات داشتند اعزام شده بودند از جمله همراهان مولوتف وزیر خارجه شوروی در حدود یکصد و پنجاه نفر و هیأت نمایندگی چین قریب دویست نفر بودند و سایر ممالک مربوطه هم به همین نسبت نماینده داشتند و در حدود یک هزار نفر عکاس و خبرنگار در آن موقع به ژنو آمده بود.

دو سه روز قبل از شروع کنفرانس از طرف دولت شوروی یادداشتی به سه دولت دیگر داده شده بود که نماینده چین هم باید رسماً در کنفرانس کرسی داشته باشد، ولی چون دولت امریکا چین را به رسمیت نشناخته قبول نکرد و شب قبل از کنفرانس دعوتی از طرف وزیر امور خارجه فرانسه از سه وزیر خارجه امریکا و شوروی و انگلیس شده بود، ولی وزیر خارجه شوروی برای آنکه از وزیر خارجه چین دعوت نشده بود، در جلسه حاضر نشد.

بالاخره روز دوشنبه کنفرانس شروع شد و جریان مشروح آن در جراید آن تاریخ درج است.

روز سه شنبه (۱۳۳۳/۲/۱۴) مطابق چهارم مه هم کنفرانس سالیانه بهداشت جهانی که در آن مسائل کلی مربوط به بهداشت جهان مورد مذاکره قرار می‌گیرد، در ژنو تشکیل شد و نمایندگان هم از طرف دولت ایران تعیین شده بود، به طور کلی در ظرف سال چندین کنفرانس مهم جهانی در ژنو تشکیل می‌شود و این شهر اهمیت بین‌المللی زیادی دارد.

در این چند مرتبه که برای گردش بیرون می‌رفتیم، طبق دستور طبّ کیمیای و تأکید حضرت والد در صدد بودیم که داروخانه‌ای را که ادویه طبّ کیمیای حیات دارد پیدا کنیم و ضمناً از مرکز تهیه آنها و طبّایی که در این طب وارد هستند سؤال کنیم، از این رو به چندین داروخانه با آقای دکتر حافظی رفتیم تا بالاخره آدرس آن را یکی از داروخانه‌ها به ما داد و طبق گفته او

به داروخانه مارتین<sup>۱</sup> که مرکز ادویه هموراپاتی (طبّ کیمیای حیات) در قسمت فرانسوی سوئیس است، مراجعه نمودیم، این طبّ که در فارسی به نام طبّ کیمیای حیات معروف شده، در سال ۱۸۷۳ میلادی توسط دکتر شوسلر<sup>۲</sup> آلمانی (۱۸۲۱-۱۸۹۸) کشف شده و بنای آن بر این است که املاح شیمیایی ترکیبی بدن انسان باعث پیدایش نسج‌ها و اعضای بدن می‌باشند و بدون آنها اعضا وجود نمی‌یابند و قوام بدن بدان‌هاست و اگر آنها نمی‌بودند، آب و مواد آلی از قبیل قند و چربی و غیر آنها تأثیری در رشد بدن نمی‌داشتند، مثلاً وجود استخوان بدون ماده آهکی یا خون بدون آهن ممکن نیست و صحت و تندرستی انسان هنگامی است که هر یک از املاح شیمیایی موجوده در بدن انسان به حدّ اعتدال وجود داشته باشد و پیدایش مرض بر اثر فساد سلول است و آن نیز به واسطه اختلال و یا نقصان یکی از مواد است که کارگران طبیعی بدن می‌باشند و علاج هم به جبران آن ماده می‌باشد و آن نیز به تقویت آن ملح توسط همان ملح از خارج می‌باشد، به طوری که ذرات عضو بتوانند آنها را جزو خود نموده جذب کنند، یعنی با همان نسبتی که در خون و اعضا و همچنین غذاها وجود دارند که در واقع علاج به مثل می‌باشد و سلول بدن نمی‌تواند کمبود بدن را به وسیله دواهای بیوشیمی جذب کند، مگر آنکه مقدار خیلی کم آن هم به شکل ذراتی داخل بدن شود که نظریه بعض پزشکان و دانشمندان سابق بود، نه آنکه چیزهایی بدهند که در حقیقت مضر هستند، هر چند ظاهراً و موقتاً رفع مرض می‌کند، چون در سابق هم اطباء دو دسته بودند، بعضی طرفدار علاج به مثل و گروهی معتقد به علاج به ضدّ بودند، بعضی هم در بعض امراض علاج به مثل و در بعضی علاج به ضدّ می‌کردند و طبّ کیمیای حیات طرفدار علاج به مثل است، از جمله در تأیید این نظریه گوید که خون مرکب از مواد آلی و غیر آلی است؛ مواد آلی از قبیل قند و چربی و آلبومین و مواد غیر آلی عبارت‌اند از آب و املاح شیمیایی و املاح شیمیایی دوازده است از این قرار:

1. Pharmacie-Martin Quai des Bergue.
2. Dr. Wilhelm Heinriche Schusler.

۱. ماده آهن فسفات دوفر<sup>۱</sup> (فرم فسفوریوم) که آن را به طور اختصار فرم فس نیز می‌گویند.
۲. فسفات دومنیزی<sup>۲</sup> (مگنسیوم فسفوریوم) که آن را اختصاراً مگنیسافس هم می‌گویند.
۳. املاح آهکی فسفات دوکالسیوم<sup>۳</sup> (کالسیوم فسفوریوم) که آن را از نظر اختصار کالکارثافس هم می‌نامند.
۴. فسفات دوپتاس<sup>۴</sup> (کالیوم فسفوریوم) که نام اختصار آن کالی فس است.
۵. کلرید دوپتاسیوم<sup>۵</sup> (کالیوم کلراتوم) که آن را کالی مور نیز گویند.
۶. کلروردوسدیم<sup>۶</sup> (نمک طعام) که نام طبّی آن ناتریوم کلراتوم و نام اختصاری آن نترم مور است.
۷. فسفات دوسود<sup>۷</sup> (ناتریوم فسفوریوم) که آن را نترم فس هم گویند.
۸. کالسیوم فلوارید<sup>۸</sup> (کالسیوم فلواراتوم) که آن را کالکارثافلور نیز نام می‌برند.
۹. سیلیسیا<sup>۹</sup>.
۱۰. سولفات دوسود<sup>۱۰</sup> (ناتریوم سولفوریکوم) که اختصاراً نترم سلف نیز می‌گویند.
۱۱. سولفات دوپتاس<sup>۱۱</sup> (کالسیوم سولفوریکوم) که آن را کالی سلف هم گویند.
۱۲. سولفات دوکالسیوم<sup>۱۲</sup> (کالسیوم سولفوریکوم) که آن را کالکارثاسولف هم نامند.

و هر یک از این املاح که کم شد، باید همان ماده را در خارج تهیه کرد و به او داد تا به حدّ اعتدال برگردد و طبّ کیمیای حیات موافق قواعد مذکوره مواد و املاح نام برده را به طریق ذرّاتی و اتمی تهیه نموده و به مریض می‌دهد و جبران نواقص طبیعت را می‌کند و

- |                        |                           |                           |
|------------------------|---------------------------|---------------------------|
| 1. Phosphat de fere.   | 2. Phosphate de Magnesie. |                           |
| 3. P. de Calcium.      | 4. Phosphaté potassique.  | 5. Chloride de potassium. |
| 6. Chlorure de sodium. | 7. P. de soude.           | 8. Calcium Fluaride.      |
| 9. Silicea.            | 10. Sulfate de Soude.     | 11. S. de potasse.        |
| 12. S. de Calcium.     |                           |                           |

در واقع علاج مریض را به طریق مستقیم می‌نماید، در صورتی که سایر طرق علاجی و سالی را به کار می‌برند که همجنس مواد اصلی بدن نیستند و معالجات آنها اگر هم صحیح باشد، غیر مستقیم است، پس اساس معالجات در این طب علاج به مثل است، از این رو آن را هومئوپاتی<sup>۱</sup> گویند که به معنی علاج به مثل است.

پس از دکتر شوسلر، دکتر گراس گاست<sup>۲</sup> نظریه<sup>۳</sup> او را پیروی نموده و تشریح کرد و بر این دوازده دوا که مطابق دوازده ملح طبیعی بدن است سیزده دوی ترکیبی دیگر هم افزود که مکمل آنها می‌باشد و جمعاً بیست و پنج دوا می‌شود و این سیزده دوا این است: آرسنیت دوپتاسیوم<sup>۳</sup>، برمور دوپتاسیوم<sup>۴</sup>، کلرور دولیتیوم<sup>۵</sup>، سولفات دو مانگانز<sup>۶</sup> سولفات دو کالسیوم<sup>۷</sup>، آرسنیت دو کوئیور<sup>۸</sup>، کلرور دوزنگ<sup>۹</sup>، کربنات دو کالسیوم<sup>۱۰</sup> بی‌کربنات دوسدیم<sup>۱۱</sup>، یدوردارسینیک<sup>۱۲</sup> و کلرور دُرَاد و سودیم<sup>۱۳</sup>.

به عقیده پیروان این طب تمام امراض که عارض بدن می‌شود، به این دواها معالجه می‌شود و احتیاج به دواهای دیگر نیست و این طب در آلمان و فرانسه و سوئیس و امریکا طرفدارانی دارد، ولی به طور کلی طرفداران آن خیلی کم و غالب پزشکان حتی در همان ممالک نام‌برده آن را رد می‌کنند.

ما در ژنو برای تهیه دواهای نام‌برده به داروخانه مارتین که در یکی از خیابان‌های ساحلی دریاچه و رود ژن<sup>۱۴</sup> قرار دارد و مرکز ادویه هومئوپاتی<sup>۱۵</sup> در قسمت فرانسوی سوئیس که به نام رومانند مشهور می‌باشد، رفتیم و مقداری خریداری کردیم، کتاب‌های مفصلی هم در این طب در آن دواخانه موجود است و ادویه آن نیز به صورت قرص و هم

- |                           |   |                      |
|---------------------------|---|----------------------|
| 1. Homéopathie.           | 2. Dr. Grace Gasste.                      |                      |
| 3. Arsénite de potassium. | 4. Bromure de Potassium.                  |                      |
| 5. Chlorure de Lithium.   | 6. Sulfate de Manganèse.                  |                      |
| 7. Sulfate de Calcium.    | 8. Arsénite de cuivre.                    | 9. Chlorure de Zinc. |
| 10. Carbonate de Calcium. | 11. Bicarbonate de Sodium.                |                      |
| 12. Yodur d'arsenic.      | 13. Chlorure d'or et de sodium.           |                      |
| 14. Quai de Bergues.      | 15. Central Homéopatique Roman de Genève. |                      |



گرد (پودر) و هم خمیر موجود می‌باشد.

روز جمعه دهم اردیبهشت (۳۰ آوریل) بنا به دعوت آقای

لوزان

دکتر صادق میرعمادی فرزند مرحوم میرسید حسن میرعمادی

و مونتر و

مشهدی تصمیم رفتن به لوزان گرفتیم و بنا به خواهش آقای

شجعی با اتومبیل ایشان برای لوزان حرکت کردیم.

فاصله بین ژنو و لوزان شصت کیلومتر است و تمام راه از جنگل‌ها و آبادی‌ها و کنار دریاچه می‌گذرد و بسیار زیبا و خوش منظره است، بلکه تمام مملکت سوئیس زیبا و زمین خالی در آن مملکت در واقع نیست و همه‌جا از اراضی استفاده می‌کنند، بین ژنو و لوزان نیز تماماً قرا و قصبات است و چند شهر هم وجود دارد و در حقیقت همه به هم اتصال دارند و خانه‌های روستایی در وسط زراعت‌ها و جنگل‌ها خیلی خوش منظره است و تمام منازل در هر جای کشور باشد، از برق و لوله‌کشی و آب‌گرم و شوفاژ بهره‌مند می‌باشند و از هر حیث وسایل آسایش برای آنها فراهم است، تلفن و تلگراف همه‌جا هست و در دسترس عموم می‌باشد.

بین ژنو و لوزان و سایر شهرهای سوئیس خط آهن برقی سریع‌السير حرکت می‌کند که سرعت آن در حدود صد کیلومتر و حداقل نود کیلومتر در ساعت می‌باشد، راه اتومبیل نیز در تمام قرا و قصبات موجود و همه‌جا آسفالت شده است و به محض آنکه مختصر خرابی در آن پیدا شود فوراً اصلاح می‌کنند، از جمله شهرهای بین راه شهر نیون<sup>۱</sup> است که در نیمه راه ژنو و لوزان قرار گرفته و شهر زیبایی است، پس از آن شهر رُل<sup>۲</sup> است که پادشاه ایران محمد رضا پهلوی تحصیلات متوسطه خود را در آنجا مشغول بوده‌اند، بعداً شهر مُرژ<sup>۳</sup> می‌باشد که آن نیز مانند سایر شهرهای سوئیس خیلی زیباست و به‌طور کلی بین دهات و شهرهای سوئیس از حیث بنا و آسفالت خیابان و سایر قسمت‌ها هیچ فرق نیست، فرق آنها فقط از حیث بزرگی و وسعت شهر و زیادی و کمی جمعیت است.

1. Nion.

2. Rolle.

3. Morge.

پس از شهر مرژ شهر لوزان<sup>۱</sup> است که از شهرهای بسیار زیبا و خوش منظره است و بعضی معتقدند که از ژنو هم زیباتر است و مرکز کانتنی است که به همین نام می باشد. این شهر در ساحل غربی دریاچه لیمان و در دامنه کوه واقع شده و تا نزدیکی قلّه امتداد دارد و سطح خیابان های آن خیلی مختلف می باشد، به طوری که خیابان هایی که رو به کوه می رود مانند جاده های کوهستانی و گردنه های خیلی طولانی می باشد و بعضی عمارت ها که به دو خیابان محاذی کوه اتصال دارد، در قسمت خیابان پایین چندین طبقه بیشتر از قسمت بالاست، بدون آنکه سطح طبقه بالا تفاوت داشته باشد و فقط اختلاف طبقه به واسطه تفاوت سطح دو خیابان است که یکی خیلی مرتفع تر از دیگری است مثلاً یکی از عمارات لوزان از طرف خیابان پایین بیست طبقه، در صورتی که در قسمت خیابان بالا چندین طبقه کمتر است، عمارات هم غالباً در وسط باغ ها و سبزه زارها قرار گرفته و کوه هم پر از سبزه و اشجار است، از طرف پایین هم متصل به دریاچه می باشد و منظره بسیار زیبایی را ایجاد نموده است.

شهر لوزان دارای دانشگاه مهمی است که مشتمل بر چندین دانشکده می باشد و محصلین خارجی نیز از جمله محصلین ایرانی در اینجا به تحصیل اشتغال دارند، جمعیت لوزان در سال ۱۹۵۰، ۹۷/۲۴۶ نفر و جمعیت کانتن آن ۳۵۰/۴۰۳ نفر احصا شده است.

ما از موقع حرکت از ژنو تا ورود به منزل آقای دکتر میرعمادی یک ساعت و نیم بین راه بودیم و در راه هم قدری توقف کردیم، ولی خط آهن سه ربع ساعت در بین راه است، در منزل آقای دکتر میرعمادی قریب یک ساعت توقف نموده و استراحت کردیم، جوانی اهل کابل به نام عبدالعظیم خان در پانسیون ایشان بود که او هم تحصیل طب می کرد و خیلی مؤدب و مهربان بود.

بعداً برای گردش در شهر و خارج حرکت کرده و به طرف شهر مونتر و رفتیم، بین لوزان و مونتر و دو راه است؛ یکی کوهستانی و دیگری کنار دریاچه و اولی دورتر، ولی

1. Lausanne.

باصفا تر است، هر چند هر دو راه خیلی زیبا و باصفاست، ما در رفتن از راه کوهستانی رفتیم، این جاده از وسط درخت‌ها و جنگل‌ها و درّه‌های سبز و خرم می‌گذرد و بسیار باصفاست، چون تمام اطراف آن سبز و از طرفی مشرف بر دریاچه نیز می‌باشد، یک قسمت جاده از وسط باغات تا کستان می‌گذرد و وضع غرس آنها نیز خیلی جالب توجه است و فاصله بین هر کدام یک متر است و تمام در ردیف یکدیگر و پایه‌هایی از چوب یا میله آهنی پهلوی آنها گذاشته شده و به طوری منظم است که از هر طرف نگاه شود، تمام آنها در یک خط واقع شده است.

از جاده کوهستانی که وارد خط ساحلی شدیم، شهر ووی<sup>۱</sup> که بیست کیلومتر تا لوزان فاصله دارد واقع شده و از آنجا در حدود ده کیلومتر تا مونترو می‌باشد، ولی همان‌طور که گفتیم تمام اینها تقریباً به هم متصل می‌باشند و همه جا آبادی و ساختمان است، حتی بالای کوه نیز ساختمان دارد.

مونتر و<sup>۲</sup> شهر کوچک بسیار زیبا و مفرحی است، بلکه به عقیده بعض مسافرین بهتر از ژنو و لوزان است، جمعیت آن شانزده هزار نفر است و در دامنه کوهی واقع شده که تمام آن سبز و مشجر است و برخلاف کوه لوزان که در بعض قسمت‌های آن سنگ‌های کوه نمایان و خالی از سبزه است، کوه مونتر و تمام آن مستور از سبزه و اشجار است و عمارات در دامنه کوه تا وسط می‌رود و در نزدیک قلّه کوه هم مهمانخانه خیلی مجلل و باصفایی است که علاوه بر آنکه جاده اتومبیل دارد، دارای آسانسوری نیز می‌باشد که با برق ۶۰۰ متر ارتفاع را طی می‌کند و مخصوص همان مهمانخانه است، در این شهر مهمانخانه‌های مجلل دیگر نیز خیلی زیاد است، به طوری که معروف است که تمام این شهر مهمانخانه است، زیرا به واسطه خوبی آب و هوا و مناظر زیبا و موقعیت طبیعی آن در تابستان از ممالک اطراف برای تفریح و استفاده از بیلاق بدان‌جا می‌آیند و حتی از چندماه قبل محل‌هایی برای تابستان در آنجا تهیه می‌کنند و رجال و متمولین بزرگ از

1. Vevey.

2. Montreux.

همه جا بدان جا رو می آورند، از این رو هتل های خیلی زیبا و مجلل با بهترین وسایل زندگانی دارد، پارک ها و باغات زیبای دیدنی نیز دارد و خیابان های آن هم خیلی جالب است، مخصوصاً خیابان ساحلی و گلکاری های آن که بسیار مفرح و چشم از دیدار آنها سیر نمی شود.

در تمام خط سیر و راه و شهر که ما از مناظر استفاده نموده و لذت می بردیم، به یاد شیخ بزرگوار سعدی شیرازی بوده و به روح او درود می فرستادیم که گفته است:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری ست معرفت کردگار<sup>۱</sup>

مشاهده این مناظر و زیبایی های طبیعت برای کسانی که در راه سلوک باشد، بهترین باعث تذکر و توجه است و سالک راه خدا و کسی که دل را به او سپرده می تواند هم ظاهراً استفاده نموده و لذت برد و هم به یاد آفریننده آنها باشد و او را در همه جا بجوید تا به مقام شهود برسد.

ما پس از گردش در شهر و استفاده از مناظر زیبای آن در ساعت هفت بعد از ظهر حرکت کرده و از جاده ساحلی که آن هم بسیار زیباست و خط آهن برقی نیز از نزدیک آن می گذرد، عبور نموده و ساعت هفت و سه ربع در لوزان طبق وعده قبلی به منزل آقای دکتر میرعمادی رفتیم و پس از خواندان نماز در آنجا صرف شام نمودیم.

در این جا بی مناسبت نیست که آمار نفوس بعض دیگر از شهرهای معروف سوئیس را نیز که در سال ۱۹۵۰ تعیین شده، ذکر کنیم: جمعیت برن پایتخت مملکت سوئیس ۱۳۹/۳۷۲ نفر و جمعیت کانتن آن ۷۸۰/۶۳۹ نفر و جمعیت شهر زوریخ ۳۵۸/۵۵۰ نفر و کانتن آن ۷۲۵/۷۳۵ نفر و لوسیرن ۵۶/۸۷۰ نفر و کانتن آن ۲۱۶/۶۶۲ نفر و سن کال ۶۱/۰۰۷ نفر و کانتن آن ۲۸۹/۳۵۴ نفر و شهر بال ۶۸/۳۴۷ نفر و کانتن نوشاتل ۱۲۱/۴۱۱ نفر و کانتن فریبورگ ۱۵۴/۶۱۲ نفر است.

۱. کلیات سعدی، غزل ۲۹۶، بیت ۶.

این نکته را مجدّد در اینجا متذکّر می‌شوم که در مدّت توقّف لزوم تقیّد سوئیس ما گوشت نمی‌خوردیم، زیرا مملکت اسلامی نبود و به مبانی دینی ذبح آنها طبق قانون اسلام واقع نمی‌شد، از این رو در آنجا هم که برای خوردن گوشت از ما سؤال کردند و چون معلوم شد باید از همان گوشت‌فروشی‌های معمولی بخرند، نپذیرفتیم و حتی در بیمارستان هم همان اول ورود مذاکره شده بود که برای ما گوشت نیاورند و برای پدر بزرگوارم نیز با آنکه مریض بودند اجازه گوشت آوردن نفرموده و اصلاً گوشت آنجا را میل نکردند و به خوردن سوپ‌های ساده که گوشت در آن طبخ نشده بود و سبزیجات پخته و تخم‌مرغ اکتفا می‌نمودند، فقط گاهی در منزل آقای دکتر حافظی خودشان جوجه تهیه و طبخ نموده می‌آوردند و مختصری از آن میل می‌فرمودند.

در این باب نگارنده با آقای دکتر نصیری مذاکره می‌کردم که هرچند مملکت سوئیس از خودش مسلمان ندارد، ولی مسلمین از ممالک اسلامی دنیا در آنجا زیادند که از جمله از ایران عدّه زیادی هستند که کارمند سفارت یا دانشجو یا بازرگان می‌باشند، چرا آنان علاقه به مقرّرات اسلامی خود نداشته و تقاضای اقدام برای یک گوشت‌فروشی که ذبح آن مطابق دستور اسلام باشد، ولو آنکه تحت نظر خود دولت و در همان سلاخ‌خانه دولتی انجام شود، ننمایند؟ چنان‌که شنیده‌ام که در پاریس یهودیان گوشت‌فروشی جداگانه دارند، ولی مسلمین در اینجا متأسّفانه به احکام دیانت اسلام علاقه و بستگی ندارند، در صورتی که اگر چنین تقاضایی می‌کردند هم اهمیّت و محبوبیّت آنها نزد دولت زیادتر می‌شد و هم مورد قبول واقع می‌گردید. زیرا آنها هم می‌دانند که کسانی که به معتقدات دینی خودشان پای‌بند هستند، بیشتر مورد اطمینان می‌باشند و کمتر برخلاف اخلاق رفتار می‌کنند، ولی ما مسلمین در همه جا خودمان را بی‌قید و بی‌اعتنا به مقرّرات دینی و اخلاقی معرّفی نموده و به همین جهت حسّ احترام دول مسیحی نسبت به ما از بین رفته و به ما با نظر حقارت می‌نگرند.

ماگمان می‌کنیم تمدّن و ترقّی در لامذهبی و بی‌اعتنایی به احکام است، در صورتی که خود

مسیحیان و ممالک متمدنه و مترقیه دنیا برعکس خیلی بیشتر از ما به آداب و رسوم مذهبی خود علاقه مند می باشند، اساس ترقی نیز ابتدا ایمان و مقید بودن به معتقدات دینی است، مصیبت بزرگ ما مسلمین که باعث بدبختی و ذلت و انحطاط ما شده، همین بی قیدی است که اصول اخلاقی ما را متزلزل کرده و همه فسادها را برای ما آورده است، جوانان ایرانی که در خارجه می باشند یا در داخله نام و تمدن ممالک اروپا را می شنوند و مشغول تحصیل می باشند که در آینده برای کشور و جامعه خدمت کنند، غالباً برای آزادی از قیود شرع و دیانت پا روی اصول اخلاقی نیز گذاشته و به نام آنکه امروز این قیودات مخالف تمدن است، بدان بی اعتنا می شوند، در صورتی که کسانی که تقید به اصول اخلاقی و مبانی دینی نداشته باشند اصلاً مورد اعتماد نیستند، مثلاً اگر کسی اخلاقاً خود را موظف به حفظ اعراض و اموال و نفوس بشری نداند، به چه وسیله می تواند مورد اطمینان در حفظ امانت باشد؟ یا کسی که وجداناً خود را به حفظ حقوق مردم موظف نداند، چگونه در قضاوت و احقاق حق آنها محل اعتماد خواهد بود؟ یا کسی که روی وجدان دینی و اخلاقی رفتار نکند، افراد جامعه در طبابت و سپردن خویش بدو چه اطمینان داشته باشند؟ یا اگر پای بند راستی و درستی نباشد چگونه به گفتار و رفتار او اطمینان پیدا کنند؟ و غیر اینها، پس اساس ترقی افراد جامعه ایمان است و لازمه آن تقید در حفظ آنچه بدان بستگی دارد، می باشد؛ انگلستان با تمدن عالی و سلطه کاملی که در دنیا دارد، از اصول و عادات قدیمه خود دست برداشته و با نهایت شدت بدانها علاقه مند است و مورد تمسخر و استهزای هیچ جامعه ای هم واقع نمی شود، خوب است ما جدیت کنیم و اخلاق و اعمال خوب آنها را فراگیریم، نه آنکه صرفاً اموری را که ظاهراً برای آزادی از قیود مورد استفاده ماست بگیریم و آن را تمدن نام گذاریم.

اگر بخواهیم مشروحاً در این باب بنویسیم سخن به درازا کشد و متأسفانه گوش شنوا نیز کم است، لذا این مطلب را که بر اثر احساسات و عواطف به همین اندازه نوشتم، در همین جا خاتمه می دهم.

پس از صرف شام در ساعت هشت و نیم از لوزان حرکت کرده و ساعت ده وارد



روز دوازدهم پس از بلندشدن از بستر و قبل از عارضه قلبیت

بیمارستان در ژنو شدیم، صبح روز بعد هم برای ملاقات و بازدید آقای اتابکی کنسول ایران به عمارت کنسولگری رفتیم.

صبح روز یکشنبه دکتر پریه که برای عیادت آمد و دید حال

حادثه

ایشان بهتر است فوری به پرستاران دستور داد که وسایل

دیگر

بیاورند که آب هیدروسل را بگیرند و هیدروسل ورم پرده

بیضه است که بر اثر ترشح مایع داخلی پیدا می شود.

نگارنده گفتم چون هنوز ضعف زیاد دارند فعلاً چند روزی صبر کنید که حالت عمومی بدن بهتر شود، آقای دکتر آزاده هم همین اظهار را کردند، دکتر پریه گفت چون از دفعه اول که آب گرفته اند (شب اول که برای معالجه به تربت وارد شدند، آب هیدروسل گرفته شد) در حدود دو ماه می گذرد، بهتر این است که تا موقع عمل قطعی آن پیش از آنکه دو ماه بگذرد، هر دفعه آب آن گرفته شود که در زحمت نباشند، بعداً برای آنکه با آقای دکتر حافظی در این باب مشورت کنیم گفتیم پس دو روز دیگر صبر کنید و برای پس فردا این عمل را انجام دهید، او قبول کرد و گفت پس من برای پس فردا می گذارم، عصر آقای دکتر حافظی آمدند و با ایشان مشغول مذاکره بودیم، در این بین دکتر پریه آمد و بدون مذاکره، فوری دستور داد که اسباب آن را بیاورند و اظهار کرد که این امر زحمتی ندارد و برای آنکه آسان تر باشد، آمپولی برای خدر کردن عضو می زنم و با آنکه آقای دکتر مجیدی در تربت با نهایت سهولت بدون آمپول تخدیر کشید، ولی در این دفعه با آنکه تخدیر هم شده بود مع ذلک ناراحت شده بودند و بعداً احساس سرما کردند؛ ولی حالت لرز پیدا نشد، پس از چند ساعتی احساس درد در محل زخم نموده و شب هم در پای راست درد زیادی عارض شده و تا صبح رودر اشتداد بود، به طوری که اصلاً نگذاشت ایشان بخوابند، ما ابتدا گمان کردیم شاید عرق داشته اند و بعد سرد شده است، پرستار شب که از عمل عصر مسبوق نبود گفت عصر ایشان را زیاد تر راه برده اند و خسته شده اند، من گفتم راه زیاد تر از روز پیش برده نشده، صبح اظهار داشتند که در پا احساس سنگینی می کنم، موقعی که نگاه کردیم دیدیم پا خیلی ورم کرده، به طوری که تمام



پارا از بالای ران تا انگشتان پا فراگرفته است، حدس زدیم که شاید سوزن آمپول کاملاً جوشانده نشده و میکرب داشته، فوراً به آقای دکتر حافظی اطلاع دادیم و ایشان آمدند و بعداً به دکتر پریه تلفن شد و او هم زودتر از روزهای دیگر آمد و معاینه کرد، معلوم شد مبتلا به فلبیت<sup>۱</sup> که ورم غشای داخلی ورید است شده‌اند، دکتر پریه قدری ناراحت شد و گفت این ورم بر اثر خونی است که از خارج تزریق شده و هنوز کاملاً با خون بدن ممزوج نشده و از طرفی تاکنون از مجرای ادرار خون می‌آمده و مانع جمع شدن خون در عضو مخصوصی می‌شده، اکنون که دو روز است از مجرای ادرار خون نمی‌آید، خون در پا مجتمع و لخته‌لخته شده و باعث ورم پا گردیده و در سابق که این عارضه پیدا می‌شد باید اقلاً شش ماه بخوابند تا به تدریج بر اثر معالجات دوائی مرتفع شود، ولی خوشبختانه اخیراً (چند سال است) آمپولی اختراع شده که تزریق می‌کنند و بر اثر آن خون بدن رقیق شده و باز می‌شود و چند روزی بیشتر طول نمی‌کشد و باعث خوشوقتی است که این عارضه در هفته اول پیدا نشد، چون در آن موقع اگر آن آمپول تزریق می‌شد، باعث خونریزی زیاد از مجرای ادرار می‌گردید و بنیة ایشان خیلی ضعیف است و مجبور بودم در آن موقع به معالجات دوائی اکتفا کنم و فوراً دستور داد که پارا با دواهای لازم کمپرس کنند و ببندند و پاها را هم بلندتر قرار دهند که خون به طرف بدن متمایل شود و به هیچ وجه پارا حرکت ندهند و برعکس پای دیگر را گاهی حرکت دهند که ورم بدان سرایت نکند و دواهایی هم برای خوردن دستور داد، آمپولی هم دستور داد که برای بازکردن خون تزریق کنند و آن آمپول را در روز اول و دوم بدیشان تزریق کردند و بر اثر آن مجدد خون در ادرار پیدا شد و به طوری زیاد شد که از روزهای اول هم بیشتر خون داشت و این آمپول درد خیلی زیادی داشت که یک نوع شوک در ایشان ایجاد می‌شد، به طوری که یک روز باز ما ناراحت شدیم. روز سوم گفت متأسفانه هنوز جای زخم خوب التیام نیافته، از این رو بر اثر این تزریق مجدد خون جریان پیدا کرده، لذا نمی‌توانم آن آمپول را تزریق

---

1. Fhlébite.

کنم، مگر آنکه اطمینان به التیام پیدا شود که مجدداً خون باز نشود؛ از این روز از تزریق آن آمپول خودداری کرد و فقط به داروهای خوردنی و کمپرس اکتفا نمود، ولی ورم پا در آن چند روز هیچ کم نشد و دکتر پریه اظهار کرد که ناراحتی من از جهت این است که شاید زیادتر شود یا به پای دیگر سرایت کند و خوشبختانه از آن جلوگیری شد، ولی ایشان از جهت اینکه چند روز بود که اصلاً حرکت نکرده و به یک ترتیب خوابیده بودند، خیلی در زحمت بودند و تب هم مرتب بود، میل به غذا هم نداشتند، لاغری زیاد هم باعث خستگی اعضا شده بود و به طور کلی وضع مزاجی ایشان خوب نبود و مشاهده وضع ایشان با آنکه ظاهراً خیلی بشاش بودند، ما را خیلی ناراحت و پریشان و متأثر و اندوهگین داشت و شب و روز آرام نداشتیم، دعا می کردیم که زودتر این کسالت از وجود مبارکشان مرتفع شود و بر اثر این ناراحتی روز پنجشنبه سوم رمضان آقایان مصداقی و حاج ملک صالحی با موافقت نگارنده به تهران هم خصوصی که خود حضرت ایشان مسبوق نشوند، به آقای حاج روح الامین تلفن کردند که بدون آنکه معلوم شود از طرف ما تلفنی شده و باعث ناراحتی و نگرانی آقایان برادران شود، خود ایشان از حضور جناب آقای مهدی آقا مجتهد سلیمانی (وفاعلی) که از مشایخ ما می باشند تقاضا کنند که از آقایان برادران خواهش کنند که چون شب جمعه است همه با هم بنشینند یا به حضرت عبدالعظیم رفته دعا کنند و از خداوند بخواهند که زودتر این مرض از وجود مبارک ایشان مرتفع شود، چند روز بود که آقایان به حقیر اصرار داشتند که این تلفن را به تهران بنمایند، ولی من می گفتم که محتاج به تذکر نیست و خود برادران در همه جا مشغول و ملتمس اند و این تلفن موجب زیادی پریشانی آنان می شود، ولی در آن روز چون حال ایشان سخت تر می شد، همه را نگران کرده بود، از این رو حقیر هم راضی شده و مذاکره آن تلفن را نمودم و آقایان اول ظهر تلفن کردند، خود آقایان نام برده هم حال توسل و التجای زیادی داشته و شب جمعه را نخوابیدند و متوسل بودند.

روز بعد مادموال مترو که پرستار روز بود اظهار داشت که دیشب خواب دیدم جمع زیادی از دوستان شما از زن و مرد و بچه از جلوی تخت خواب ایشان عبور نموده و همه

برای سلامتی ایشان دعا می‌کنند، در صورتی که او اصلاً از موضوع تلفن به تهران اطلاعی نداشت.

روز جمعه مختصری حالت روحی و وضع عمومی بدن بهتر شده بود، ولی دکتر پریه اظهار داشت که چون نمی‌توانم آمپول تزریق کنم، قرص‌هایی هست که به شدت آمپول نیست همان‌ها را می‌دهم و البته باز هم به این زودی مرتفع نمی‌شود، ولی جریان و سیران سریع‌تر می‌شود و زودتر مرتفع می‌گردد، ولی به هیچ وجه جای نگرانی از حال ایشان نیست و مطمئن باشید که به خواست خدا ان شاء الله مرتفع می‌شود و گفت من خودم خجل و متأثرم که چرا این پیشامد رخ داد که باعث طولانی‌تر شدن توقف ایشان در بیمارستان گردید، ولی از طرف من به هیچ وجه کوتاهی نشده است.

در آن چند روز چندین مرتبه کشیش بیمارستان هم برای عیادت و احوال‌پرسی آمد و گفت من و دوستان من هر روزه برای سلامتی و شفای شما دعا می‌کنیم و در نمازخانه خودمان هم برای بازیافت تندرستی شما به خداوند ملتجی هستیم و امیدواریم به زودی شفا عنایت شود، ما نیز چون وارد در طب نبوده، در ابتدا از مرض فلبیت اطلاعی نداشتیم، مادام‌ازل مترو و خود دکتر به ما دلداری می‌دادند و می‌گفتند به زودی مرتفع می‌شود و حتی مترو می‌گفت تا یک هفته دیگر مرتفع می‌شود و ما نیز آن را ورم معمولی گمان کرده و خوشحال و امیدوار می‌شدیم که طولی نمی‌کشد و هر چند روز که می‌گذشت باز وعده چند روز دیگر می‌دادند، تا بعد از مدتی که مسبوق شدیم که این مرض چقدر طولانی است، ولی اگر از اول مطلع می‌شدیم بیشتر از آن اندازه که متأثر بودیم، ناراحت می‌شدیم و عمل آنها و توجه ندادن به ما طبق اصول روان‌شناسی نیز صحیح است، زیرا توجه دفعی و ناگهانی به امری که خیلی تأثیر آور باشد، برای قوای بدنی خیلی مضر و بلکه گاهی لطمات شدیدی به مغز و اعصاب وارد می‌آورد، مخصوصاً برای خود مریض خیلی ضرر دارد و از این رو روان‌شناسان معتقدند که باید این قبیل امور را تدریجاً القا نمود تا عکس‌العمل شدید در روحیه طرف ایجاد ننماید، مع ذلک شدت تأثر ما به قدری بود که غالباً خواب را از ما سلب کرده بود و حال راه رفتن برای ورزش بدنی نیز نبود و بعض

روزها هیچ بیرون نمی رفتیم، ولی خود حضرت ایشان به هیچ وجه اظهار ناراحتی روحی نمی فرمودند، فقط از حیث درد آن اظهار ناراحتی می فرمودند و گرنه حال تسلیم و رضای آن حضرت به طوری بود که مرتباً بشاش و خوشرو بوده، بلکه ما را دلجویی و دلداری می دادند و هر روز به ما می فرمودند که قدری بیرون بروید و گردش کنید، از این رو حسب الامر بعضی روزها حدود نیم ساعت یا قدری کمتر یا بیشتر پیاده روی می کردیم یا گردش می نمودیم.

عصر روز جمعه ۱۷ / ۲ مطابق هفتم مه ساعت چهار بعد از ظهر

### تصوّف

با اجازه سابق پدر بزرگوار و طبق قرار قبلی که شده بود با آقای

### در اروپا

ابوالحسن مصداقی برای ملاقات پیشوای متصوّفه در عمارت

شخص ایشان به این آدرس رفتیم،<sup>۱</sup> نام ایشان محمدعلی خان اهل هندوستان و در ژوئیه سال ۱۸۸۱ میلادی متولد شده است.

موقعی که وارد شدیم آقای مصداقی نگارنده را معرفی نموده و ایشان با نهایت خوشرویی و محبت خوشامد گفتند و چون غیر از زبان اردو و انگلیسی زبان دیگری نمی دانستند، آقای مصداقی مذاکرات را ترجمه می کردند، نگارنده ابتدا اظهار مسرت از ملاقات ایشان کرده و گفتم چون ما افتخار تصوّف را داریم و پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علیشاه که اکنون در بیمارستان بستری می باشند، پیشوای فقرای نعمت‌اللّهی می باشند و شما هم به نام تصوّف مشهور می باشید، از این رو به ملاقات شما اشتیاق پیدا کردم، ایشان نیز از ملاقات ما اظهار مسرت نمودند، سپس اجازه گرفتم که بعضی سؤالات برای اطلاع خودم از ایشان بنمایم.

نگارنده پرسیدم: شما اصلاً اهل کجا هستید و چه دیانت دارید؟ ایشان گفتند من اهل هندوستان و دارای دیانت اسلام می باشم و قریب چهل و چهار سال است، از هندوستان بیرون آمده‌ام.

1. Onz rue Jhon Rhefus.

پرسیدم: از مذاهب اربعه اهل سنت و مذهب تشیع کدام مذهب را دارید، گفتند تصوف و طریقت در همه سلاسل به حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می‌رسد و ما هم افتخار پیروی آن حضرت را داریم و اساس تصوف سلوک در راه خدا و رسیدن به مقام فنای فی الله است، ولی در احکام سنی هستیم.

پرسیدم: در طریقت چه رشته‌ای را دارید و چگونه از هندوستان به اروپا مسافرت کرده‌اید، جواب دادند طریقه ما طریقه چشتیه است و یکی از بزرگان این طریقه به نام محمد ابوهاشم مدنی که اهل مدینه بود، به هندوستان آمد و جمعی به ایشان ارادت ورزیدند، از جمله مرشد من حضرت عنایت‌خان دست ارادت به ایشان داد و در چهل و چهار سال قبل از طرف مرشد خود مأمور شد که نام تصوف را در ماوراء دریاها (مقصود امریکا است) و اروپا بلند کند، از این رو برحسب امر مرشد خود عازم امریکا گردید و من هم همراه او بودم، پس از چندی به روسیه و از آنجا به انگلستان و فرانسه مسافرت نمود و بعد از جنگ بین الملل اول که در پاریس مقیم بود، روزی اظهار نمود که به من الهام شده که ژنو را مرکز تصوف در اروپا قرار دهم، لذا به طرف ژنو حرکت نمود و من هم به همراهی ایشان به ژنو آمدم و مرشد عنایت‌خان در پنجم فوریه سال ۱۹۲۷ فوت نمود و برادرش محبوب‌خان جانشین او گردید و محبوب‌خان نیز در سوم ژوئیه سال ۱۹۴۸ وفات کرد و من جانشین ایشان هستم و امروز در تمام اروپا و امریکا به من رجوع می‌شود و جانشین من مشرف‌خان برادر دیگر عنایت‌خان است که اکنون از طرف من در هلند می‌باشد.

سپس ایشان از طریقه ما پرسیده و از حالات حضرت والد سؤال نمودند؛ جواب دادم که طریقه ما طریقه نعمت‌اللهیه است که ام‌السلاسل محسوب و مهم‌ترین طریقه تصوف در ایران می‌باشد و افتخار ما به تشیع و پیروی ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام است، پدر بزرگوارم که مسند فقر به وجود ایشان مزین است، به واسطه کسالت پروستات برای معالجه به ژنو تشریف آورده و اکنون به واسطه عمل جراحی در بیمارستان لاکلین بستری می‌باشند، ایشان از کسالت حضرت والد اظهار تأثر کرده و گفتند امیدواریم خداوند متعال

به زودی شفای کامل عنایت کند، سلام مرا به ایشان برسانید و چون چشم ایشان درست نمی‌دید و نمی‌توانستند از منزل بیرون بیایند، از نیامدن خودشان برای عیادت اظهار خجالت و تأثر نمودند و گفتند امید است بتوانم برای عیادت و زیارت ایشان بیایم، ما نیز اظهار تشکر کردیم.

پرسیدم: در اینجا به چه ترتیب راهنمایی می‌کنید؟ و آیا غیرمسلم را هم می‌پذیرید یا اختصاص به مسلمین دارد؟ جواب دادند موقعی که ما بدین جا آمدیم، به هیچ وجه نام اسلام و پیغمبر بزرگوار خود محمد(ص) را نمی‌توانستیم ببریم؛ چون همه دشمنی و عداوت خاصی با آن حضرت داشتند، حتی اطفال هم اظهار عداوت می‌کردند و مرشد عنایت خان زحمات زیادی متحمل شد و خون دل‌هایی خورد تا توانست نام اسلام و محمد(ص) را در اینجا بلند کند و به گوش مردم برساند (در این موقع بی‌اختیار اشک از چشمان ایشان جاری شد) از این رو ما از ابتدا مردم را به پرستش خداوند یکتا و سلوک در راه او و کوشش در جلب رضایت او و عشق و محبت نسبت به مقام خداوندی و کمک و خدمت به هم‌نوع و دستگیری در ماندگان دعوت نموده و بیان می‌کردیم که مقصود اصلی خلقت همانا سلوک طریق معرفت و آشنایی با خداوند و فانی شدن در حق است و حقیقت تصوف همین است، باید روح صلح و محبت بین افراد جامعه برقرار باشد، پس از آنکه این مطلب را معتقد می‌شدند اظهار می‌کردیم که یکی از بزرگان و راهنمایان این راه حضرت ابراهیم(ع) بوده و از فرمایشات او که در کتب مقدسه ذکر شده استدلال می‌کردیم؛ بار دیگر مثلاً حضرت موسی(ع) و دفعه دیگر حضرت عیسی(ع) را نام برده و به فرمایشات و دستورات آنان استشهاد می‌کردیم، دفعه دیگر که ذهن آنان به مطالب سابقه آشنا شده و روح محبت در آنها بیدار گردیده می‌گفتیم یکی دیگر از بزرگان هم که در این باب زحمت‌ها کشیده و در دعوت خلق به این امر کوشش‌ها نموده محمد(ص) پیغمبر اسلام است که در کتاب خود قرآن دستورات مفصّلی در این باب بیان فرموده و از آیات قرآنی برای آنها شرح می‌دادیم و اظهار می‌کردیم که این مردان بزرگ همه به یک چیز دعوت کرده و مقصد و مقصود همه یکی بوده و هر لاحقی دعوت سابقی را تأیید

می‌کرد. محمّد (ص) نیز همان دستورات عیسی (ع) را به زبان دیگر بیان فرمود، ما باید به همه با نظر تحسین و تکریم بنگریم و حتی می‌گفتیم که زردشت پیغمبر ایرانیان و بودا رهبر هندوان نیز همین حقیقت را گفته و باید آنها را محترم بدانیم و این اختلافات مذاهب مخالفت با وحدت حقیقت ندارد و همه چراغ‌هایی هستند که از نور حقیقت و خدای یکتا فیض گرفته و روشن شده‌اند، باید اصل را ببینیم و نظر اصلی به فروغ نداشته باشیم و از این راه به تدریج آنها را با نام اسلام و محمّد (ص) آشنا نموده و به این ترتیب طبعاً اقرار به پیغمبری آن حضرت می‌کردند و روی این اصل جویندگان از مذاهب مختلفه یهود و نصاری و زردشتی و بودایی و مسلم پیدا شدند و آنها را پذیرفتیم و به همین نظر در خانقاه ما همه کتب مقدسه موجود و در موقع دعا از همه آنها خوانده می‌شود که هر کدام دارای هر دیانتی باشند، از دستورات خودشان استفاده کنند و آنها از نظر روش صوری و احکام با هم اختلاف دارند، ولی از جهت حقیقت و مقصود با هم متحدند و به همین جهت با اختلاف دیانتی نهایت اتحاد و صمیمیت با یکدیگر دارند و هرچه بیشتر در این راه قدم زدند، بهتر آنها را با اسلام آشنا می‌کنیم و از طرفی وقتی ما را به راهنمایی خود قبول داشتند، چون ما افتخار اسلام داریم، مجبورند پیغمبر اسلام را معتقد باشند.

پرسیدم: نماز و دعا که دستور می‌دهید به چه ترتیب است؟ آیا مطابق نماز اسلامی یا طور دیگری است؟ جواب دادند حقیقت نماز عبارت است از توجه به حق و فانی شدن در او و از حیث ظاهر به هر طور انجام دهند، مانعی ندارد، ولی نماز اجتماعی آنان دعاهایی است که خوانده می‌شود و ممکن است اگر مایل باشید در موقع نماز و اجتماع آنها به خانقاه بروید و ببینید، گفتم بانهایت میل حاضریم و اگر مانعی نداشته باشد ما نیز علاقه مندیم، چون هر محلی که نام خداوند برده شود و یاد او شود محترم و مقدس است و ما نیز در آن موقع به دعا مشغول می‌شویم، گفتند ورود به خانقاه در موقع نماز آزاد است و با کمال میل از شما پذیرایی می‌کنیم.

پرسیدم: روز و ساعت نماز شما چه موقع است؟ جواب دادند: ساعت یازده صبح

روزهای یکشنبه در خانقاه جمع می‌شوند که محل آن معین است.

گفتم: چرا شما روز جمعه را قرار نداده‌اید یا آنکه جمع بین یکشنبه و جمعه نکردید؟! گفتند علت همان است که قبلاً تذکر دادم که نام اسلام در آن زمان در اینجا به هیچ وجه ممکن نبود برده شود و ما می‌خواستیم جلب توجه آنها را کنیم و به تدریج آنها را به بزرگی مذهب مقدس اسلام آشنا کنیم، از این جهت مجبور بودیم ابتدا به پیروی از مسیحیان همان یکشنبه را قرار دهیم، ولی در هر چند وقت یک مرتبه شب‌های جمعه هم اجتماعی برای دعا و توسل داریم.

پرسیدم: آیا ممکن است شرایط ورود در طریقه و طرز پذیرفتن را برای اطلاع ما شرح دهید؟ جواب دادند: شرایط و طرز مخصوصی ندارد، بلکه ما به کسانی که طالب ورود باشند، مقصود از تصوّف و اساس آن را که بر چه پایه است می‌گوییم و اگر بعداً هم رغبت داشت و اظهار علاقه نمود و حاضر بود دستورات تصوّف را انجام دهد، او را می‌پذیریم و اساس تصوّف و مهم‌تر آنها آن است که در همه جا و همه حال خدا را حاضر و ناظر دیده و روی نیاز به درگاه او داشته باشد و او را پرستش کند و موجودات را نیز آثار او بداند و با همه به مهربانی و محبت رفتار کند و هر چه بیشتر استعداد و لیاقت او ظاهر شد، دستورات کامل‌تری به او داده می‌شود.

پرسیدم: آیا ذکر قلبی هم دستور می‌دهید یا همان ذکر زبانی است؟ جواب دادند که مراتب ذکر نسبت به اشخاص و حالات مختلف می‌شود و هرکسی را مطابق استعداد او دستور می‌دهیم، مجدد پرسیدم: مقصود آن است که آیا ذکر می‌دهید که دستور می‌دهید به زبان گفته شود یا مخصوص دل است که باید زبان ساکت باشد و دل اشتغال داشته باشد. گفتند: بزرگ‌ترین اذکار ذکر "لا اله الا الله" است که دستور می‌دهیم و مراتب ذکر هم به همان ترتیبی است که همه سلاسل تصوّف دارند و در کتب آنها نوشته شده است.

طرز جواب ایشان برای سؤال ما کافی نبود، ولی چون دو سه مرتبه سؤال شد و جواب مکفی داده نشد، لذا از سؤال مجدد خودداری نمودم و حدس زدم که شاید نمی‌خواهند به طور صراحت جواب بگویند، پرسیدم عده پیروان شما چقدر است؟



جواب دادند آمار صحیحی برای این قسمت نداریم، ولی در تمام اروپا و امریکا در حدود هفت الی هشت هزار نفر خواهد شد.

پرسیدم: آیا پیشوایی طریقه چشتیه در همه جا منتهی به شما می شود یا دیگری هم هست؟ گفتند: من از موقعی که به امر مرشد خود از هندوستان آمده ام، از آنجا اطلاعی ندارم و ممکن است در آنجا هم از مشایخ سلسله چشتیه وجود داشته باشند؛ ولی در اروپا و امریکا منحصر به من می باشد.

سپس پرسیدند: والد بزرگوار شما برای معالجه چه کسالت به ژنو تشریف آورده اند؟ گفتم: ایشان مبتلا به پروستات شده و در بیمارستان لاکلین عمل پروستات نموده اند و منظور معالجه آن قسمت بوده است.

سپس با حال تأثر و گریه گفتند: امیدواریم هرچه زودتر خداوند متعال شفای کامل عنایت کند که در هدایت خلق بکوشند.

آن گاه ما از ملاقات ایشان اظهار خوشوقتی نموده و از اینکه مزاحم ایشان شدیم، عذرخواهی نمودیم؛ ایشان هم از ملاقات ما خیلی اظهار بشاشت نموده و گفتند اینجا منزل خودتان است و میل دارم که باز هم برای ملاقات بیایید و من از صحبت شما بهره می برم و خوشوقت می شوم و خواهش می کنم سلام و دعای مرا خدمت حضرت والد عرض کنید، آن گاه ما حرکت کردیم، ایشان دو نفر خانم از پیروان خود را که یکی از آنها پیرزنی بود هلندی به نام حلیمه النساء و دیگری خانم پیر فرانسوی به نام دل بهار که از کارمندان سفارت فرانسه در آلمان بود و برای ملاقات آقای محمدعلی خان آمده بودند خواسته و با خوشحالی اظهار کردند که آقایان هم از صوفیه ایران می باشند، آنها از شنیدن این نام خیلی خوشوقت شده و با خوشحالی خوشامد گفتند و ما هم توفیق آنها را در پرستش حق تعالی و خدمت به بندگان خدا خواستار شدیم و این دو نام که به روی آنها بود نام های اصلی آنها نبود، بلکه نامی بود که مرشدشان آقای محمدعلی خان به آنها داده بود، آن گاه با ایشان تودیع نموده، بیرون آمدیم.

صبح روز یکشنبه ساعت یازده برای حضور در نماز صوفیان

## خانقاه

به خانقاه آنان که در شهر قدیم ژنو که مرکز ادارات دولتی است

## صوفیه

و به هتل دوویل معروف است و نزدیک عمارت دادگستری

واقع شده و آدرس آن این است<sup>۱</sup>: و به نام کلیسای صوفیه مشهور می باشد رفتیم، خود آقای محمدعلی خان به واسطه پیروی و کسالت چشم حاضر نمی شدند، ولی نام ما را در روز ملاقات یادداشت کرده و به خانقاه داده بودند و موقع ورود ما بدان جا نماینده ایشان که کارهای خانقاه را رسیدگی می کند، آقای وان نوتن<sup>۲</sup> (پی با یعنی مملکت گود و پست و مراد هلند است که از سطح دریا گودتر است) قنسول هلند که گویا انتظار ما را داشت، در دم درب ورودی استقبال ما نموده و پس از آنکه خود را معرفی کردیم، ما را به سالن نماز هدایت کرد و در ردیف جلو که قبلاً صندلی مخصوصی گذاشته بودند، جای داد، چون چند دقیقه به ساعت یازده مانده بود کسانی که نشسته بودند همه سکوت داشتند، ساعت یازده دو نفر خانم که هر کدام در حدود پنجاه سال داشتند با لباس مشکی خیلی بلند که تمام بدن را گرفته بود، با نهایت ادب از درب مخصوص وارد شده و یک نفر هم در آنجا ایستاده، در را باز کرد، سپس خود آقای قنسول با لباس رسمی نماز یعنی لباس بلند مشکی شبیه به عبا که آستین هم داشت، وارد سالن شد.

در جلوی سالن مقابل چشم ناظرین میز هلالی شکلی متصل به دیوار گذاشته شده بود و شمع خیلی بزرگی در وسط پهلوی دیوار روشن بود، در جلوی آن یک شمع بزرگ، ولی کوچک تر از اولی و در هر طرف سه شمع کوچک که جمعاً هفت شمع بود، گذاشته بودند، در وسط پارچه ای هم که روی میز انداخته بودند، در جلوی چشم بینندگان شکل قلب بود که در آن شکل ماه و ستاره ای چند پر در وسط آن روی پارچه رسم بود.

خانم هایی که وارد شدند، در طرف راست میز روی صندلی نشستند و خود آقای قنسول در طرف چپ نشستند و موقع ورود آنها همه حاضرین به احترام آنان قیام کردند. سپس یکی از آن دو خانم به اشاره قنسول حرکت کرد و میله بلندی را که در دست

1. Rue Verdin près de palais de justice Mouvement de Soufi Branche Genève.

2. J. C. Van Notton Consul général pays Bas.

داشت، نزدیک شمعی که روشن بود برد و سر آن را روشن کرد و سپس اولین شمع طرف راست را روشن نمود و موقع روشن کردن روی به شمع بزرگ که روشن بود نمود و عبارتی بدین مضمون به فرانسه گفت: «ای خداوند یکتای بی همتا، خدای عشق و محبت و روشن کننده همه عالم، به نور تو اولین روشنی مذهب را به نام مذهب برهما روشن می کنم.»

از عبارت او معلوم شد که شمع اول که از همه بزرگ تر و از اول روشن بود، اشاره به حضرت احدیت است و سایر شمع ها که بعداً به ترتیب روشن می شدند، هر کدام اشاره به یکی از مذاهب حیة کنونی که در اصل اعتقاد به خداوند توأم بوده می باشند و در روشن کردن به نام هر مذهب رعایت تقدّم آنها را نیز می نمود.

لذا شمع دوم را به نام مذهب بودا با همان عبارت بالا روشن کرد و شمع سوم را به نام دیانت زردشت و چهارم را به نام دیانت موسی (ع) و پنجم را به نام دیانت حضرت عیسی (ع) و ششم را به نام دیانت مقدسه اسلام و حضرت محمد (ص) و هفتم را به نام روح القدس<sup>۱</sup> که در همه ظهور داشت روشن کرد و در همه همان عبارت بالا را تکرار می کرد.

آن گاه او نشست و پس از سکوت مختصری آن خانم دیگر به اشاره قنسول حرکت کرد و یکی از کتاب ها را از روی میز برداشت و روی به جمعیت کرده گفت، اکنون از کلمات زند اوستا برای شما بخوانم و چند جمله خواند که مضمون آن این بود: «به همه کس نیکی و مهربانی کنید و نسبت به همه خدمت کنید که اجر آن را خداوند در آن عالم خواهد داد» آن گاه روی خود را به شمع بزرگ نموده، بدین مضمون گفت: «ای خدای یکتا که همه عشق و محبت از طرف توست، این کتاب را به سوی تو برمی گردانم که برگشت همه به توست» سپس کتاب دیگری را برداشته و گفت اکنون از کتاب بودا برای شما بخوانم و کلماتی گفت که اشاره به محبت به هموع و بدبودن دنیا و لزوم فرار از آن و

1. Sainte sprit.

فانی شدن از خویش بود، آن‌گاه به همان ترتیب روی به شمع بزرگ نموده همان عبارات را ادا کرد و کتاب را گذاشت، بعد کتاب دیگری برداشت و گفت اکنون از کلمات موسی (ع) برای شما بخوانم و سپس چند جمله به همان مضمون‌ها خواند و کتاب را به همان ترتیب برگرداند، بعد کتاب دیگری برداشته و عباراتی از حضرت عیسی (ع) خواند: «شما گمان می‌کنید بعد محصول عمل خود را برخواهید داشت، شما در اشتباه هستید هم اکنون نظر کنید ببینید محصول خود را برداشته‌اید؛ زیرا محصول شما مطابق عمل شماست و از عمل خود می‌توانید نتیجه آن را بفهمید، بکوشید عمل خود را تصحیح کنید تا محصول نیک بردارید» آن‌گاه آن را به همان ترتیب به جای خود برگردانید، سپس کتاب دیگری را برداشته، گفت: این کتاب مقدس اسلام قرآن است که چند آیه از آن برای شما می‌خوانم و بعداً به زبان فرانسه عباراتی خواند به این مضمون که: «همه آفریده خداوند می‌باشید و هستی و قدرت از اوست، اگر در میان شما افراد نادار بینوایی هستند به آنها کمک کنید که خداوند اعمال شما را می‌بیند و برگشت همه به سوی اوست، به شما جزا خواهد داد و اگر هم کمک نکنید، باز هم خداوند می‌بیند و بر هر چیزی تواناست.» آن‌گاه او نشست و امر به سکوت داد و سه دقیقه همه ساکت بودند مثل اینکه حال مراقبه داشتند، سپس به اشاره آقای قنسول یکی از آن دو خانم حرکت کرد و اشاره کرد که دعا کنیم و نماز بخوانیم، سپس همه رو به همان طرف ایستاده و آن خانم شروع کرد به دعا کردن که مختصراً به این مضمون بود: «ای خدای یکتای مهربان ما را به همدیگر رؤف نما و به خودت نزدیک گردان و توفیق اطاعت به همگی عنایت کن» پس از آنکه دعا تمام شد، دست به طرف حاضرین دراز کرده و آنها را تقدیس نمود، آن‌گاه او در جای خود نشست و دیگری برخاست و کتاب کوچکی برداشت و رو به حاضرین کرد و گفت از کلمات حضرت عنایت خان برای تذکر شما می‌خوانم و چند جمله که اشاره به عشق و محبت نسبت به خداوند و مهربانی نسبت به خلق بود خواند و نشست و چند دقیقه دیگر سکوت حکم فرما بود.

آن‌گاه خود آقای قنسول از جای خود حرکت کرد و کتاب بزرگ تری را برداشت و

گفت از دستورات حضرت عنایت خان است که برای شما می خوانم و شروع به خواندن نمود و چند صفحه خواند و دستورات اخلاقی و رفتار با جامعه را شرح می داد و متذکر شد که باید همیشه نظرتان به حق باشد و غیر او را نپرستید، نسبت به افراد بشر هم نیکی و مهربانی کنید و اگر کسی به شما بدی کرد، شما در مقابل نیکی کنید و نسبت به هیچ کس بدی روا مدارید و دشمنی نکنید که افراد بشر حکم اعضای یک بدن را دارند و بدی کردن به یکی از افراد باعث لطمه زدن به جامعه است و همچنین دستورات اخلاقی دیگری برای آنها بیان کرد.

پس از آن نشسته و قدری سکوت کردند، آن گاه حرکت کرده و یکی از خانم ها گفت دعا کنیم و نماز بخوانیم و همه حرکت کرده، او شروع به دعا کرد، از جمله به این مضمون که: ای خدایی که آفریننده زمین و آسمانی و یکتا و بی همتایی و روشن کننده همه عالم هستی، عشق و محبت خود را به ما عطا کن و درب خانه دل را برای ما باز کن و به نور خود روشن گردان و آن را خانه خود قرار داده و ما را به خود آشنا گردان و از غیر خود بیگانه فرما، همه افراد را به سوی خوشبختی و محبت و مهربانی سوق ده و افراد جامعه را با یکدیگر شفیق و مهربان گردان و امثال اینها، مدتی مشغول دعا بودند و چون دعا و اعمال آنها از روی حال و توجه بود و حاضرین هم حال توجهی داشتند، از این رو در ما نیز مؤثر واقع شده بود و مخصوصاً از شنیدن دعاهای آنها بهره مند شدیم.

پس از آنکه دعا خاتمه یافت، اعمال تمام شد و آقای قنسول و دو نفر خانم به اتاق اول برگشتند و دیگران هم متفرق شدند و آقای قنسول پس از گذاشتن عبا برای پذیرایی ما آمد و ما از ملاقات ایشان و مشاهده دعای آن روز اظهار خوشوقتی کرده و سپس ایشان از حال ما پرسیده و گفتند مخصوصاً آقای مرشد محمدعلی خان نسبت به شما سفارش کرده اند که پذیرایی کنیم؛ ما اظهار تشکر کرده و علت آمدن به ژنو را که در خدمت حضرت والد آمده و ایشان بر اثر عمل جراحی در بیمارستان استراحت کرده اند، شرح دادیم، ایشان اظهار علاقه به ملاقات کرده گفتیم خدمتشان عرض و وقت تعیین می کنیم، سپس ایشان اظهار تمایل کردند که ساعتی برای ملاقات بیشتر به منزل ایشان

برویم، ما نیز قبول کرده و برای روز سه‌شنبه ساعت سه بعد از ظهر وقت تعیین کردیم. در این بین خانم فرانسوی دل‌بهار که روز ملاقات با آقای محمدعلی خان دیده بودیم، از طرف ایشان آمده، سلام رساندند و گفت: من مخصوص آمده‌ام که از طرف ایشان سفارش کنم که از شما پذیرایی کنند و اظهار داشتند که من این دو روزه همیشه برای سلامتی حضرت والد شما و بهبودی ایشان دعا می‌کنم و امیدوارم به زودی شفا عنایت شود و بعداً گفتند که ایشان اشتیاق کامل به ملاقات مجدد شما دارند، ما اظهار تشکر کرده و گفتیم بعداً برای ملاقات ایشان با تلفن وقت تعیین خواهیم کرد، آن‌گاه از آقای قنسول و سایر حاضرین خداحافظی نموده، بیرون آمدیم.

روز بعد از دفتر بیمارستان یک دسته گل و پاکتی آورده، گفتند  
 نامه و دسته گل  
 که یک نفر خانم برای شما آورده پاکت را که گشودیم، معلوم شد از  
 طرف مجمع تصوف به عنوان احوال‌پرسی گلی فرستاده‌اند و دعا  
 برای سلامتی ایشان کرده‌اند.

اینک عین نامه و ترجمه آن که چون بعضی بیانات عرفانی دارد، نگاشته می‌شود:

"Excellence,

Veillez accepeter ces quelques fleurs de la fraternite Soufi de Genève.

Elles sont l'expression de la beauté et de nos voeux les meilleurs pour  
 votre retablissement.

Amiran Schulé de Hazrat Enayat Khan".

یعنی: عالی جناب، لطفاً این دسته گل را از طرف مجمع برادران صوفی ژنو بپذیرید. این گل‌ها نماینده زیبایی و عبارت از بهترین آرزوهای ما برای تندرستی شماست، امیران شوله از طرف حضرت عنایت خان، در پشت نامه هم این جملات چاپ شده بود:

"La vrai religion est l'océan de verité et toutes les differentes croyances  
 sont les vagues.

Qand l'âme est un diapason de Dieu, toute action devient unique.

Les trésors du monde entier n'ont assez de valeur pour parer une parole qui éveille l'âme.

La Création est non seulement la nature de Dieu mais aussi son art".

یعنی؛ مذهب درست حقیقی عبارت است از اقیانوس حقیقت که همه عقاید مختلفه مذهبی امواجی از آن می باشند، هنگامی که روح با میزان خدایی سنجید شد، همه کارهای او یکنواخت و موزون می شود، تمام گنج های دنیا به اندازه یک کلام که روح را بیدار کند، قیمت ندارد، خلقت نه فقط همان ظاهر طبیعت است، بلکه صنعت و هنرمندی عالم خلقت نیز مخلوق حق است.

شوله هم نام خانمی است که در خانقاه آنها خدمت می کرد و کتاب می خواند و سمت مهمی نزد آنها دارد و به واسطه مقامی که پیدا کرده به او نام دیگری داده اند که امیران باشد، چون در میان آنها معمول است کسانی که به مقامی رسیده اند و بر اثر حسن خدمت و صدق و خلوص نیت ترقی کرده اند، به آنها نامی داده می شود و دسته گل را هم خودش به بیمارستان آورده بود.

نگارنده هم دو سه روز بعد جواب آن را این طور نوشتم، به این آدرس که خودش تعیین کرده بود:

Chemin Miremant.

Le 13 Mai 1954.

Madame Amiran Schulé.

Nous avons bien reçu la lettre et les fleurs expressives ainsi que les vœux du groupe Soufi à Genève pour le rétablissement de son excellence, monpère.

J'ai l'honneur d'être chargé de la part de son excellence, de vous remercier vivement.

il a été touché et nous-mêmes avons été très satisfaits.

Certainement la vérité est partout la même mais on la cherche.

bien sûr elle est comme l'océan, plein de différentes vagues; (fort et faibles).

Quoique toutes ces vagues retournent à l'océan. celles qui sont plus fortes arrivent plus vite et ramènent avec elles tout ce qu'elles contiennent et le fond disparaîtra en océan.

Souhaitant que le Dieu seul le Dieu de l'amour nous conduise vers lui-même et prenne en nos coeurs sa place et qu'il vous favorise de la plus grande réussite".

Hossein Tabandeh.

ترجمه آن به فارسی این است: «۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۳ مطابق (۱۳ مه ۱۹۵۴) خانم امیران شوله، نامه و دسته گلی که حاکی از آرزوهای جمعیت صوفیه ژنو برای سلامتی پدر بزرگوام بود، دریافت شد. من از طرف حضرت ایشان مأموریت دارم که مراتب مسرت خاطر ایشان را به شما اطلاع دهم، ضمناً تشکرات قلبیه خود را نیز تقدیم می دارم. البته حقیقت همه جا یکی است و همه جویای آن اند و مانند اقیانوس است که امواج مختلفه (شدید و ضعیف) از خود نشان می دهد، اگر چه همه این امواج به اقیانوس برگشت می نمایند، ولی آنهایی که شدیدتر هستند زودتر برگشت نموده و آنچه به آنها متصل شود، با خود به اقیانوس برده و محو دریا می سازد.

از خداوند یکتا خدای عشق و محبت درخواست دارم که ما را به سوی خود راهنمایی فرموده، دل های ما را جایگاه خود قرار دهد و همچنین به شما توفیق عنایت کند.

سلطان حسین تابنده

عصر روز سه شنبه ۲۱/۲/۳۳ (۱۱ مه ۱۹۵۴) ساعت سه

بعد از ظهر طبق وقتی که قبلاً تعیین شده بود، برای ملاقات آقای

قنسول



## هلند

وان نوتن قنسول هلند که از رؤسای صوفیه می‌باشند، رفتیم تولد نام‌برده در ۱۸۷۲ میلادی واقع شده، ولی بنیه جسمانی ایشان خیلی خوب است، نام طریقتی که آقای عنایت‌خان به ایشان داده "شیخ آفتاب" است، پس از تعارفات معموله ایشان از حالات پدر بزرگوارم سؤال نمودند، گفتم بحمدالله قدری بهترند و فعلاً در بیمارستان استراحت کرده‌اند. پرسید: سمت ایشان و شغل ایشان چیست و آیا وارد در سیاست هستند و کار سیاسی دارند یا نه؟ گفتم ایشان راهنما و پیشوای فرقه صوفیه نعمت‌اللهیه که ام‌السلاسل محسوب می‌شود می‌باشند، گفتم: وجه تسمیه به این نام چیست؟ گفتم: چون رشته اجازه ایشان به حضرت شاه سید نعمت‌الله ولی که از بزرگان عرفا و اقطاب می‌باشند می‌رسد؛ چون آن بزرگوار مرجع بیشتر سلاسل شده و بعداً در سلسله معروفیه نیز خلافت یافته بود، از این رو آن جناب مهم‌ترین و معروف‌ترین اقطاب می‌باشند و سلسله بعداً به نام ایشان معروف گردید و پدر بزرگوارم در آن سلسله پیشوا می‌باشند، کار ایشان هم زراعت و مشغول امور فلاحتی هستند و در امور سیاسی به هیچ وجه دخالت نمی‌کنند.

پرسید: مولوی رومی و شمس‌الدین تبریزی چه کسانی بودند؟ گفتم: آن دو بزرگوار از عرفای بزرگ و از مشایخ طریق و از افتخارات تصوف می‌باشند، ولی درجه قطبیت نداشته‌اند.

سپس نگارنده از سمت ایشان سؤال نمودم؟ گفتند: من از طرف حضرت عنایت‌خان مأمور راهنمایی و تعلیم دستورات تصوف می‌باشم و بعداً هم از طرف جانشینان ایشان همان مأموریت را داشته‌ام و اکنون هم که آقای محمدعلی خان پسرخاله ایشان جانشین شده‌اند، از طرف ایشان مأمور راهنمایی هستم و قبل از من آقای دوساک<sup>۱</sup> همین مأموریت مرا داشت و از طرف عنایت‌خان مأمور اینجا بود، سپس از مساعی آقای عنایت‌خان در این باب شرحی ذکر نموده، گفتند عنایت‌خان کوشش زیادی برای ترویج

1. Dusac.

تصوّف در اروپا نمود و در انگلستان و هلند خانقاه‌هایی تشکیل داد و مرام ایشان این بود که ابتدا یک نوع اتحادیه از مذاهب مختلفه که معتقد به خداوند هستند، ایجاد کند و حسّ بدینی که بین صاحبان ادیان ایجاد شده مرتفع سازد و بعد از ایشان نیز زحمت زیادی در این باب کشیده شد و من نیز که ۸۲ سال از عمرم می‌گذرد، بیش از سی سال وقت خود را در ترویج این امر صرف کرده‌ام، در اینجا مردم مادی هستند و به روحانیت علاقه زیادی ندارند و کارهای مادی و گرفتاری‌های دنیوی به قدری است که مجال گفت‌وگو در این باب برای مردم نمی‌گذارد، از این رو متوجه کردن و سوق دادن آنها به سوی تصوّف و روحانیت خیلی مشکل است و مخصوصاً در اوایل که مردم به روحیات اصلاً علاقه نداشتند، بلکه اظهار مخالفت می‌کردند و عنایت‌خان در مشقّت بود، ولی برای والد بزرگوار شما در ایران که محیط آن مذهبی است، این اشکالات نیست و می‌تواند در امور دینی و روحانیت بدون زحمت انجام دهند.

نگارنده گفتم: البتّه گفته شما از بعض جهات مورد قبول است و آنجا آزادتر است، ولی در دیانت مقدّسه اسلام رهبانیت و ترک دنیا دستور داده نشده، بلکه جمع بین دنیا و آخرت شده و امر کرده‌اند که فعالیت دنیوی و کسب و کار داشته و در عین حال به وظایف مذهبی هم پردازیم و به یاد خدا باشیم، یعنی دل را با خدا داشته و به کار دنیا هم مشغول باشیم که در میان ما مثل معروفی است "دست به کار و دل با یار" و حضرت عیسی (ع) به شخص سؤال کننده که راجع به دادن درهم و دینار به پادشاه سؤال کرد فرمود؛ سگّه‌ها که نام شاه روی آن است به پادشاه دهید و دل را که برای خداست به خدا دهید، یعنی مخالفتی بین کار دنیا و امر مذهب نیست، بلکه همان کار دنیا را هم اگر به یاد خدا بکنند عبادت محسوب می‌شود، بلکه جمع بین دنیا و آخرت افضل است، زیرا خود یک نوع مشقّت و ریاضتی برای نفس می‌باشد؛ از این رو شما هم در اینجا می‌توانید با داشتن کار دنیا و فعالیت‌های اجتماعی به امور مذهبی نیز پردازید و اجر آن بیشتر است و پدر بزرگوارم نیز در آنجا به کار دنیوی اشتغال دارند و به زراعت مشغول می‌باشند و پیروان را هم به کار کردن دستور می‌دهند.

از حیث مخالفت هم که اشاره کردید، در ایران هم گاهی مخالفت‌های زیادی می‌شود و کسانی روی اغراض شخصی و مادی مخالفت و عداوت با تصوّف نموده و دیگران را نیز اغوا می‌کنند و بزرگان ما غالباً گرفتار صدمات و زحمات دشمنان بوده‌اند؛ بلکه بسیاری از آنها در این راه از جان خود گذشته و کشته شده‌اند، مانند سید معصوم علیشاه و نورعلیشاه اول و مظفرعلیشاه و مشتاقعلیشاه و غیره و در همین اواخر هم جدّ امجد حضرت والد مرحوم سلطانعلیشاه و پدر بزرگوار ایشان مرحوم نورعلیشاه ثانی که از بزرگان عرفا و اقطاب بوده‌اند، جان خود را در این راه از دست دادند، ولی بزرگان در عین حال از جان خود در این راه دریغ نداشته و دست از فعالیت و کوشش در راه منظور خود برنداشته‌اند.

سپس پرسیدم که شما در طریقه خود از چه دیانت و مذهب می‌پذیرید؟ گفتند ما هرکسی را که طالب و جویای راه حق باشد و برای پذیرفتن دستورات ما شایق باشد و منظورش خدا باشد می‌پذیریم، از هر مذهب و دیانتی که باشد مانعی ندارد خواه مسیحی یا مسلم یا زردشتی و غیر آنها، پرسیدم مذهب خودتان چیست؟ گفتند من مسیحی و پروتستانی هستم، پرسیدم در میان پیروان شما کاتولیکی هم هست؟ گفتند بلی، سپس راجع به مذهب پروتستان اظهار داشتند که مذهب پروتستان هم در ابتدا دچار مخالفت‌های شدید کاتولیک‌ها و دربار پاپ شد، ولی بالاخره موفقیت حاصل کرد و امروز بسیاری از مسیحیان و دول مسیحی پروتستانی می‌باشند از جمله دولت انگلستان، ولی در عین حال همیشه بین این دو مذهب رقابت شدید حکمفرماست، در ژنو هم همین رقابت هست، مثلاً بیمارستانی که شما در آنجا هستید و پدر بزرگوار شما استراحت کرده‌اند، بیمارستان کاتولیکی است در نزدیک آن پروتستان هم بیمارستانی دارد، ژنو هم زمانی مرکز فعالیت و رقابت شدید بین این دو مذهب بوده و کالونیسم که یکی از مذاهب پروتستان است، مرکز فعالیت آن ژنو بوده و کالون<sup>۱</sup> در ژنو فعالیت داشته و بر اثر

۱. Calvin: از بزرگان مذهب پروتستان در فرانسه و سوئیس بوده و در شهر نیون در سال ۱۵۰۹ متولد شده و در شهر ژنو در سال ۱۵۶۴ وفات یافته است.

آن مذهب پروتستان در ژنو زیاد شد و همیشه با یکدیگر رقابت دارند و هر دسته از دیگری بدگویی می‌کنند، مثلاً پسر کوچک من در مدرسه کاتولیکی بود، چون در آنجا نسبت به پروتستان بدگویی می‌کردند آنجا را ترک کرد، بعداً به مدرسه پروتستانی رفت، در آنجا نیز دید که از کاتولیک‌ها بد می‌گویند، آنجا را نیز ترک نمود و من به او گفتم تو نظر به بدگویی این دو دسته مکن و درس خود را تعقیب نما.

پرسیدم: شما نسبت به پیغمبر اسلام محمد بن عبدالله (ص) چه عقیده‌ای دارید؟ گفتم من آن حضرت را پیغمبر و راهنمای بزرگی می‌دانم، گفتم: پس لازمه اعتقاد به نبوت آن حضرت آن است که احکام او را که پس از عیسی (ع) بوده مجری دارید و به اضافه لازمه اعتقاد به عنایت‌خان که مسلم و پیرو اسلام بوده آن است که عمل و رفتار شما نیز طبق رفتار راهنمای شما باشد، زیرا اگر بر طبق رفتار او نباشد، پیروی صدق نمی‌کند، گفتم اگر با دقت و کاملاً بخواهید عقیده مرا بفهمید، من به حضرت محمد (ص) پیغمبر اسلام و همچنین بزرگان بعد از او تا عنایت‌خان عقیده مند هستم، لیکن در احکام ظاهر عنایت‌خان پیروان خود را آزاد گذاشته و گفته است اساس دیانت و تصوف همان اعتقاد به خداوند و ارتباط قلب با او می‌باشد، از این رو من همان دین را که داشته‌ام، ترک نکرده‌ام، ولی عقیده من به حضرت محمد (ص) ثابت است.

پرسیدم آیا ممکن است شرایط ورود و دستوراتی که موقع ورود به رشته شما داده می‌شود، بیان کنید؟ گفتند: شرط ورود آن است که از روی حقیقت و صدق راغب باشد و تصمیم داشته باشد که دستورات ما را عمل کند، پس از آنکه رغبت او را فهمیدیم حلقه‌ای است که به دست او می‌دهیم و او را قسم می‌دهیم که متوجه حق باشد و به یاد خدا اشتغال داشته باشد و امانت و سایر اخلاق حمیده را از دست ندهد و از کذب و حسد و خیانت و امثال آن از اخلاق نکوهیده دوری کند.

گفتم: آیا قبل از پذیرفتن او دستور غسل هم که در زمان قبل از عیسی (ع) هم معمول بوده و با آب عموداً تعمید می‌دادند می‌دهید یا نه؟ گفتند: دستور غسلی نمی‌دهیم. پرسیدم: آیا پذیرفتن و دستوردادن به او باید محرمانه و در خلوت باشد یا ممکن

است دیگران هم حضور داشته باشند؟ گفتند در خلوت است و دیگری در آن موقع حضور ندارد.

پرسیدم: آیا ذکر می‌دهید زبانی است یا قلبی؟ گفتند برحسب مراتب و درجات مختلف می‌شود، ابتدا ذکر یا فتاح را دستور می‌دهیم که به زبان مداومت نمایند، ولی این کلمه را به طوری ادا کرد که به لهجه عربی و لغت عربی شباهتی نداشت، در این موقع آقای مصداقی پرسیدند می‌دانید این کلمه از چه لغت است؟ گفت: لغت هندی است، ایشان گفتند: چنین نیست، بلکه لغت عربی است و در دیانت اسلام و قرآن مجید یکی از اسامی خدا می‌باشد، چون برای خداوند هزار و یک اسم است و در قرآن مجید می‌فرماید: «وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ»<sup>۱</sup> و این نکته که آقای مصداقی بیان کردند، مورد تعجب و تحسین آقای کنسول گردید.

نگارنده گفتم: بلکه اگر به نظر معرفت بنگریم، همه موجودات اسامی الهی هستند، زیرا اسم عبارت از چیزی است که دلالت بر مسمی نماید و همه عالم نزد هوشیار نشانه عظمت خالق و آفریننده است، از این رو عرفا همه موجودات را اسماء الهی گفته‌اند و به همین نظر بزرگان دین ما فرموده‌اند: «نحن اسماء الحسنی»<sup>۲</sup> یعنی ماییم نام‌های بهتر خدایی، مراد از نام فتاح هم که به شما داده‌اند، آن است که متوجه باشیم که گشاینده همه درها اوست و از خداوند بخواهیم که در دل را که خانه اوست باز کند و راه را برای ما بگشاید و آقای مصداقی هم این را با بیان مفصل تری شرح دادند، ایشان از فهمیدن اینکه یا فتاح عربی است و دستور اسلامی است، مجدداً اظهار تعجب آمیخته به تحسین و خوشحالی نموده و گفتند: ولی نمی‌توانیم به کسانی که دستور می‌دهیم بگوییم این لغت عربی است، چون همان اول ناراحت می‌شوند.

سپس گفتند: در همان موقع دستور می‌دهیم شکل ستاره‌ای در دل خود در نظر بگیرند و مدتی مراقب باشند تا تمرکز افکار ایجاد شود و بعداً ستاره یک پر آن‌گاه دو پر

۱. «زیرا اوست حکم‌کننده و دانا»، سوره سبأ، آیه ۲۶.

۲.

تا به شش پر برسد و پس از آنکه مدتی مراقبت نمودند، ذکر قلبی که مخصوص خودشان است و دیگری نباید آگاه شود داده می‌شود و آن نیز برحسب تفاوت حالات فرق می‌کند.

پرسیدم درجه شما چیست؟ گفتند: مرا در اصطلاح شیخ می‌گویند (و نمی‌دانستند که این کلمه نیز عربی و از الفاظ مصطلح صوفیه اسلام است) ولی ایشان با لهجه لاتینی شیک<sup>۱</sup> تلفظ می‌نمودند و محمدعلی خان را پیر و مرشد می‌گویند و دو نفر خانم که در خانقاه (کلیسیا) خدمت می‌کردند، شیخ آغا می‌گویند که یک درجه پایین تر هستند و خدمت آن دو نفر و آن شخص دیگر که دم در ایستاده و پرده را بالا زد نیز درجه‌ای است که کمتر از درجه شیخ است و در میان صوفیه ژنو همان سه نفر لیاقت آن مقام را پیدا کرده‌اند و دیگری آن درجه را ندارد.

سپس پرسیدم عده پیروان شما چقدر است؟ گفتند عده کامل آن را نمی‌دانم، ولی در خود ژنو در حدود یکصد نفر می‌باشند، ولی در هلند عده، بیشتر از سایر جاهاست. سپس ایشان پرسیدند که آیا ممکن است برای عیادت و ملاقات پدر بزرگوار شما در بیمارستان بیایم؟ طبق استجازه قبلی که از حضور مبارک شده بود، گفتم مانعی ندارد و برای ساعت یازده صبح روز پنجشنبه قرار شد که حضور ایشان برسند.

آن‌گاه ما از ملاقات ایشان اظهار خوشوقتی و مسرت نموده و از تصدیع عذر خواستیم، ایشان هم اظهار مسرت از ملاقات ما نموده و گفتند خانم من میل داشت که امروز خودش از شما پذیرایی کند، ولی متأسفانه امروز مریض شده است، ما اظهار امتنان کرده و بیرون آمدیم، خانم ایشان در کلیسیا هم حضور داشت و ملاقات کرده بودیم. روز بعد هم از طرف جمعیت صوفیه از نگارنده و آقای مصداقی دعوت کردند که عصر پنجشنبه در خانقاه آنها برای جلسه دعایی که دارند، حاضر شویم، ولی نگارنده نتوانستم بروم و آقای مصداقی و حاج ملک صالحی رفتند و به طوری که آقای مصداقی

1. Scheikh.

اظهار می‌داشتند، آن جلسه برای توسل دربارهٔ مریضی بود و غالب ذکر آنها یا شافی یا کافی بود که خودشان گمان می‌کردند لغت هندی است و از اینکه عربی است اطلاعی نداشتند و به طرز مخصوصی می‌گفتند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که مختصری راجع به سلسلهٔ چشتیه ذکر کنیم؛ وجه تسمیه به این نام این است که چند نفر از بزرگان این سلسله اهل چشت بوده‌اند و چشت بر وزن خشت، دهی از توابع هرات است، این سلسله به شیخ بزرگوار ابراهیم بن ادهم بلخی منسوب است و هرچند که چند سلسلهٔ دیگر هم به ابراهیم ادهم انتساب دارد، ولی مشهورترین سلسلهٔ ادهمی چشتیه است و ابراهیم از عرفای مشهور و از بزرگان مرحلهٔ تجرید است که دست از سلطنت و تعیشات و لذات فانیهٔ دنیوی کشیده و در طریق تجرید و تفرید وارد شد و به خدمت حضرت باقر (ع) رسیده و از حضور آن حضرت به فیوضات باطنیه نایل گردید و حالات عجیبه از او نقل شده که دلالت بر عظمت قدر و مقام او می‌کند، در سال ۱۳۰ یا ۱۶۱ یا ۱۶۲ به اختلاف اقوال از دنیا رفت، رشتهٔ طریقت او بعداً به شیخ حذیفهٔ مرعشی و از وی به شیخ هبیرهٔ بصری و از او به شیخ علوان دینوری و از او به شیخ ابواسحاق شامی رسیده و جانشین شیخ ابواسحاق خواجه ابواحمد ابدال چشتی بود که در سال ۲۶۰ متولد شد و پدرش سلطان فرسناقد امیر چشت و دارای قدرت و نفوذ زیادی بود، ولی او چون خواجه ابواسحاق را دید، فریفته شده و دست از لذات و تنعمات دنیویه برداشت و به او ارادت ورزید و هرچه پدرش منع کرد، نپذیرفت و در سال ۳۵۵ وفات یافت، پسرش خواجه ابو محمد پس از او جانشین پدر گردید و در سال ۴۱۱ وفات یافت؛ بعد از او خواهرزاده‌اش خواجه ابویوسف بن محمد بن سمعان جانشین او شد و در سال ۴۵۹ در ۸۴ سالگی بدرود زندگی گفت و فرزندش خواجه قطب‌الدین مودود چشتی که ۲۶ ساله بود، جانشین او گردید و خواجه مودود خدمت شیخ‌الاسلام احمد نامقی جامی نیز رسیده، مورد نظر او واقع گردیده بود، خواجه مودود در سال ۵۲۷ از دنیا رفت و پسرش خواجه احمد که در آن هنگام بیست ساله بود، خلافت پدر یافت و او با چند نفر از یاران خود

به طور گمنام به زیارت حرمین شریفین بر طبق خوابی که دیده بود، مشرف شده و شش ماه مجاور حرم مطهر نبوی بود و در مراجعت در بغداد به خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی وارد شده و مورد اعزاز شیخ واقع گردید و در سال ۵۷۷ وفات یافت، روش او و بیشتر مشایخ این سلسله ملامتی بوده، یعنی در ظاهر از خلق بی باک بوده و بلکه بعض رفتارهایی می نمودند که مورد ملامت خلق واقع شوند، ولی در معنی پاک و به آداب شریعت متأدب و در احکام شرع به هیچ وجه سستی نمی کردند، ولی از نظر اینکه قبول و تعظیم مردم را خود باعث غرور و عجب و حظ نفس می دیدند، از این جهت به ظاهر طوری رفتار می کردند که مردم خیلی به آنها نظر خوب نداشته باشند، از این رو به نام ملامتیه موسوم شده اند.

هرچند در بعض کتب یکی از فرق صوفیه را به نام ملامتیه نوشته اند و حتی بعضی ذکر کرده اند که نخستین پیشوای آنان شیخ حمدون قصار و بعداً شیخ ابو حفص حداد بوده و حتی جنید بغدادی و سهل بن عبدالله نیز آن را ستوده اند، ولی در حقیقت فرقه مخصوصی نیستند، بلکه حالت مخصوصی است که در بعض سلاک پیدا می شود و ممکن است در هر یک از سلاسل چنین اشخاصی وجود داشته باشند، ولی نه آنکه رشته مخصوصی باشد که پیروان آن مجبور به اتخاذ این رویه باشند، به اضافه رسم ملامتی حقیقی که بعضی از صوفیه داشتند، چنان که بعضی گمان برده اند یا روی غرض گفته اند این نیست که در میان جمعیت مرتکب منهیات شوند و تظاهر به فسق و فجور نمایند تا مردم آنها را ملامت کنند چه آن برخلاف عقل و شرع است، بلکه منظور آن است که تظاهر به زهد و تقوا نداشته و زیاده از آنچه باید شرعاً بدان عمل کرد اظهار نمی نمودند و امثال زهد و تقوا و تهجد مستحب را از دیگران پنهان می داشتند که جنبه ریا و تظاهری در آن پیدا نشود و برخلاف بعضی که ظاهر آراسته و باطن ناپسندیده دارند مقید بودند که اول باطن را پاک نمایند و بعداً به ظاهر پردازند، گاه هم می شد که بعضی از آنها برای فرار از اقبال عوام تظاهر به امری می کردند که مردم ظاهراً آن را برخلاف دانسته، از او روگردان می شدند، در صورتی که اگر از کنه آن اطلاع می یافتند، حقیقت امر را غیر از آن



می دیدند.

یکی از کسانی که به داشتن حالات ملامتی موصوف می باشد، خواجه بزرگوار حافظ شیرازی است که حتی بعضی گمان برده اند که او صوفی نبوده و ملامتی بوده است و به اشعاری که درباره ملامتی بودن خود و ذم صوفیه گفته، اشاره نموده اند، در صورتی که چنین نیست و همان طور که گفتیم ملامتی بودن حالات شخصی و فردی است که در میان هر یک از سلاسل پیدا می شود و طریقه و روش مشخص و مجزا نیست و این هم که حافظ از صوفی مذمت نموده، عده یا طایفه مخصوصی بوده اند که مورد ایراد او واقع شده بودند، چنان که اشعار زیادی هم برخلاف آن در مدح تصوف و صوفیه دارد و ورود در شرح این قسمت و تحقیق آن از موضوع ما خارج است.

بسیاری از بزرگان چشتیه هم همین حالات را داشتند، از جمله شیخ احمد بن مودود که خواجه عبدالله انصاری درباره او گفته که «من هیچ کس را در طریق ملامت قوی تر و تمام تر از احمد چشتی ندیده ام» پس از او خواجه شریف زندی پیشوای سلسله چشتیه شد و زند نام دهی است از توابع بخارا، پس از او خواجه عثمان هرونی و به قولی هروی پیشوایی این سلسله را داشت و هرون قصبه ای در نواحی نیشابور بوده است، بعد از خواجه عثمان معین الدین محمد بن حسن سجزی جانشین او گردید و سجز به طوری که در *طرائق الحقایق* مذکور است، به کسر سین و سکون جیم و آخر آن زاء است و این کلمه منسوب به سجستان است و خواجه متولد سجستان بوده و انتساب به چشت برای سلسله است و بعضی هم او را اهل چشت گفته و سنجری که منسوب به سنجر است (به سین مفتوحه و نون و جیم و راء مهمله) ذکر کرده اند، خواجه در سال ۶۳۳ وفات یافت، بعد از خواجه معین الدین خواجه قطب الدین بختیار کاکای جانشین شد و کلمه کاک به معنی نان خشک است که معرب آن کعک است و وجه تسمیه او بدین نام آن بوده که در ایام ریاضت هر روز نان خشکی خداوند برای او می فرستاده است و به آن قناعت می کرده، از این رو بدین نام معروف شده است و در سال ۶۳۵ وفات یافت، بعد از او شیخ فریدالدین شکرگنج دهلوی سمت خلافت او یافت و در سال ۶۹۰ از دنیا رفت و جانشین او شیخ

نظام‌الدین محمد بن احمد بن علی معروف به شاه نظام‌الدین اولیاء اهل دهلی بود که از مشاهیر مشایخ هند بوده و در آنجا معروفیت زیادی داشته است و در سال ۷۲۵ و وفات یافته است و جانشین او شیخ نجم‌الدین حسن بن علاء دهلوی از بزرگان سلسله چشتیه و به فضل و کمال معروف بوده است، بعد از او امیر یمین‌الدین خسرو بن امیر محمود دهلوی که از شعراء و فضلائی بزرگ زمان خود بوده، خلافت یافت و او خدمت شاه نظام‌الدین اولیاء رسیده بود و در بیان مطالب عرفانی داد سخن می‌داده و درباره او گفته‌اند پادشاه عاشقان است؛ از این رو خسرو نام داشت، ولی بعضی تاریخ وفات او را در همان سال وفات شاه نظام‌الدین که ۷۲۵ بود، نوشته‌اند و بنابراین سمت خلافت شیخ حسن را نداشته، چون قبل از او وفات یافته است، ولی از بستگان شاه نظام‌الدین بوده است.

رشته سلسله چشتیه تا اینجا در تواریخ و کرسی‌نامه‌ها ضبط است و از آن به بعد گویا رشته اجازه منقطع شده و یا آنکه به طور گمنام می‌زیسته‌اند که نامی از آنها در تواریخ ما نیست، از آقای محمد علیخان هم که سؤال کردم، اطلاعی از این امور به هیچ وجه نداشتند و فقط گفتند مرشد و راهنمای عنایت‌خان از مدینه به هند آمد و جمعی حلقه ارادت او را به گوش نمودند، از جمله عنایت‌خان به او ارادت ورزید و بعد مأمور سفر امریکا و اروپا گردید.

به طوری که در کتاب سیر الاقطاب تألیف الهدیه بن شیخ عبدالرحیم بن حکیم شیخ بینا چشتی عثمانی که بین سال‌های ۱۰۳۶ تا ۱۰۵۶ هجری در ذکر بزرگان سلسله چشتیه تألیف شده، در ذکر حالات شیخ عبدالسلام شاه اعلی مذکور است؛ پس از خواجه نظام‌الدین اولیاء خواجه نصیرالدین چراغ دهلی و پس از او خواجه محمد ساوی و بعد از او خواجه اختیارالدین عمر پیشوایی سلسله چشتیه را داشتند، بعد از او خواجه حسن سرمست و بعد از او فرزندش خواجه اسماعیل و پس از او خواجه خانو علاءالتاج ناگوری و بعد از او شاه نظام نارنولی و بعد از او شیخ عبدالسلام شاه اعلی متوفی در ۱۰۳۳ خلافت در سلسله چشتیه داشتند و شیخ عبدالسلام فرزندزاده خود شیخ محمد بن شیخ منصور را جانشین خود نمود.

نیز در آن کتاب شرح حالات بزرگان سلسله را که می نویسد معلوم می شود که رشته دیگری نیز از شیخ فریدالدین شکرگنج جدا شده است، به این طریق که شیخ فریدالدین خواجه علاءالدین علی احمد صابر را خرقة پوشانید، ولی خواجه علاءالدین قبل از او در ۶۶۴ وفات یافت و خواجه علاءالدین خواجه شمس الدین ترک را معروف به مشکل گشا خرقة پوشانید و او در سال ۷۳۶ وفات یافت، پس از او شیخ جلال الدین محمد کبیر الاولیاء متوفی ۷۸۵ و بعد از او شیخ احمد عبدالحق متوفی در ۸۳۷ و بعداً شیخ بهرام و بعد از او شیخ نظام سنّامی و پس از او خواجه شبلی بن کبیرالاولیاء و پس از او فرزندش خواجه عبدالقدّوس و بعد از او فرزندش شیخ عبدالکبیر اولیاء و بعد از او پسرش شیخ عثمان زنده پیر و پس از او پسرش شیخ نظام الدین خلافت یافتند و بعد از او فرزندش شیخ عبدالسلام شاه اعلی جانشین شد و این دو رشته در شاه اعلی یکی می شوند.

ما به واسطه کسالت حضرت ایشان کمتر از بیمارستان بیرون

### دنباله توقف

می رفتیم و گاهی دو سه روز اصلاً خارج نمی شدیم و خود

### در ژنو

ایشان امر می فرمودند که بیرون برویم و قدری گردش کنیم

و حتی غالباً گردش هم که می رفتیم آن بود که با اتوبوس برقی که جلوی بیمارستان ابتدای خط آن بود، سوار شده و در نزدیک دریاچه در ایستگاه پلر<sup>۱</sup> که به معنی خوش هواست، پیاده شده و چند دقیقه پیاده روی کرده و مجدداً مراجعت می کردیم و چون خط سیر ما غالباً همین جا بود، بلیت فروش و راننده اتوبوس در این اواخر با ما آشنایی پیدا کرده و هر موقع که می گفتیم پلر پیاده می شویم، با تعجب و خنده می گفت همیشه پلر! سپس از موطن و علت آمدن ما به ژنو و توقف طولانی ما در آن محل پرسید و ما شرح حال را گفته و کسالت ایشان را شرح دادیم و گفتیم که ما فقط مدت کمی برای گردش بیرون آمده و بقیه اوقات مشغول پرستاری ایشان هستیم، آنها نیز اظهار تأثر و دلسوزی می کردند و برای بهبود ایشان و ناراحتی ما دعا می کردند و از این رو با غالب آنها نیز مانوس شده

1. Bel-air.

بودیم، ولی فلبیت که عارض شده بود، خیلی باعث کدورت بود، مخصوصاً از جهت اینکه ایشان چندین روز است که روی تخت خواب خوابیده و هیچ تکانی نمی‌خورند و پاها خیلی خسته و دردناک است، خیلی ناراحت و متأثر بودیم و میل بیرون رفتن نداشتیم و امر ایشان ما را وادار می‌کرد که گاهی بیرون برویم.

صبح یکشنبه ساعت شش در بیمارستان معمولاً تمام کارکنان آن به کلیسایی که مخصوص خود بیمارستان و در طبقه پایین آن است برای عبادت و نماز می‌روند، ما هم برای شرکت در عبادت رفتیم و از حال خوش و نیازمندی آنها بهره‌مند شدیم، چون اساس دیانت عبادت خداوند است و آن مورد احترام همه بزرگان دین بوده؛ از این رو در دیانت اسلام نیز برای معابد یهود و نصاری احتراماتی منظور گردیده و حتی برای مسلم هم مستحب است که هر موقع بدان‌جا می‌رود، دو رکعت نماز بخواند و ما نیز به منظور شرکت در امر عبادت بدان‌جا رفتیم و به توجه و تذکر اشتغال داشتیم:

هرجا که روم صاحب آن خانه تویی تو مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه این بیمارستان همان‌طور که گفتیم بیمارستان کاتولیکی و مذهبی است و تمام کارمندان آن کاتولیک و غالباً تارک دنیا هستند و مدیره بیمارستان زن سالخورده‌ای است و از نظر مذهبی هم خدمت‌هایی کرده، از این رو او را مادر<sup>۱</sup> می‌گویند و کارمندان بیمارستان که یک عده از آنها مسن تر و دوره خدمت آنها بیشتر است و بهتر در خدمت بیماران که خود یک نوع عبادت و خدمت اجتماعی است کوشیده آنها را خواهر<sup>۲</sup> و خواهری هم در مذهب آنها خود اهمیتی دارد و مقام مذهبی است و جمع دیگر هم بودند که هنوز به مقام خواهری نرسیده بودند، خواهران عموماً روز یکشنبه در موقع عبادت با لباس مشکی به کلیسیا می‌آمدند.

عصر یکشنبه ۳۳/۲/۱۹ (ششم رمضان) بنا به خواهش آقای دکتر حافظی و دستور حضرت والد برای گردش به خارج شهر رفتیم و در یک فرسخی ژنو از خاک سوئیس

1. Mère.

2. Soeur.

خارج شده، وارد خاک فرانسه شدیم، اولین شهر مرزی فرانسه در آنجا به نام آنماس<sup>۱</sup> است که شهر کوچکی است، ما از آنجا عبور کردیم، ولی آنچه ما در آنجا دقت کردیم و متوجه شدیم کشور سوئیس تمیزتر و جاده‌ها و خیابان‌های آن هم منظم‌تر و مرتب‌تر است و به محض آنکه از خاک سوئیس خارج شدیم، قدری فرق مشاهده کردیم مثلاً قصبات و دهات کوچک اطراف ژنو نظیف‌تر و تمیزتر از شهر آنماس که گذشتیم می‌باشد، ولی نه آنکه فرق آن زیاد محسوس باشد، بلکه با دقت در مشاهده فرقی به نظر می‌رسد، از شهر آنماس که که گذشتیم از جاده کوهستانی عبور نموده و به دامنه کوه سالو<sup>۲</sup> که در خاک فرانسه واقع و ۱۲۰۰ متر ارتفاع آن از سطح دریا می‌باشد، رسیدیم؛ این کوه هم بیشتر قسمت‌های آن پوشیده از درخت‌های جنگلی است، مگر بعضی قسمت‌ها که سنگ سخت و مانند دیوار تقریباً مستقیم بالا می‌رود، در قلّه این کوه زمین نسبتاً همواری است و جنگل هم دارد و درخت‌هایی در قلّه آن می‌باشد و چون خیلی با صفا و دارای مناظر زیبایی می‌باشد که مشرف به دریاچه و تمام شهر ژنو و اطراف آن است، از این رو هتلی هم در همان‌جا ساخته‌اند و برای رفتن به آن هتل جاده اتومبیل آسفالت شده می‌باشد که در اطراف می‌پیچد و پیچ و خم زیادی دارد تا به بالا می‌رسد.

وسیله دیگری هم برای رفتن بدان‌جا درست کرده‌اند که آن عبارت از آسانسوری است به نام تلیفریک<sup>۳</sup> که عبارت از یک اتاقی است و از بالا توسط مقره به سیم خیلی قطور و ضخیمی اتصال دارد و این سیم از پایین به بالا امتداد دارد و از بالا در قسمت بالای ساختمان چرخ‌های خیلی بزرگی نصب است که این سیم توسط آنها حرکت می‌کند و در آنجا داخل شده از طرف دیگر به پایین برمی‌گردد و دو آسانسور که یکی در بالا و دیگری در پایین است به این سیم وصل می‌باشند و حکم دو وزنه را دارد که هر وقت حرکت کنند، باید با هم حرکت کنند، یعنی آسانسور بالا که در یک طرف سیم و رو به پایین است با آسانسور پایین که در طرف دیگر و رو به بالا می‌باشد برای حفظ تعادل با

1. Annemasse.

2. Salève.

3. Téléphrique.

هم حرکت می‌کنند و چرخ‌ها و سیم هم به برق اتصال دارد که هر وقت دکمه برق را فشار دهند حرکت می‌کنند و در بالا و پایین برای تعیین و تطبیق ساعت حرکت تلفن نصب است و در خود اتاق تلفریک هم تلفن برای موقع احتیاج نصب شده است، امتداد این سیم از پایین به بالا هم ۱۲۰۰ متر، یعنی به قدر ارتفاع خود کوه می‌باشد.

ما برای تماشای بالای کوه با تلفریک حرکت کردیم و هر نفر سیصد فرانک فرانسوی کرایه دادیم، نشستن در وهله اول برای بسیاری از اشخاص خیلی وحشت آور است، چون پایین را نگاه می‌کند عمق زیادی را مشاهده کرده و از بالا هم فقط همان اتصال به سیم را می‌بیند، مدت حرکت از پایین به بالا یا برعکس هفت دقیقه طول کشید، ساعت هفت بعد از ظهر پس از گردش به بیمارستان مراجعت کردیم.

شب و روز دوشنبه درد دندان که چند روز بود عارض حضرت ایشان شده بود، شدت یافت؛ به طوری که شب نگذاشت ایشان بخوابند و آن نیز مزید بر ناراحتی‌های ایشان شده بود، قبل از ظهر از بیمارستان تلفن کردند، دکتر ژویی<sup>۱</sup> را دندان‌ساز که در کلینیک دندان‌سازی دانشگاه نیز کار می‌کرد آمد و تشخیص داد که دندان را باید بکشند، ابتدا به واسطه ضعف زیادی که داشتند و ممکن بود خونریزی کند ما ناراحت بودیم، ولی خودشان دستور دادند که کشیده شود، لذا همان وقت دندان را با زدن آمپول کشید و خون زیادی هم نیامد؛ ولی آثار درد آن تا چند روز باقی بود و به تدریج مرتفع گردید.

روز سه‌شنبه مسیوگله<sup>۲</sup> که از صوفیه ژنو و آنتیک فروشی داشت و در خانقاه آنها با ما آشنایی پیدا کرد تلفن نموده، خواهش کرد بعد از ظهر چهارشنبه بیاید ما را برای گردش در شهر با اتومبیل خود ببرد و بعداً هم چایی در منزل او صرف شود؛ ما هم بر طبق اجازه حضرت والد قبول کردیم و عصر روز چهارشنبه ساعت دو و نیم آمد و گفت مرشد محمدعلیخان اظهار تمایل به ملاقات و احوال‌پرسی کرده‌اند و اگر مانعی ندارد که ایشان را بیاورم و پس از اجازه حضرت والد رفت و آقای محمدعلیخان را آورد و در موقع ملاقات

---

1. Dr. Juillerat.

2. M. Goly.

با حضرت والد و احوالپرسی از ملاقات ایشان خیلی اظهار خوشوقتی نمود و دعا کرد که به زودی کسالتشان مرتفع شود و اظهار کرد که من از ملاقات شما انبساطی در قلبم پیدا شده و خوشحال می‌باشم، ایشان نیز اظهار خوشوقتی نموده فرمودند: البته ملاقات‌ها اگر از جنبهٔ محبت محض باشد، در دل اثر می‌کند، سپس آقای محمدعلیخان از وضع کسالت ایشان سؤال نموده و بعداً دعایی خواندند و مذاکرات شخصی معمولی دیگر نیز شد و ساعت چهار بعدازظهر خداحافظی نموده حرکت کردند و من و آقایان دکتر آزاده و مصداقی نیز طبق قرار قبلی با ایشان برای گردش رفتیم و قریب یک ساعت در شهر با اتومبیل گردش کردیم، سپس به منزل آقای گله برای صرف چای رفتیم و تا ساعت شش در آنجا بودیم و مذاکرات رسمانهٔ معمولی به عمل آمد و ضمناً باز راجع به سلسلهٔ نعمت‌اللهیه و معتقدات ما سؤالاتی نمودند و صاحبخانه نهایت محبت و مهربانی نمود و پذیرایی مفصلی کرد و ساعت شش به منزل مراجعت کردیم.

روز پنجشنبه ساعت یازده آقای وان نوتن کنسول هلند خدمت ایشان رسید، پس از معرفی و تعارفات معموله و احوالپرسی به آقای مصداقی اظهار کرد که قیافهٔ ایشان مرا جذب کرد و از ایشان خیلی خوشم آمد، آقای مصداقی عبارت را ترجمه نموده، ایشان فرمودند: اگر این قبیل ملاقات‌ها از روی محبت و حقیقت و صدق باشد، در همان وهلهٔ اول اثر نیک آن معلوم می‌شود و این هم دلالت بر صفای نیت شما می‌کند، سپس پرسید که سن ایشان چقدر است؟ آقای مصداقی اظهار داشتند که شصت و پنج سال دارند. بعداً آقای وان نوتن گفت که من خیلی سؤالات دارم که میل دارم از ایشان بنمایم، ولی می‌ترسم به واسطهٔ کسالت خسته شوند، ایشان فرمودند ان شاءالله حال من که بهتر شد، هر سؤالی بخواهید مشروحاً بنمایید که جواب مشروح گفته شود و حال هم خواسته باشید به اختصار می‌توان جواب گفت، ایشان گفتند: حال چون کسالت دارند، از سخن گفتن زیاد صرف نظر می‌کنم، ولی مجهولات زیادی دارم و کسی نیستم و چیزی نفهمیده‌ام، می‌خواهم از ایشان کسب علم و معرفت نمایم، حضرت ایشان فرمودند: البته اولین مرحلهٔ دانایی توجه به جهل خود است که تا انسان متوجه جهل خود نشود، در پی علمی

بر نمی آید و کسی که خود را دانا بداند، هیچ‌گاه در صدد این بر نمی آید که به فکر فهمیدن بیفتد، چنان‌که اولین مرحله سلوک راه خدا پی بردن به فقر و ناداری خود می‌باشد؛ زیرا همه موجودات فقیر و نادار می‌باشند و دارای مطلق حق است و تا شخص توجه به فقر خود نداشته باشد، رو به سوی دارای حقیقی نمی‌رود و دست سؤال به طرف او دراز نمی‌کند از این رو ما خود را فقرا می‌نامیم که از قرآن مجید استنباط و اقتباس شده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ»<sup>۱</sup> یعنی ای مردم شما همه نیازمندان به خدای بی‌نیازید و نخستین کسی که این لفظ را بر خود اطلاق نمود، طبق آیه شریفه قرآن حضرت موسی (ع) بود که گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»<sup>۲</sup> یعنی خداوند من به آنچه به من می‌دهی و برای من نازل کرده‌ای نیازمند می‌باشم و سالک هر چه بیشتر قدم زند و طی طریق نماید، بهتر به پستی و ناداری خود واقف می‌شود تا به جایی برسد که از خود پست‌تری در درگاه احدیت نبیند، چنان‌که به موسی (ع) خطاب شد که به درگاه من پست‌ترین خلق را بیاور، او ابتدا خواست سگ‌گرگین مریضی را ببرد، بعداً به خود آمد و نبرد، ندا رسید که چرا پست‌ترین خلق مرا نیاوردی؟ عرض کرد: من در درگاه تو از خود پست‌تری را ندیدم، ندا رسید؛ که به عزت خودم قسم، اگر آن سگ را می‌آوردی، تو را از درجه نبوت خلع می‌کردم، بزرگان اسلام نیز عموماً در مقام نیازمندی و دعا به فقر و احتیاج و قصور خود نزد خدا اقرار می‌کردند.

بعداً ایشان برای اینکه زیاد باعث خستگی ایشان نشده باشند، اجازه حرکت گرفته و خواهش کردند اجازه بفرمایند پس از آنکه حالشان خوب شد مفصل خدمتشان برسند و اجازه فرمودند، سپس خدا حافظی کردند و خارج شدند.

روز جمعه ۳۳/۲/۲۴ (۱۴ مه / ۵۴) چون درد دندان نگارنده که بر اثر کرم‌خوردگی عارض شده بود، موجود بود؛ با آقای شجیعی مذاکره شد که از دکتر فرنه که قبلاً رفتیم تعیین وقت شود که برای اصلاح دندان برویم، ایشان اظهار کرده بودند که طبق دعوتی که

۱. «ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید، اوست بی‌نیاز» سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. «ای پروردگار من، من به آن نعمتی که برایم می‌فرستی، نیازمندم» سوره قصص، آیه ۲۴.



از کنگره دندان‌پزشکان بلژیک شده، باید بدان‌جا مسافرت نماید و به مراجعت موکول نمود و نگارنده برای اینکه معطلی پیدا نشود، خواهش کردم که از دیگری تقاضای تعیین وقت شود، لذا با دکتر پُل آلبرشت<sup>۱</sup> دندان‌ساز برای ساعت سه بعدازظهر آن روز قرار گذاشته شد و در آن ساعت به مطب او که در میدان روند پوان<sup>۲</sup> بود رفتیم و دندان‌ها را تراشید و روز بعد هم ساعت یازده رفتیم. روز دوشنبه هم رفتیم و در این دو سه جلسه دو دندان را پر کرد.

صبح روز پنجشنبه ۳۳/۲/۳۰ آقای دکتر جهان‌شاه صالح وزیر بهداشتی که برای شرکت در کنفرانس بهداشت جهانی به ژنو آمده بودند، ساعت نه و نیم برای عیادت با آقای دکتر دیبا عضو هیأت نمایندگی ایران آمدند و قبلاً مذاکره شده بود که دکتر پریه هم در آن موقع حاضر باشد، در آن موقع دکتر پریه معرفی شد و آقای دکتر صالح جزئیات طرز معالجه و دستوراتی که داده بودند پرسیدند و مذاکرات مفصل نمودند و طرز معالجات او را کاملاً پسندیده و گفتند معالجه فلبیت به همین ترتیب است و اساس آن استراحت است که پا را تکان ندهند تا به تدریج مرتفع گردد.

صبح جمعه ۲/۳۱ با آقای ابوالحسن مصداقی برای دیدن موزه اتنوگرافی<sup>۳</sup> که به معنی نژادشناسی می‌باشد رفتیم، ورود به این موزه مجانی است.

سالن ورودی، سالن نشان‌دادن فیلم‌های تاریخی و مربوط به موزه بود، در طرف دست چپ دالان درازی بود که درب چندین اتاق بدان باز می‌شد و در تمام آنها لوازم و اشیای زندگانی و آلات جنگی و صنعتی که از آفریقا به دست آمده و اسلحه‌های مختلفی که در میان قبایل مختلف آفریقا معمول و سایر قسمت‌های مربوط بدان دیده می‌شود و هر قسمتی از آن مربوط به یکی از ممالک آفریقا می‌باشد و همچنین مجسمه‌های مختلف از خدایان و رؤسای قبایل دیده می‌شود، در طرف چپ دالان و چند اتاق همین قبیل اشیای مربوط به قبایل امریکا وجود دارد که قسمت‌های اولیه آن نزدیک به اشیای مربوط به

1. Dr. Pauls Albrecht.      2. Rond point plainpalais.  
3. Musée d'Ethnographie.

افریقا و بعداً رو به تکامل می‌رود.

در طبقه بالا یک قسمت آن آلات مختلفه موسیقی و ادوار تکامل آنها از ممالک و ملل مختلفه دنیاست و در قسمت دیگر آلات و ادوات جنگی ممالک آسیایی از جمله اشیایی از ایران از قبیل شمشیر و زره و خود و سپر و تبرزین و امثال آنها، که آن قسمت و همچنین اسلحه چینی و ژاپنی نهایت جلب توجه می‌کرد و یکی از قسمت‌های دیدنی موزه بود و در یکی از اتاق‌ها مهرنامه قدیمی با کاغذ مرغوب و طلاکاری در قابی بود که مربوط به یکی از اعیان و در تاریخ ۱۱۸۳ قمری نوشته شده بود.

مصنوعات مربوط به چین و ژاپن بسیار جالب توجه بود، مخصوصاً نقاشی‌های چینی و مجسمه‌های مختلفه از عاج و چوب و سنگ و فلز دیدنی بود و با آنکه با دقت تمام مشغول دیدن آنها بودیم، معذک حاضر نبودیم، به زودی از دیدن آنها صرف‌نظر کنیم.

از سایر ممالک آسیایی از قبیل هند و جاوه هم اشیایی وجود داشت که آنها نیز نسبتاً دیدنی بود.

شب شنبه ساعت نه و ربع آقای دکتر آزاده برای حرکت به پاریس با قطار به فرودگاه رفتند و یک ساعت و ربع بعد از نصف شب از فرودگاه حرکت و در ساعت دو و پنجاه دقیقه بعد از نصف شب وارد فرودگاه پاریس شده بودند.

صبح روز یکشنبه ۳۳/۳/۲ مطابق بیستم رمضان (۲۱ مه

جمعیت

۱۹۵۴) برای دیدن وضعیت جمعیت تسلیحات اخلاقی<sup>۱</sup>

تسلیحات اخلاقی

حرکت کردیم، ابتدا بلیت ترن برای مونتر و (رفتن و برگشتن)

که قیمت آن ۱۰/۸۰ فرانک بود گرفتیم، ساعت نه و ده دقیقه از ژنو حرکت کردیم، موقع نشستن در ترن که با هم به زبان فارسی سخن می‌گفتیم ناگهان نفری که پهلوئی ما نشسته بود، سلام کرده، گفت: من هم ایرانی و نام من سید فخرالدین اردهالی است و تجارت

1. La réarmement moral.

فرش دارم و چون فهمیدم که شما هم ایرانی هستید، خوشوقت شدم، ما نیز از ملاقات ایشان اظهار خوشوقتی کرده و خود را معرفی نمودیم و علت آمدن به ژنو را پرسیدیم، گفتند: مدت پنج سال است که خانم من مسلول و در کوهستان بالای مونتر و بستری است و من در رفت و آمد هستم و حال هم برای احوالپرسی او می‌روم و تجارتخانه‌ای در تهران و شعبه‌ای هم در پاریس و زوریخ و آلمان دارم و ایشان از علت آمدن ما سؤال کردند؟ ما علت آمدن را شرح دادیم، سپس نگارنده از وضعیت اسلامی مسلمین در ممالک خارجی و اروپا انتقاد نموده، گفتم: مسلمین مقتید به آداب و احکام خود نیستند و به همین جهت باعث ضعف خودشان شده‌اند، ایشان نیز ایرادات مرا تصدیق نموده، گفتند: من هم همین ایراد را همیشه دارم و من تا دیروز که در پاریس بودم مرتب روزه گرفتم؛ امروز به واسطه مسافرت ترک روزه کرده‌ام و در مجلسی هم که مشروب باشد، نمی‌روم و از آن بدگویی می‌کنم و شروع کردند به ایرادگرفتن بر ایرانیان و مسلمین که مقتید به آداب مذهبی خود نیستند و عمل به احکام قرآن ننموده و گمان می‌کنند قرآن فقط برای بوسیدن و در مجالس ترحیم خواندن است، نگارنده نیز تصدیق نموده و در این باب شرح مفصّلی دادم و مذاکرات تا لوزان طول کشید.

ساعت ده وارد لوزان شده و در آنجا در ترن دیگری سوار شدیم و پس از یک ربع ساعت از آنجا حرکت کرده و ساعت ده و چهل دقیقه وارد مونتر و که شرح آن را قبلاً ذکر کرده‌ایم شدیم و در آنجا با آقای اردهالی خداحافظی کرده، جدا شدیم، از آنجا بلیت تراموای برقی کوهستانی (کرایه رفتن و برگشتن آن هر نفری ۴/۶۰ فرانک) گرفته و ساعت ده و پنجاه دقیقه با آن تراموا به طرف کوه<sup>۱</sup> حرکت کردیم، طول این خط آهن کوهستانی از ابتدای حرکت تا کوه ۴/۹۰۰ کیلومتر است، تمام جاده‌ها از کوه عبور نموده و چند تونل هم دارد که دو تونل آن خیلی طولانی و چراغ در آن روشن است، بقیه از وسط جنگل‌های انبوه می‌گذرد و یک قسمت آن هم به دریاچه مشرف است، از این رو منظره

---

1. Caux.

بسیار زیبا و جالبی دارد که کمتر نظیر آن دیده می‌شود و در بین راه هم ساختمان‌های خیلی خوب در وسط انبوه درخت‌ها و سبزه‌ها و بالای کوه و درّه دیده می‌شود، یک آبادی در بین راه به نام گلیون<sup>۱</sup> است، ارتفاع گلیون از سطح دریا ۷۲۵ متر (۲۳۷۸ فوت) می‌باشد، در صورتی که ارتفاع مونتر و ۳۷۷ (۱۲۳۶ فوت) است، یعنی گلیون از مونتر و ۳۴۸ متر مرتفع‌تر است، در آنجا تراموا قدری توقف کرد، سپس مجدداً راه خود را به طرف قلّه پیش گرفت و در ساعت یازده و ربع وارد گوستیدیم و فاصله بین مونتر و کوه ۲۵ دقیقه طول کشید، ارتفاع کوه از سطح دریا ۱۰۶۴ متر (۳۴۷۶ فوت) و بلندی آن نسبت به مونتر و ۶۸۷ متر می‌باشد، این تراموا از آنجا هم به طرف قلّه کوه به محلی که تی<sup>۲</sup> نام دارد می‌رود، ارتفاع تی ۲۰۴۵ متر (۶۷۰۷ فوت) می‌باشد.

موقعی که وارد شدیم به رستوران آنجا رفته و دستور ناهار دادیم و طبق معمولی که در سوئیس داشتیم، ناهاری که دارای گوشت نبود، دستور دادیم تا برخلاف دستور اسلامی نباشد، از آنجا به محل جمعیت تسلیحات اخلاقی که در همان نزدیک واقع شده بود، تلفن نمودیم و وقت ملاقات خواستیم، جواب دادند که برای ناهار انتظار داریم، علت آن این بود که عصر روز قبل آقای دکتر حافظی به آنجا تلفن نموده و وقت را تعیین نموده بودند، لذا در آن موقع این جواب را دادند، ولی ما عذر خواستیم و گفتیم چون دستور ناهار داده‌ایم، بعد از ناهار خواهیم آمد.

سه ربع ساعت بعد از ظهر به محل جمعیت رفتیم، این محل عبارت از هتل بزرگ و مجللی است به نام مونتن هاوس<sup>۳</sup> که ابتدا برای هتل و از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۴ میلادی ساخته شده و هشت طبقه دارد که چهار طبقه پایین خیلی بزرگ و طبقات بالا اتاق‌های آن کمتر است.

موقع ورود ما یک نفر برای راهنمایی ما بیرون آمده بود، موقعی که ما از ایشان محل جمعیت را سؤال کردیم، فوری شناخت و راهنمایی کرد و در درون آن سه نفر دیگر

1. Glion.

2. Naye.

3. Montain House.

استقبال نموده و چهار نفر آنها ما را به اتاق پذیرایی راهنمایی کردند، ما پس از نشستن از اظهار محبت آنها تشکر کرده و خود را معرفی نمودیم و اظهار کردیم که ما در خدمت حضرت والد مدتی است به ژنو آمده و به واسطه کسالت ایشان تا کنون با اشتیاقی که به آشنایی این جمعیت داشته‌ایم، نتوانستیم زودتر بباییم، آنان نیز از ملاقات ما اظهار مسرت نمودند و ما از نام آنان و موطنشان پرسیدیم و خود را معرفی کردند، یکی از آنها ژاک دوکر<sup>۱</sup> و اهل سوئیس و دیگری به نام ریشارد اشتایری<sup>۲</sup> و اهل کانادا و دو نفر دیگر انگلیسی بودند به این نام، داوید هیند<sup>۳</sup> و آرچی ونبان<sup>۴</sup>، نگارنده گفتم آقای گلدینگ<sup>۵</sup> نماینده این جمعیت و همراهان ایشان در تهران از پدر بزرگوارم ملاقات نموده و مذاکراتی کردند و علاقه خود را با آشنایی به این جمعیت به آنان اظهار کردم، آنها گفتند اتفاقاً گلدینگ تا دو سه روز دیگر وارد می‌شود، چون بناست روز جمعه چهارم ژوئن (۲ شوال) مطابق ۱۴ خرداد کنفرانس جمعیت در این محل شروع شود و خیلی به موقع است که شما هم در موقع کنفرانس حاضر شوید، ما نیز اظهار علاقه کرده، گفتیم امیدواریم بتوانیم مجدد بباییم، سپس سؤالاتی درباره جمعیت از آنان نمودم، از این قرار:

۱. منظور از تشکیل جمعیت و مرام آنان چیست؟

گفتند مرام جمعیت در چهار چیز خلاصه می‌شود:

۱. پاکی مطلق؛<sup>۶</sup>

۲. بی‌غرضی و ترک علاقه انفرادی و گذشت در مقابل مصالح جامعه؛<sup>۷</sup>

۳. عشق و محبت؛<sup>۸</sup>

۴. امانت و درستکاری.<sup>۹</sup>

این جمعیت جدیت دارد که این چهار چیز را در جامعه بشری اشاعه دهد، به طوری که روح نفاق و اختلاف و جنگجویی که ناشی از اغراض شخصی و منافع مادی افراد یا

1. Jaques du Kert.

2. Richard Stallery.

3. David Hind.

4. Archie Wenban.

5. Goulding.

6. Dureté absolu.

7. Desinterressement.

8. L' Amour.

9. Sûreté.

جوامع مختلفه بشری است رخت بر بندد و صلح و صفا و محبت و یگانگی و تعاون جایگزین آن شود و جامعه اصلاح گردد و البته آن نیز بسته به صفا و اصلاح افراد است و اساس اصلاح جامعه و فرد همین چهار است، سپس دو کتاب که مربوط به مرامنامه و عملیات جمعیت است به نگارنده دادند؛ یکی به نام جهان نو<sup>۱</sup> و دیگری به نام ساختمان نوین جهان<sup>۲</sup> و در این دو کتاب عملیات و مرامنامه جمعیت مشروحاً نوشته شده و روبرت شومان<sup>۳</sup> وزیر خارجه اسبق فرانسه نیز مقدمه ای برای کتاب دوم نوشته است.

نگارنده فکر جمعیت را که در صدد اصلاح اخلاق جامعه ها بر آمده اند ستودم و گفتم: فکر شما قابل ستایش بسیار است و شما را در این امر تبریک می گویم و موققتیت شما را خواستارم، ولی این فکر در چهارده قرن پیش توسط پیشوای بزرگ و پیغمبر بزرگوار اسلام و دوازده جانشین عالی قدر او اظهار شده و همین دستورات را کاملاً برای بشر بیان و امر فرموده اند و عرفای اسلام هم که به پیروی آن بزرگواران افتخار می کنند، آن دستورات را عمل نموده و برای دیگران مشروحاً بیان کرده اند، چنان که مولوی رومی در کتاب مثنوی و شیخ فریدالدین عطار و شیخ سعدی و خواجه نصیرالدین طوسی و شاه نعمت الله ولی و جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه و سایرین در کتب خود مفصلاً بیان نموده و ریشه این عقیده و مرام در میان عرفای اسلام بوده و اکنون ما به پیروی آنها و انتساب به آن رادمردان افتخار می کنیم و آقای گلدینگ نیز که در تهران با پدر بزرگوارم ملاقات نموده و سؤالاتی کردند، همین موضوع را پدر بزرگوارم برای ایشان مشروحاً بیان فرمودند، نگارنده هم برای تأیید بیانات ایشان یک نسخه پند صالح را که خلاصه تمام دستورات روحی و اخلاقی و اجتماعی اسلام و تصوف است و والد بزرگوارم برای دستور به پیروان مرقوم فرموده اند، به ایشان دادم و چون ایشان فارسی می دانستند، از مشاهده آن خیلی اظهار خوشوقتی نموده، گفتند: امیدوارم بتوانم در جمعیت نیز از آن استفاده نمایم.

1. *Le monde reconstruit.*2. *Refaire le monde.*

3. Robert Schuman.

آنها نیز از شنیدن این موضوع اظهار خوشوقتی نموده و از دادن کتاب که خود یک نوع کمکی به منظور جمعیت است، تشکر کرده گفتند ما نیز امیدواریم توسط گلدینگ بتوانیم از آن استفاده کنیم.

سپس پرسیدم: مؤسس این جمعیت کیست و تاریخ تأسیس آن چند سال است؟ گفتند: مؤسس آن مستربوخن<sup>۱</sup> که اصلاً سوئسی و متوطن امریکاست و قرآن را هم به انگلیسی ترجمه نموده و این فکر در سال ۱۹۲۲ به خاطر او رسید و دارایی خود را برای عملی ساختن آن وقف کرد و این ساختمان را نیز که ابتدا برای هتل ساخته شده بود، برای جمعیت خریداری نمود و مالک آن نیز با آنکه به قیمت‌های زیادی می‌خریدند، برای کمک به فکر بوخن آن را به قیمت ارزانی واگذار نمود و در سال ۱۹۴۶ نخستین کنفرانس جمعیت در ژنو تشکیل شد.

گفتم: عده جمعیت و کشورهایی که در آن عضویت دارند، چیست؟ گفتند: چون این جمعیت سیاسی نیست و اخلاقی صرف است، آماری برای آن و دفتری برای ثبت اسامی نداریم و در یکی از کنفرانس‌های جمعیت در حدود شصت هزار نفر از نطق‌های گویندگان آن استفاده کردند، ولی از همه کشورهای دنیا در آن عضویت دارند، حتی چند نفر هم از ایران مانند آقایان صادقی و آقای حاج ابوالفضل حاذقی نماینده سابق مجلس شورای ملی و دکتر مشاور عضو هیأت مدیره شرکت تلفن و چند نفر دیگر برای کنفرانس جمعیت آمده‌اند و در پاریس و ژن و لندن و هند و پاکستان و ایتالیا و امریکا و کانادا و ژاپن هم شعبه دارد و امیدواریم بتوانیم به زودی شعبه آن را در ایران هم دایر نماییم.

گفتم: اگر عده اعضا و نام آنها ثبت نیست، به چه وسیله تاریخ کنفرانس و مطالب و تصمیمات لازمه را به اطلاع آنان می‌رسانید؟ گفتند: غالباً به وسیله شعب که در خارج داریم، اطلاع می‌دهیم و در ممالکی هم که شعبه نداریم، به وسیله اعلان در جراید و امثال

1. M. Frank Buchman.

آن خبر می‌دهیم.

گفتم: از چه مذهب و دیانتی عضو می‌پذیرید؟ گفتند: در عضویت این جمعیت تقید به مذهب و دیانت مخصوص نیست و از هر مذهبی می‌تواند در این جمعیت عضویت داشته باشد و لازمهٔ اصول این مذهب فقط اعتقاد به خداوند است که باید اعضای آن اعتقاد به ذات حق داشته باشند.

گفتم: پس بنابراین کسانی که معتقد به خداوند نیستند، نمی‌پذیرید؟ گفتند: چرا می‌پذیریم، ولی در ابتدا اعتقاد به خداوند را به او تلقین می‌کنیم، چنان‌که تاکنون چندین نفر کمونیست از ممالک مختلفه عضویت را پذیرفته و تدریجاً بر اثر تعالیم جمعیت به کلی از عقیدهٔ سابق خود برگشته و به خدای یکتا عقیده‌مند شده‌اند و به همین جهت آنها را از حزب کمونیست اخراج کرده‌اند.

پرسیدم: از شخصیت‌های معروف جهانی چه کسانی در اینجا عضویت دارند؟ گفتند مردان زیادی از کشورهای مختلف جهان و از احزاب مختلفه عضویت دارند از جمله دکتر ادنائر صدراعظم آلمان و مسیوشومان وزیر خارجه اسبق فرانسه و محمدعلی پیشوای پاکستان عضویت این جمعیت را دارند، کسان دیگری نیز از بزرگان جهان عضویت دارند که نام آنها فعلاً در نظر نیست.

گفتم: آیا این جمعیت در سیاست و امور سیاسی ممالک نیز دخالت می‌کند؟ گفتند: جمعیت از نظر شخصیت حقوقی و اجتماعی که دارد، به هیچ‌وجه در امور سیاسی دخالت نمی‌کند و دخالتی هم که بنماید از نظر اخلاقی است، مثلاً در موضوع سار که مورد اختلاف آلمان و فرانسه است، ماکوشش داریم که شاید بتوانیم از نظر اخلاقی با مسالمت آن را حل کنیم.

گفتم: با عضو بودن دکتر ادنائر و مسیوشومان چگونه خودشان به فکر اصلاح و حل موضوع نیستند و در این صورت عضویت آنها در این جمعیت چه تأثیری می‌کند؟ گفتند: خود جمعیت از نظر شخصیت حقوقی که دارد البته در سیاست وارد نمی‌شود، ولی افراد آن می‌توانند در سیاست‌های مختلف وارد باشند، منتهی جدیت می‌کنند که



حتی‌الامکان با روح مسالمت سیاست‌های خود را تطبیق‌کنند مثلاً بسیاری از افراد که در احزاب مختلفه یک کشور وارد هستند و با یکدیگر اختلاف نظر سیاسی دارند، در اینجا نهایت صمیمیت و اتحاد را دارند و اختلافات حزبی را کنار می‌گذارند و در موارد سیاسی جدیت می‌کنند که حتی‌الامکان با روح مسالمت به یکدیگر نزدیک شوند که هم منافع حزبی یا کشور خود را حفظ‌کنند و هم اختلاف را مرتفع سازند.

و منظور جمعیت هم آن است که افراد به تدریج طوری شوند که منافع خود را با منافع دیگران فرق نگذارند و همیشه درصدد حفظ منافع جامعه خود و بعداً جامعه بشری و سایر افراد باشند، گفتم اتفاقاً شیخ بزرگوار و شاعر عالی‌مقدار ما سعدی شیرازی در ۸۰۰ سال پیش همین را فرموده:

بنی آدم اعضای یکدیگرند      که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار      دگر عضوها را نماند قرار

و دستوری که بزرگان ما از سابق به ما داده‌اند، همین است، گفتند: ما نیز کوشش داریم شاید بتوانیم به این هدف مقدس برسیم و آن را عملی نماییم.

آن‌گاه نگارنده از آن آقایان تقاضا کردم که محلی تعیین‌کنند که ما در آنجا نماز بخوانیم، آنها نیز بانهایت خوشرویی پذیرفته و اتاق خلوتی نشان دادند و ما در آنجا نماز خواندیم.

پس از نماز بیرون آمدیم و ژاک دو کرسوئسی و آرچی و بنان انگلیسی انتظار ما را می‌کشیدند.

پرسیدم: آیا ممکن است در هتل گردش کنیم، بانهایت میل قبول کرده و ابتدا سالن کنفرانس را دیدیم؛ این سالن خیلی بزرگ و گنجایش صدها نفر را داشت و محلی هم برای آنکه سخنرانی‌ها فوراً به چهار زبان مختلف ترجمه و منتشر شود داشت و قسمت جلوی آن مشرف بر دریاچه و کوه و جنگل و خیلی باصفا بود، در یک گوشه آن عکس مهندس جوانی که در راه کمک به جمعیت زحمات زیادی کشیده و بیشتر دارایی خود را در این راه به مصرف رسانده و در جوانی بین چهل و پنجاه سال از دنیا رفته بود، گذاشته بودند،

متصل بدان جا سالن نمایش بود که در آنجا قطعات مختلفی برای نمایش ترتیب داده شده و جاهای دیگر نیز از آنها استفاده نموده بودند، سالن پذیرایی خیلی بزرگی نیز داشت و تمام آنها با بهترین وضعی تزئین شده بود.

از ایشان سؤال شد که عده اتاق‌های هتل برای پذیرایی واردین چقدر است؟ گفتند: خود هتل در حدود ۳۰۰ اتاق برای واردین دارد و در خارج هتل هم چند آپارتمان در اختیار جمعیت می‌باشد و به طور کلی ۱۲۰۰ تختخواب در اختیار ماست که به همین اندازه از واردین می‌توانیم پذیرایی کنیم. پرسیدم: مخارج جمعیت از کجا اداره می‌شود؟ گفتند: محل معینی برای آن نیست، بعضی از خیرخواهان مانند خود بوخن کمک‌های زیادی نموده و قسمت مهمی از دارایی خود را واگذار کرده است، بعضی دیگر هم کمک‌های دیگری کرده‌اند، کسانی هم که در جمعیت شرکت دارند موقعی که بدین جا می‌آیند برای هر تختخواب ۲۰ فرانک می‌پردازند و بعضی زیادتر می‌دهند که خود آن کمک باشد.

پرسیدم: آیا برای جمعیت دفتردار و حسابدار مخصوصی هست؟ گفتند: چون به هیچ وجه جنبه اداری ندارد، حسابدار و دفتردار مخصوصی ندارد و در هر موقع چند نفر برای امور اداری و حسابداری و تهیه لوازم تعیین می‌شوند، چنان‌که در این دوره که چند روز دیگر به کنفرانس مانده ما چهار نفر تعیین شده‌ایم، از این رو چند روز است ما آمده‌ایم که لوازم پذیرایی واردین را تهیه نماییم.

پرسیدم: مستخدمین مهمانخانه و هتل در همان موقع کنفرانس تعیین می‌شوند یا مستخدمین مخصوص دائمی برای آن می‌باشد؟ گفتند: مستخدمین آن هم معین نیست، بلکه یک عده از جوانان پسر و دختر که در جمعیت عضویت دارند، در هر دفعه افتخار خدمات را عهده‌دار می‌شوند و حتی طبخ و ظرف‌شویی و غیر آن را متقبل می‌شوند؛ در صورتی که ممکن است خود آنها جزو خانواده رجال و اعیان و وزرا باشند، مثلاً ما تاکنون در منزل خود هیچ حاضر نشده‌ایم، ظرف بشوییم، ولی در اینجا بانهایت افتخار این کار را می‌کنیم و حتی دکتر ادنائر صدراعظم آلمان با خانواده و فرزندان خود می‌آیند

و همه آنها افتخاراً خدمت می‌کنند و همچنین خانواده‌های سایر رجال و به‌طور کلی کسانی که بدین جا می‌آیند، در اینجا حکم افراد یک خانواده را دارند و همه با یکدیگر در امور زندگانی تشریک مساعی می‌کنند.

پرسیدم: خود بوخمن فعلاً چه کاری دارد و از چه راهی زندگانی می‌کند؟ گفتند: کار معینی ندارد، گفتیم: هرکسی باید از راهی مثلاً تجارت یا زراعت یا صنعت یا امور اداری و غیر آن امرار معاش نماید و بوخمن فعلاً از چه راهی زندگانی می‌کند؟ گفتند: او شغلی ندارد و پس از آنکه دارایی خود را در این راه داد، دوستان از او پذیرایی می‌کنند و زندگانی او را اداره می‌کنند، مثلاً یک منزل مجلل خوبی در سوئیس به او اهدا کرده‌اند و سایر امور زندگانی او نیز به همین ترتیب اداره می‌شود و اکنون او در لندن است و برای کنفرانس خواهد آمد.

در این موقع آقای مصداقی به ایشان گفتند؛ در این قسمت نظریه ما با شما موافق نیست، زیرا بزرگان ما فرموده‌اند که هیچ فردی نباید بیکار باشد، بلکه هرکسی موظف است از راه کار زندگانی خود را اداره نموده تا کل بر دیگران نباشد، بلکه تا بتواند کمک به دیگران نماید، بیکاری در دیانت اسلام و نزد بزرگان ما و عرفا مذموم و حتی همه بزرگان هم به کار دنیا اشتغال داشتند، چنان‌که علی (ع) پیشوای بزرگ اسلام که ما به پیروی او افتخار می‌کنیم، همه‌روزه مشغول کار و از زحمت بازوی خود زندگانی را اداره می‌کرد و به زراعت یا آب‌کشی یا غیر اینها اشتغال داشت و همچنین پیروان آنها که در امور تابع آنها بوده و می‌باشند، همین رویه را داشته‌اند و جناب آقای صالح‌علیشاه پیشوای بزرگوار ما صوفیه نعمت‌اللهیه نیز که اکنون در بیمارستان ژنو می‌باشند، به شغل زراعت مشغول و خودشان کار می‌کنند، آنها از شنیدن این موضوع اظهار تعجب و ضمناً ابراز خوشوقتی نموده و آن را کاملاً پسندیده و ستودند و گفتند: البته این رویه خیلی بهتر است.

سپس در ساعت دو و نیم بعد از ظهر از آقایان نام‌برده تشکر کرده و خداحافظی کردیم، آنها نیز تا بیرون هتل بدرقه کردند.

در اینجا مناسب است در این باب شرح زیادتری که از کتب

در تعقیب شرح مرام آنها که به نگارنده دادند یا از مجلات و جراید استفاده شده، بیان تسلیح اخلاقی نماییم.<sup>۱</sup>

پس از تشکیل نخستین کنفرانس جمعیت در سال ۱۹۴۶ همه ساله در فصل تابستان یک کنفرانس بزرگ عمومی در کوه محل جمعیت تشکیل می شود که نمایندگان آن از تمام کشورهای جهان شرکت نموده و با یک روح صفا و صلح و مسالمت بدون رعایت طبقات در کنار یکدیگر نشسته و به مذاکره و گفت و گو مشغول می شوند و در مجمع عمومی هم نطق های مهیجی در باب مرام جمعیت و راه انتشار آن و عملیات سال گذشته آن به عمل می آید.

در بین سال هم نمایندگانی از طرف جمعیت به ممالک مختلفه جهان برای تبلیغ مرام و توجه دادن به محاسن آن فرستاده می شود و از طرف آنها کنفرانس های فرعی دایر می شود.

در سال ۱۹۴۶ دکتر فرانک بوخن که اصلاً اهل سوئیس، ولی تولد و تربیت او در امریکا بوده، اقدام به تأسیس جمعیت کرد و محل فعلی آن را که در قسمت مرتفع کوه و خیلی خوش آب و هوا به نام کوه می باشد و مرکب از چهار مهمانخانه بزرگ به نام مونت هاوس، هتل باریا، گراند هتل و هتل آلبینات به کمک و مساعدت خیرخواهان و همراهی حکومت کانتون و حکومت مرکزی سوئیس با قیمت تقریبی چهار میلیون فرانک سوئیس خریداری کرد و مردم اروپا و امریکا که کمتر نامی از روحیات و معنویات شنیده بودند، به محض آنکه این جمعیت تأسیس شد، بدان اقبال و توجه فوق العاده نموده؛ به طوری که در تابستان ۱۹۴۹ در حدود بیست و سه هزار نفر از رجال برجسته و معروف در کنفرانس های آن شرکت نمودند، مخصوصاً اهالی خود سوئیس که مردم بسیار متمدن و متدین و منظم در زندگانی خود می باشند با آنکه خودشان گرفتار جنگ نبودند و صدمات و خسارات جنگ به آنها نرسیده بود برای کمک به صلح عمومی و خدمت به

۱. رجوع شود به کتاب جهان نو و کتاب ساختمان نوین جهان فرانسه و یادداشت های دانشمند محترم آقای حاج حاذقی در شماره های آیین اسلام از شماره ۱۴-۱۸، سال هشتم.

جامعه بشریت استقبال فراوان و شایان توجهی از این مؤسسه نمودند و مساعدت‌های مالی زیادی از طرف دولت و ملت شد و بعد هم سالیانه از طرف سرمایه‌داران و صاحبان کارخانجات کمک و مساعدت می‌شود و از طرف کارگران سوئیس نیز با طوع و رغبت بدان کمک می‌شود، از طرف کشورهای دیگر نیز مانند فنلاند و سوئد و فرانسه و هلند و دانمارک و ایتالیا و آلمان و کانادا و ژاپن و بسیاری دیگر از ممالک، هم از طرف ملت و هم از طرف دولت کمک‌ها و مساعدت‌های مقدّماتی و بعدی بسیار شده است و وسایل مبله‌شدن مهمانخانه و لوازم آشپزخانه و سایر لوازم آن از کشورهای مختلف اهداگردیده و در کنفرانس سالیانه هم که تمام فصل تابستان تقریباً طول می‌کشد، هزاران نفر از افراد ملل مختلفه برای شرکت در آن به تناوب جمع شده و هر دسته هر اندازه بخواهند توقف نموده و غالباً پس از چند روز توقف و شرکت در کنفرانس و بیان مطالب خود حرکت نموده و جای خود را به دیگری می‌سپارند و غالب آنها که می‌آیند و عضو رسمی جمعیت هستند، به اندازه قدرت و وسعت خود اعانه به صندوق جمعیت می‌دهند و کسانی هم هستند که از طرف جمعیت از آنها دعوت شده یا خودشان وسعت زیادی ندارند و مهمان جمعیت هستند و هر اندازه توقف کنند، چیزی از آنها مطالبه نمی‌شود و با آنکه بیشتر خدمت‌های آنجا و کارهای آشپزخانه و شست‌وشو و لباس‌شویی از طرف اعضای جمعیت به طور رایگان افتخاراً انجام می‌شود، مع‌ذکب مخارج دوره اجلاس سالیانه جمعیت در حدود دو میلیون فرانک سوئیس و بلکه اخیراً بیشتر است.

در این مؤسسه بزرگ مطالب عام‌المنفعه که برای اصلاح اخلاق و توجه افراد به خداشناسی و دوری از مادیات محضه و منافع کمک به افراد گوشزد می‌شود و نمایش‌هایی هم در همین امور می‌دهند و ضمناً آنها را از مضار اختلاف و کشمکش و مخالفت با یکدیگر آگاه نموده و متوجه می‌کنند که عاقبت این اختلافات بدبختی و تیره‌روزی و از بین رفتن است، به علاوه گوشزد می‌کنند که برای اصلاح جامعه هر شخصی باید اول به اصلاح خود پردازد و از خود شروع کند و از بدی‌ها و کارهای زشت توبه نموده و همه‌روزه صبح به خداوند توجه نماید و برای اصلاح خود از او درخواست

مدد کند و از او طلب خیر نماید و راه راست را از آن درگاه بخواهد.

اصول مرام تسلیح اخلاق عبارت‌اند از: ایمان به خدا و تسلیم خود به او و مجاهده برای اصلاح دنیا و طلب هدایت از خداوند و کوشش و مجاهده در پاک کردن ضمیر و وجدان و جدّیت در اصلاح خود و خانواده و نوع و پس از اینها عمل کردن بر طبق اصول چهارگانه اخلاقی: پاکی، محبت، فداکاری و درستکاری.

هرکسی پس از انجام عمل صبح خود که مشغول کار دنیا می‌شود، متوجه باشد که آنچه در آن روز انجام می‌دهد بعداً در دفتر خود بنویسد و هرروزه در آخر وقت با خود دقت کند، هرکدام از آنها که مطابق اصول چهارگانه جمعیت باشد، بعداً هم آن کار را عمل کند و آنچه برخلاف آن باشد ترک کند و این همان است که بنیامین فرانکلین<sup>۱</sup> دانشمند اخلاقی امریکایی نیز در دو قرن پیش روش خود قرار داده و بدان دستور داده بود و بزرگان اسلام هم در دوازده و سیزده قرن قبل در دستورات اخلاقی خود بدان اشاره فرموده‌اند که «حاسبوا قبل ان تحاسبوا»<sup>۲</sup> یعنی پیش از آنکه حساب شما در پیشگاه عدل الهی بشود، خودتان حساب اعمال و رفتار خود را در همین جا بنمایید و در اصلاح خود بکوشید.

سایر اصول و دستورات این مجمع هم روی اصل اصلاح اخلاق و تطبیق آن با چهار اصل بالاست.

البته مرام جمعیت بسیار خوب و پسندیده و غیرقابل انکار  
 نظر اجمالی  
 است، ولی ما مسلمین افتخار می‌کنیم که پیشوای بزرگوار اسلام  
 به دستورات اسلام  
 در چندین قرن پیش همه آنها را دستور داده و در اساس  
 اخلاقی دیانت اسلام تمام آنها گنجانده شده است، اگر به قرآن مجید و اخبار و احادیث در

۱. Benyamin Franklin: (۱۷۰۶-۱۷۹۰ م).

۲. فیض کاشانی، ملامحسن: تفسیر الضافی، ۵/ ج، ۲، تصحیح: حسین اعلمی، قم، صدر ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۲۳۸.

این باب با نظر دقت توجه کنیم و در کتب عرفا و دانشمندان بزرگ اخلاق در این امر با تعمق غور نماییم، پی می‌بریم که از هیچ نکته در این باب فروگذار نشده است، چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا أَفْقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»<sup>۱</sup> یعنی؛ ای محمد(ص) بگو به اهل کتاب که بشتابید به سوی کلمه و مطلبی که بین ما و شما در آن اختلافی نیست و بدان عمل کنیم و آن این است که پرستش نکنیم، جز خدای یکتای بی‌همتا را و هیچ چیز را با او شریک قرار ندهیم و هیچ‌کدام از ما دیگری را صاحب اختیار و رب خود در مقابل خداوند قرار ندهیم. در این دعوت در قسمت اول جنبه روحی و توجه به یک مقصد دستور داده شده و در قسمت دوم وجهه مادی و رفع اختلاف طبقاتی و تساوی افراد نسبت به یکدیگر منظور گردیده است و اساس اصلاح معنوی و مادی همین دو چیز است؛ زیرا پیدایش همه اخلاق نیک و صفای باطن بسته به توجه به مقام غیب و حضرت حق است و اساس آسایش زندگانی مربوط به اتحاد افراد با یکدیگر و رفع اختلافات جزئی و کلی است، زیرا تمام جنگ‌هایی که در عالم بشریت بین دول و ملل بوده و هست، پیوسته ناشی از خیالات کبرآمیز و غرور آور یک عده از افراد یا یکی از نژادها دایر بر تفوق و برتری خود نسبت به دیگران بوده که خواسته است دیگران را تحت سلطه و اقتدار خود در آورد و آنها را بنده خود قرار دهد، ولی اسلام می‌فرماید: بندگان خدا همه در یک مرتبه هستند و هیچ‌کدام نسبت به دیگری تفوق ندارند و ربوبیتی برای آنها بر دیگران نیست و نباید هم‌نوعان خود را ارباب و صاحب اختیار خود قرار دهند، بلکه فضل و برتری افراد بسته به مراتب روحی و حالات معنوی و داشتن فضیلت اخلاقی و تقواست و گرنه برتری از حیث لباس و مسکن و خانواده و قدرت و امثال اینها باعث تفوق نمی‌شود، اگر این روح تساوی در میان افراد و

۱. «بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته‌ام و شماست پیروی کنیم: آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سواى خدا به پرستش نگیرد. اگر آنان رویگردان شدند: بگو: شاهد باشید که ما مسلمان هستیم». سوره آل عمران، آیه ۶۴.

ملل پیدا شود خودخواهی و فتنه‌انگیزی رخت بر بسته و جنگ از بین می‌رود، دیانت مقدسه اسلام به‌طور کلی با اصول این مجمع موافق و همان‌طور که گفتیم به‌نحو اتم و اکمل بیان کرده و دستور فرموده است و عرفای اسلام نیز در قرون بعد به پیروی از فرمایشات بزرگوار اسلام و جانشینان او در رفتار و کردار و گفتار خود آن منظور را عملی و تشریح نموده‌اند و در کتب خود شرح داده‌اند، متأسفانه بیشتر مسلمین از دستورات دیانت خود بی‌اطلاع و از جواهر حکمت و گنجینه‌های معرفت که در خزاین اسلام موجود است به کلی بی‌خبرند و این آیه که ذکر شد برای این بود که بدانیم اساس دستورات اسلام بر چه پایه است و این همان است که در مرانامه این جمعیت می‌باشد که اختلافات را در مقابل خداپرستی باید کنار گذاشت و آنچه با آن یک حقیقت وفق دهد، باید گرفت.

دستورات اخلاقی و معنوی و مادی و انفرادی و اجتماعی قرآن مجید و اخبار اهل بیت (ع) و عرفای اسلام به قدری زیاد است که از کوچک‌ترین موضوعی فروگذار نشده است و اگر آنها را به گوش مؤسّسین جمعیت تسلیحات اخلاقی، بلکه جهانیان برسانیم، عموماً آنها را پذیرفته و نمی‌توانند انکار کنند.

نگارنده هم در مذاکرات خود با آن چند نفر مختصری به این امر اشاره نمودم و مزایا و جامعیت دستورات اسلامی را شرح دادم و در عین آنکه روش جمعیت را ستودم، آنها را به احکام اخلاقی اسلامی متوجه نمودم و آنها نیز تصدیق کرده و از نگارنده که بعضی مطالب را برای توجه آنها ذکر کردم، تشکر نمودند.

آن‌گاه ما با آنها تودیع نموده جدا شدیم و به ایستگاه تراموا آمدیم و ساعت دو و چهل دقیقه از آنجا حرکت و ساعت سه و هفت دقیقه وارد ایستگاه مونتر و شدیم و قدری در مونتر و گردش کرده، سپس با اتوبوس به طرف تریتته<sup>۱</sup> که قسمتی در آخر شهر مونتر و است، رفتیم و از آنجا با یک آسانسور که روی خط آهنی قرار گرفته و با برق حرکت می‌کند و نام آن فونیکولر<sup>۲</sup> است، به طرف بالای کوه که مونت فلوری<sup>۳</sup> نام دارد

1. Teritet.

2. Fonicaire.

3. Mont Fleuri.



رفتیم.

طول خط سیر آسانسور ۴۲۵ متر و ارتفاع نقطه انتهای آن ششصد متر است و این آسانسور مدت پنج دقیقه در بین راه است و راه هم خیلی سربالایی و قسمت زیادی از آن در پایین از تونل عبور می‌کند و بعد از وسط جنگل‌های خیلی باصفا می‌گذرد و موقعی که یکی از پایین حرکت می‌کند، دیگری هم از بالا حرکت نموده و در وسط به یکدیگر می‌رسند، در بالا هم مهمانخانه مجللی وجود دارد که دارای منظره بسیار عالی و هوای آن در تابستان خیلی خوب است، در اطراف هم ساختمان‌های دیگری وجود دارد. پس از گردش آنجا پایین آمده و با اتوبوس به طرف گار شهر حرکت کردیم و ساعت پنج و ۳۲ دقیقه با ترن سریع‌السیر که مستقیماً به ژنو حرکت کرده و در لوزان تعویض نمی‌شد، حرکت کردیم و یک ربع ساعت در لوزان توقف نموده و ساعت هفت وارد ژنو شدیم.

شب نوزدهم رمضان شب قدر و احیا و شب ضربت خوردن  
**سوگواری حضرت**  
 خوردن حضرت مولا امیرالمؤمنین علی (ع) بود، حضرت والد  
 مولا (ع) و لیالی احیا که هر ساله در تمام مدت ماه رمضان بعد از ظهرها به مسجد رفته  
 رفته و پس از اقامه نماز جماعت به وعظ و ذکر مناقب و مصایب اهل بیت (ع) که از طرف  
 اهل منبر می‌شد گوش می‌دادند و بعداً هم در دوره قرآن شرکت می‌نمودند و لیالی احیا و  
 ایام سوگواری هم بیشتر از سایر روزها به سوگواری و ادعیه اشتغال داشتند، در این سال  
 که در بیمارستان بستری بوده و از انجام مراسم مذهبی معذور بودند، متأثر و مخصوصاً در  
 شب نوزدهم خیلی منقلب و پریشان و غالباً حال‌گریه داشتند و آن شب از شدت تأثر  
 به هیچ وجه نخوابیده و حتی از نصف شب نفس به طوری تنگ شده و سینه درد گرفته بود  
 که نمی‌توانستند به راحتی نفس بکشند و چند مرتبه به آقای ابوالحسن مصداقی اظهار  
 فرمودند که نمی‌توانم نفس بکشم و از بابت تنفس و درد سینه خیلی در زحمتم، ما از این  
 موضوع خیلی ناراحت و پریشان و گمان می‌کردیم سرماخوردگی یا علت دیگری دارد و  
 دکتر معاینه کرد معلوم شد زکامی نبوده و آن طوری که ما حدس زدیم همان انقلابات و

تأثرات شدید روحی باعث این امر شده بود و دکتر هم دواى مختصرى داد، ولى تأثیر زیادى نکرد تا موقعى که استراحت نمودند، ناراحتى قدرى کمتر شد و روز بعد مرتفع گردید.

در آن روز بر اثر تأثیر شدید ایشان و حالت گریه که در ایشان بود، ما نیز متأثر بودیم، خانم مترو پرستار که خیلی اظهار محبت و خدمت می‌کرد، علت تأثیر ایشان و ماها را از آقای ابوالحسن مصداقى پرسیده بود، ایشان جواب داده بودند که امروز روز عزای بزرگ مذهبى ماست که یکى از بزرگ‌ترین شخصیت‌های اسلام و نخستین جانشین پیغمبر ماکه نام او علی(ع) است، کشته شده است و از این نظر ایشان تأثیر روحى دارند.

او چون شخص کنجکاوى بود، از موضوع بیشتر استفسار نمود و آقای مصداقى گفته بودند ما معتقدیم که علی(ع) همیشه زنده است و بوده و خواهد بود و البته مراد ما روحانیت اوست و خودش فرموده: «من<sup>۱</sup> با هر پیغمبرى در پنهان بودم و با محمد(ص) در پنهان و آشکار» و به عقیده ما با عیسی(ع) و موسی(ع) و سایر انبیا بوده و البته مقصود ما جنبه روحانیت اوست که هیچ‌گاه نمرده و نخواهد مرد و فقط لباس بشریت را از خود دور می‌کند، چنان‌که عیسی(ع) نیز نمرده و مصلوب نشده است و حقیقت ولایت که در علی(ع) به طور اکمل وجود داشته و او مظهر تام و مجلای کامل حق بوده و در همه موجودات ساری و جاری است و اوست که هر موجودى را به کمال منظور خود می‌رساند و این علی(ع) که نخستین جانشین پیغمبر بود، در سحر امروز موقعى که مشغول عبادت و نیازمندی به درگاه خدا بود، به ضرب شمشیر بدترین خلق خدا از پا درآمد و ماکه به پیروى او افتخار می‌کنیم، امروز بدین مناسبت روز عزای بزرگ ماست و تأثیر ایشان از این جهت است.

او از شنیدن این شرح متأثر شده و گفته بود، پس من به همه شما در این مصیبت بزرگ تسلیت می‌گویم.

۱. این حدیث را بعضى به پیغمبر نسبت می‌دهند که درباره علی(ع) فرموده و بعضى به خود علی(ع) نسبت می‌دهند.

عصر آن روز حضرت ایشان فرمودند که رفقا همه بنشینند و نام حضرت مولا(ع) برده شود و توسلی انجام گیرد و آن روز نگارنده چند جمله در تاریخ حالات و شهادت حضرت مولا(ع) عرضه داشتم و حال ایشان خیلی منقلب شد و گریه زیادی کردند، حال همه ما نیز منقلب بود. حضرت ایشان مایل بودند به چند نفر از ایرانیان آشنا هم که در ژنو می باشند تذکر داده شود که حاضر شوند و توسلی به نام حضرت مولا(ع) بشود، ولی معلوم شد متأسفانه مسلمین ایرانی و غیرایرانی ژنو به واسطه اینکه تاریخ رسمی آنها همان تاریخ اروپایی و میلادی است از تاریخ و وقایع تاریخی اسلام غفلت کرده و اطلاعی ندارند، این نیز باعث تأثر شدید است! که چرا ما ایرانیان، بلکه همه مسلمین اهمیت به شعایر دینی و مذهبی خود ندهیم و غفلت داشته باشیم! که گویا اصلاً نام اسلام نشنیده و بویی از مذهب به مشاممان نرسیده است! بلکه سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های ایران هم در خارجه کمتر توجه دارند، در صورتی که حق این است که نمایندگی‌های ایران در همه جا در مثل این روزها یا روز عاشورا رسماً تعطیل کرده و پرچم خود را نیمه افراشته نموده و بلکه از ایرانیان مقیم آنجا دعوت کنند که به نام سوگواری جمع شوند و به افتخار نام آن بزرگواران اجتماع نمایند، تا بدین وسیله علاقه خود را به ملیت و مذهب خویش به جهانیان نشان دهند، چنانکه نمایندگی‌های سایر ممالک مخصوصاً ممالک مسیحی در همه جای دنیا در روزهای تعطیل رسمی و مذهبی خود همین علاقه را نشان می دهند و رسماً تعطیل می کنند. البته منظور نگارنده گله مندی از همه نیست، بلکه گله مندی از غالب است نه عموم، چون ممکن است بسیاری از نمایندگان سیاسی ایران روی علاقه مذهبی خود همین قسمت را توجه داشته باشند و به وظیفه دینی و ملی خود از قبیل روزه و شعایر مذهبی کاملاً عمل نمایند، ولی منظور نگارنده آن است که عموماً باید این طور باشند و حتی مقید باشند که ایرانیان ساکن حوزه مأموریت خود را نیز متوجه نمایند، بلکه برای اطلاع آنها در روزنامه‌ها هم اعلان کنند که ضمناً به گوش دیگران هم برسد و علاقه آنها را به شعایر مذهبی و ملی برساند، چنانکه نمایندگی‌های دول دیگر دارند و البته در این صورت حس احترام و اعتماد دیگران نسبت به آنها زیادتر می شود.

صبح روز بیست و یکم رمضان هم فرمودند رفقای همسفر و آقای دکتر حافظی در اتاق ایشان مجتمع شوند و فرمودند به مترو هم تذکر دهید، اگر مایل باشد با پرستاران برای شرکت در سوگواری ما بیایند؛ لذا او و یک نفر دیگر از پرستاران به اتاق ایشان آمده، نشستند؛ سپس حضرت ایشان شمه‌ای از فضایل و روش پسندیده مولا (ع) را بیان فرموده که حاضرین و خود ایشان منقلب شدند و گریه کردند، از جمله روش عدالت آن حضرت را که در زمان خلافت داشت و بردن خواروبار در شب به نفس نفیس برای مستحقین بیان فرمودند و این قسمت‌ها را آقای حسینعلی مصداقی برای مترو ترجمه کردند، سپس فرمودند نکته مهم که شبیه به قضیه حضرت عیسی (ع) است، آن است که موقعی که فرزندان آن حضرت جنازه را در شب برای دفن می‌بردند، در راه از دور شبیحی را دیدند که نزدیک می‌شود، چون نزدیک شد، سؤال کردند: کیستی که به طرف ما می‌آیی؟! چون ابتدا نشناختند وقتی نزدیک [تر] شد دیدند پدر بزرگوارشان است که برای راهنمایی و هدایت آنان آمده است، چنان‌که برای حضرت عیسی (ع) نیز ذکر کنند که پس از مصلوبیت بر حواریین خود ظاهر شد و آنها را تعلیمات می‌داد که معلوم می‌شود حقیقت آن بزرگواران نمرده و نخواهد مرد - بل رفعة الله الیه - .

این قسمت را نیز مشروحاً برای مترو ترجمه نمودند، سپس نگارنده حسب الامر در تعقیب بیانات ایشان گفتم: یک نکته مهم دیگر که علاقه آن حضرت را به ترک دنیا می‌رساند، آن است که طبیعی است اگر انسان درد ناگهانی بر او عارض شود یا ضربه و صدمه‌ای بغتتاً به او برسد، بالطبع فریاد و ناله می‌کند، چون درد او را متأثر ساخته و ناله او بی اختیار است، ولی علی (ع) به محض آنکه شمشیر ابن ملجم بر فرقش فرود آمد و استخوان را شکسته و به پرده مغز رسید و زهر سرایت کرد، طبیعت او برعکس مانند کسی که یک مرتبه از یک ناراحتی سختی خلاص شده و درد شدید و اضطراب زیادی از او برطرف شود که بی اختیار می‌گوید راحت شدم، آن حضرت نیز به محض آنکه شمشیر کار خود را کرد، نفسی به راحتی کشیده و فرمود: به خدای کعبه سوگند، راحت شدم! ولی در عین حال به قدری مراقب ظاهر بود که نگذاشت نماز دیگران قطع شود و فوری

به کسی که پهلوی حضرت ایستاده بود که طبق بیشتر اخبار و تواریخ فرزندان بزرگش حضرت حسن (ع) بود، امر فرمود که نماز را برای دیگران تمام کند.

در آن دو روز هم که برای عیادت بارعام داده بود، حقیقت علویّه بیشتر بروز کرد و بارها فرمود: پیرسید از من آنچه می‌خواهید، پیش از آنکه دسترسی به من نداشته باشید. آقای مصداقی آنچه گفته می‌شد، ترجمه می‌کردند و در مدّت مذاکره حال همه منقلب بود و گریه می‌کردند، مترو و پرستار دیگر هم از مشاهده آن حال خیلی متأثر و منقلب شده و اشک در چشمان آنها ظاهر شده و بعداً موقع حرکت گفت: من عقیده کامل دارم که این علی دارای روح قوی و مقتدر و از مقرب‌ترین اشخاص نزد خداوند است و من به شما در این مصیبت بزرگ که برای شما پیش آمده تسلیم می‌گویم و امیدوارم روح همین مرد بزرگ شفای ایشان را از خداوند بگیرد، ما از گفته او بیشتر منقلب شده و از حال فراست او تعجب کردیم و از او تشکر نمودیم.

عصر روز بیست و یکم طبق دعوت آقای وان‌نوتن کنسول هلند برای شرکت در جلسه صوفیان به خانقاه رفتیم.

ساعت شش و ربع بدان‌جا وارد شده و ابتدا آقای وان‌نوتن را ملاقات و از علت تشکیل جلسه سؤال نمودیم؟ گفتند: این جلسه هفتگی است که هر روز عصر دوشنبه تشکیل می‌شود، ولی در چندماه اخیر به واسطه آنکه من مبتلا به کسالت بوده‌ام، کمتر توفیق پیدا می‌شد.

آقای ابوالحسن مصداقی گفتند: اتفاقاً امروز برای ما روز خیلی مهم و روز سوگواری بزرگ مذهبی ماست، موضوع را سؤال کرد؟ گفتند: امروز روزی است که علی بن ابی‌طالب (ع) نخستین جانشین پیغمبر که افتخار همه صوفیه به پیروی آن حضرت است و حتی مرشد شما محمدعلیخان و عنایت‌خان به انتساب به او اقرار دارند و افتخار می‌کنند، در سحر موقعی که مشغول عبادت خداوند بود با ضرب شمشیر یکی از کسانی که مورد نوازش‌های بزرگوارانه آن حضرت بود از پا درآمد و پس از دو روز مثل دیشب از دنیا رفت. نگارنده در تعقیب آن گفتم: کمال بزرگواری او به قدری بود که با سلطنت مطلقه که

داشت چندین بار به قاتل خود خبر داد که تو قاتل من خواهی بود! و او به واسطه محبت زیادی که در آن موقع به حضرت داشت حاضر بود او را بکشند که دست به چنین عمل بزرگی نزنند و مدتی از خدمت دور شد که مبادا مرتکب چنین جنایتی شود و حتی در اواخر چندین بار خدمت حضرت عرض کردند که ابن ملجم قصد قتل تو را دارد و تقاضا کردند دستور قتل یا توقیف او را بدهد، فرمود: قصاص قبل از جنایت جایز نیست و هنوز مرتکب خلافی نشده تا مستوجب حبس باشد و قبول نفرمود.

آقای وانوتن از شنیدن موضوع مایل شد بیشتر در این باب تحقیق کند و آقای مصداقی شرح دیگری برای او گفتند و اظهار کردند که ما هم به این نظر امروز اشتیاق داشتیم که در مجلس شما که به نام خدا و برای یاد خداوند است حاضر شویم که به یاد آن حضرت بوده و متوسل به او و سایر اولیای خدا باشیم.

او نیز در این باب به ما و عموم صوفیة اسلام تسلیت گفت، سپس آقای محمدعلیخان آمدند و ما با ایشان احوالپرسی کرده، آن‌گاه ساعت شش و نیم به سالن مخصوص خانقاه رفتیم و آقای محمدعلیخان با لباس رسمی ابریشمی زردرنگ خیلی گشاد که تمام بدن را گرفته بود، وارد شده و در صندلی روبه‌روی حاضرین نشستند و ایشان و عموم حاضرین بدون تکلم نشسته بودند و به مراقبه اشتغال داشتند و ساکت بودند و ساعت هفت و پنج دقیقه پس از سی و پنج دقیقه سکوت آقای محمدعلیخان حرکت کرده و به اتاق دیگر رفتند و مجلس آنها که تمام با سکوت بود خاتمه یافت و ما بعداً در اتاق دیگر با آقای محمدعلیخان نشسته موضوع را به ایشان تذکر دادیم. ایشان هم از تاریخ غفلت داشته و از اینکه غفلت داشتند اظهار تأسف نمودند و اظهار امتنان کردند که ما تذکر دادیم و گفتند: پس حسن اتفاق بوده که امروز من خودم هم در مجلس حاضر شده‌ام، چون کمتر می‌توانم در مجالس حاضر شوم و امروز همان روحانیت علی (ع) که افتخار همه ماها بدو و انتساب ما به اوست، مرا وادار به آمدن نمود؛ من به شما و همه صوفیه این مصیبت بزرگ را تسلیت می‌گویم، سپس ما با ایشان خداحافظی نموده، بیرون آمدیم.

صبح روز سه‌شنبه بیست و دوم رمضان دکتر پریه یک نفر دکتر

## دنباله

دیگر را به نام دلاسانتا<sup>۱</sup> که آدرس او این است<sup>۲</sup> و متخصص در

## وقایع روز

امراض جهاز دوران دم و تجزیه خون بود و تز خود را در این

باب نوشته و بهترین پزشک متخصص در این قسمت بود، برای مشاوره و عیادت از حضرت والد آورد و او نیز مقداری خون گرفته و دکتر پریه تمام معالجات و دستورات خود را برای او شرح داد و صبح روز چهارشنبه نیز با هم آمدند و او همان دستورات دکتر پریه را تأیید کرد و فقط بعض داروها را زیادتر نمود و قرار شد مجدداً صبح جمعه برای تجزیه مجدداً خون بیاید و عصر روز جمعه نتیجه را به دکتر پریه اطلاع دهد و دستور جدیدی بدهد، روز جمعه طبق وعده خود در ساعت هشت صبح آمد و مقداری خون برای تجزیه گرفت و پا را دید و دستوراتی داد و عصر هم نتیجه تجزیه را که رضایت بخش بود، به دکتر پریه اطلاع داد و دستورات را قدری تغییر داد، روز یکشنبه هم مجدداً برای معاینه آمد. شب جمعه ساعت ده و نیم آقای دکتر آزاده از پاریس مراجعت نمودند.

روز پنجشنبه بیست و هفتم مه مطابق بیست و چهارم رمضان و

## معراج حضرت

ششم خرداد روز معراج حضرت مسیح(ع)<sup>۳</sup> بود که تمام

## مسیح(ع)

ممالک مسیحی تعطیل داشته و آن را جشن گرفته بودند، روز

معراج حضرت مسیح(ع) به عقیده مسیحیان چهلمین روز قیام حضرت بوده، یعنی روز مصلوبیت آن حضرت جمعه مقدس و روز یکشنبه آن روز قیام حضرت و ظهور بر حواریین (عید پاک) بود که آن حضرت چهل روز در میان آنها بود و تعلیمات می داد و راهنمایی می کرد و پطرس را مأمور دعوت نمود و فرمود: گله‌های مرا خوب چوپانی کن و در روز چهلم به آسمان بالا رفت و پس از ده روز یعنی پنجاه روز که از قیام مسیح(ع) گذشت جبریل به پطرس و حواریین نازل شد، از این رو روز چهلم را به نام معراج مسیح(ع) و روز پنجاهم را که روز نزول جبریل است و اتفاقاً با یکی از اعیاد یهود که

1. Dr. Della Santa.

2. Rue Emile yuny.

3. Ascension.

عید نزول الواح بر موسی (ع) است هم تطبیق می‌کند و آن را پنجاهم<sup>۱</sup> می‌گویند، جشن می‌گیرند.

ولی تاریخ این دو سه روز در هر سال تغییر می‌کند، زیرا همان‌طور که در سابق مشروحاً ذکر کردیم، مصلوب شدن مسیح (ع) در روز جمعه نیمه ماه قمری که ماه تقریباً بدر کامل بود، در ماه اول بهار واقع شد و روز یکشنبه آن حضرت زنده شد و پس از چهل روز که مصادف با پنجشنبه می‌شود، معراج واقع شد و مسیحیان بعداً نظر به ماه شمسی آن نداشته و همان روز و ماه قمری را در نظر گرفتند؛ ولی اختلافی که واقع شد این بود یهودیانی که به دین مسیح (ع) گراییده بودند معتقد بودند که باید روز نیمه ماه قمری را در ماه اول بهار گرفت، خواه جمعه باشد یا غیر آن، ولی سایر مسیحیان عقیده داشتند که باید در ماه اول بهار جمعه‌ای را که نزدیک‌تر به بدر کامل می‌باشد، هرچند روز چهاردهم و پانزدهم نباشد، روز مصلوبیت قرار داد که جمعه مقدس محفوظ باشد و امروز عمل تمام ممالک اروپا طبق نظریه اخیر است و جمعه را حفظ کرده‌اند، روی این نظر است که در هر سال اختلاف پیدا می‌کند و ممکن است از اول فروردین تا چند روز از اردیبهشت (۲۲ مارس تا ۲۵ آوریل) در سال‌ها اختلاف پیدا کند، بنابراین نسبت به ماه‌های قمری نیز مختلف می‌شود و مدت‌ها بین ممالک مسیحی مذاکراتی در جریان بود که تاریخ آن را تثبیت کنند، ولی توافق نظری در این باب حاصل نشد، از این رو در هر سال به همان ترتیب عمل می‌شود و روز آن بین ممالک مسیحی اختلافی واقع نمی‌شود و اتفاق نظر دارند.

روی نظریه بالا در این سال روز پنجشنبه بیست و هفتم مه مطابق ششم خرداد و بیست و چهارم رمضان روز معراج مسیح (ع) بود و همه جا تعطیل داشته و مردم جشن گرفته بودند و در کلیسیاها هم مراسم دعا بیش از روزهای یکشنبه معمول بود و لومونیه کشیش بیمارستان که عصر روز پنجشنبه برای عیادت آمد، درباره تعطیل و دعا مذاکره

1. Pentecôte.



کرد از جمله گفت: ما در این اوقات که کنفرانس ژنو مشغول فعالیت است، در همه کلیسیاها عموماً دعا می‌کنیم که صلح برقرار شود و مخصوصاً پاپ دستور داده است که در همه کلیسیاها تمام روزهای دعا برای صلح دعا شود، حتی روی یکشنبه گذشته (بیستم رمضان) دستور داده شده بود که کودکان نیز برای دعای صلح شرکت کنند و از خداوند بخواهند که صلح و آرامش ایجاد شود و امروز هم که روز معراج مسیح (ع) است ما در کلیسیاها برای صلح دعا می‌کردیم.

در مورد معراج مسیح (ع) بین مسلمین و مسیحیان اختلاف است و در میان خود مسیحیان هم عقاید مختلفی وجود دارد، مسلمین مطابق آیه شریفه قرآن مجید معتقدند که دست بشر به عیسی (ع) نرسیده و او را به دار نزدند، بلکه خداوند او را به سوی خود برد، بنابراین روز معراج و مصلوبیت (که آنها آن طور گمان بردند) یکی بوده و فاصله در بین نبوده، ولی حقیقت روحانیت او بر حواریین ظاهر شده و دستورات می‌داد و راهنمایی‌های لازمه می‌فرمود و پس از چندی به حواریین فرمود که من دیگر پیش پدر آسمانی می‌روم و بر نمی‌گردم، مگر موقعی که هیچ خانه‌ای در زمین نباشد مگر آنکه انجیل من در آن خانه وجود داشته باشد، که به عقیده ما نیز مقدمه ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه نزول و ظهور حضرت عیسی (ع) است، سپس آن حضرت به آسمان عروج کرد و پطرس جانشین او گردید، یعنی در آن موقع وجهه عیسویت در لباس پطرس جلوه‌گر شد و هر که می‌خواست به عیسی (ع) برسد، بایستی پیروی پطرس را نماید و پس از پطرس جانشین او این سمت را داشت و این رشته انقطاع نمی‌یابد.

در قضیه شهادت حضرت امیر (ع) هم همان شب که حضرت از دنیا رفت و جنازه او را برای دفن می‌بردند، روحانیت آن حضرت بر فرزندان خود جلوه‌گر شده و او را سوار بر اسبی دیدند که رو بدان‌ها می‌آید، ولی بعد از آن شب روحانیت آن حضرت در حضرت حسن (ع) جلوه‌گر بود و علی را در صورت حسن می‌دیدند، هر چند که روحانیت آن بزرگوار همیشه زنده است و ممکن است برای کسانی که دارای قلب صافی و روح بی‌آلایش و توجه کامل باشند، جلوه‌گر شود؛ ولی غالباً به صورت امام و راهنمای زنده

جلوه می‌کند.

روز دوشنبه بیست و هشتم رمضان (۳/۱۰) مجدداً دلاسانتا  
 حالات  
 برای عیادت ایشان آمد و باز خون گرفت و از تجزیه خون  
 چند روزه  
 این طور معلوم شد که گلبول‌های قرمز خون زیاد نشده و با  
 تقویت‌ها و دستوراتی که عمل شده باز هم خیلی کم است و به اندازه روزهای قبل است و  
 از طرفی زیاد شدن مقدار آن را لازم دانست، از این رو با دکتر پریه مذاکره نمود که اولاً  
 برای جریان یافتن خون در پا و تحریک اعصاب خفته ماساژ (مالش) به طریقه علمی  
 لازم است و به یک نفر که متخصص در این قسمت است و از نظر علمی اطلاعات کافی  
 دارد و در این باب تجربیات هم نموده است و به همین قسمت معروف است<sup>۱</sup> اطلاع دهد  
 که بیاید و ثانیاً تزریق خون<sup>۲</sup> نیز لازم است تا جبران کمبود گلبول‌های قرمز بشود، ثالثاً هر  
 روز برای امتحان باید خون تجزیه شود، دکتر پریه در این قسمت خون با ایشان و ما  
 مذاکره نمود، ولی ما به واسطه تشنجی که در دفعه پیش عارض شده بود، راضی بدان نشده  
 و او جداً اصرار داشت و بالاخره گفت شما نمی‌دانید که فعلاً لازم است و من تضمین  
 می‌کنم که در این دفعه آن حالت پیدا نشود، چون آن موقع رگ ظاهر نبود و برای  
 پیدا کردن آن خیلی به زحمت افتادیم و ایشان خسته شدند؛ ولی در این دفعه رگ پیدا است  
 و هیچ اشکال ندارد و قطعاً باید این کار انجام شود، لذا ایشان راضی شدند، ولی چون آخر  
 ماه بود و عید فطر هم در پیش بود، قرار شد روز بعد از عید فطر این عمل انجام بشود، برای  
 تجزیه هر روزه خون هم چون باعث ناراحتی و دفع خون زیاد است، راضی نشدند و  
 بالاخره قرار شد یک روز در میان خون را برای تجزیه بگیرند و روز چهارشنبه آخر ماه  
 ماساژ دهنده که پیرمردی خنده‌رو به نام فرانسیس بن<sup>۳</sup> بود آمد و آدرس او این است؛<sup>۴</sup> در  
 ساعت ده و نیم پا را باز کرد و بعضی قسمت‌ها را با انگشت دست زد و با ترتیب  
 مخصوص انگشتان را تک تک روی پا می‌گذاشت و تا پهلو که ورم داشت می‌برد و گاه

1. Masseur.

2. Transfusion.

3. Francis Bain.

4. 6 AV. Léon Gand Florissant Cénéve.

هم کف دست را می گذاشت و عملی که می کرد تاکنون ندیده بودیم و ظاهراً مالش نبود و فقط انگشتان را روی بدن می گذاشت، فقط گاهی کف دست را می گذاشت، ولی به طوری که می فرمودند اثر آن و راحتی که در بدن ایجاد می شد، محسوس بود و حتی عدّه قرعات نبض نیز کمتر شده و آرامش آن بعداً بیشتر گردید، آقای مصداقی از او سؤال کردند که این عمل را از کجا یاد گرفته ای؟ جواب داد: در پاریس تحصیل نموده ام و پیدایش این توسط ابن سینا شیخ ابوعلی بوده که به ماساژ اهمیت زیادی داده و طرز عمل آن را که مؤثر باشد کشف و دستور داده و بعداً در جنگ های صلیبی ما از مسلمین آن را تعلیم گرفتیم و آن را بسط و توسعه دادیم، به طوری که امروز در پاریس دوره تحصیلی آن چند سال است و بعداً هم گواهی نامه می دهند و یک ربع ساعت مشغول بود، بعداً گفت چون روز اول است ممکن است خسته شوند و روز بعد هم که روز عید فطر و پنجشنبه بود در ساعت ده و نیم آمد و شروع به ماساژ کرد و در حدود ۲۵ دقیقه مشغول بود و در بین به آقای مصداقی گفت من دیروز موقعی که بدن ایشان را ماساژ می دادم احساس ارتعاش و ضمناً علاقه ای در خود نمودم و امروز بیشتر احساس می کنم، آیا ممکن است شما ایشان را به من معرفی کنید؟ آقای مصداقی گفته بودند: ایشان از پیشوایان و روحانیین بزرگ اسلام و پیشوای صوفیه اسلام می باشند، او از شنیدن این قسمت بیشتر اظهار علاقه نموده، گفت من مدّت هاست علاقه به تصوّف و مکتب آن دارم، اگر اجازه می فرمایند، سؤالاتی بکنم؟ ایشان فرمودند فعلاً چون عدّه ای در اتاق دیگر منتظرند که به مناسبت عید فطر به ملاقات آمده اند، برای آینده بگذارید؛ سپس او اجازه خواست که دست ایشان را ببوسد، آن گاه دست ایشان را بوسیده، خدا حافظی نمود.

ماه مبارک رمضان حضرت ایشان به واسطه کسالت و تب و  
**عید فطر** ضعف زیاد نتوانستند روزه بگیرند و این نخستین ماه رضائی بود که ایشان روزه نگرفتند، ما نیز در روزهای اول چون به لوزان رفته و مراجعت نمودیم و طبق اظهار صریح دکتر پریه توقّف خود را بیش از ده روز گمان نمی کردیم، لذا قصد نکردیم و تا مدّتی به امروز و فردا و انتظار گذشت، از

طرفی گرفتار پرستاری ایشان بودیم و وضعیت افطار و سحر هم در بیمارستان میسر نبود، چون به اختیار ما نبود، لذا حضرت ایشان اجازه نفرمودند که قصد کنیم و در بین هم چند مسافرت مختصر کردیم، از این نظرها با علاقه زیادی که به روزه گرفتن داشتیم، برای ما توفیق این عبادت حاصل نشد و برای نگارنده هم این اولین بار بود که ماه رمضان را نتوانستم روزه بگیریم و تصمیم گرفته شد که در آینده اگر حیاتی باشد، قرض آن ادا شود.<sup>۱</sup>

ماه رمضان در ایران سی روز بود، ولی به طوری که بعداً شنیدیم در پاریس بیست و نه روز بوده و روز چهارشنبه را عید گرفته بودند، ولی ما چون قبلاً اطلاع نداشتیم و از روی حساب تقاوبم و تعیین ساعت خروج الشعاع روز پنجشنبه را که در ایران عید بود، عید گرفتیم و از چند روز پیش آقای قنسول و بعضی از ایرانیان هم خواهش کرده بودند که برای تبریک عید خدمت ایشان برسند و ایشان اجازه فرموده بودند، ما هم روز پیش به پرستاران بیمارستان تذکر داده بودیم که فردا عید مذهبی ماست و بعض دواستان خواهند آمد و چون ما با آنان خیلی محبت می کردیم، آنها هم خیلی اظهار محبت به ما و ابراز علاقه می کردند، لذا وقتی مسبوق شدند که ما عید داریم سه دسته گل خیلی ظریف و زیبا تهیه دیده و هر کدام را در یک گلدان بلور جای داده بودند که یکی از آنها گل های رنگ طلایی زیبایی در اطراف داشت، و در وسط گل ها پرچم ایران و سوئیس بود به نام حضرت ایشان و یک گلدان که در وسط آن دو پرچم ایران و سوئیس بود به نام من و آقای دکتر آزاده و در گلدان سوم سه پرچم ایران و سوئیس بود به نام آقایان حسینعلی و ابوالحسن مصداقی و حاج ملک صالحی به عنوان تبریک توسط مترو آورده و کارتی هم که این عبارات نوشته شده بود، ضمیمه آن بود:

"En ce jour de Fête, le personnel du troisième étage prie son eminence et son cher entourage d'agrèer ses vœux respectueux. il implore de Dieu pour

۱. بحمدالله در زمستان بعد از آن توفیق ادای قرض روزه حاصل شد.

chacun, les meilleurs bénédictions."

ترجمه آن این است: «کارمندان طبقه سوم بیمارستان در این روز عید از آن روحانی بزرگ و ملازمین ایشان درخواست دارند که تبریکات و احترامات آنان را بپذیرید و از خداوند درخواست دارند که به همه خیر و برکت عنایت فرماید.»

صبح روز عید حضرت ایشان با آنکه به تهران و گناباد مرقوم و دستور داده بودند که فطریه را مانند سال‌های گذشته بپردازند، در خود ژنو هم دستور فرمودند که فطریه سه نفری خودشان و من و آقای دکتر آزاده را در پاکت جداگانه گذاشته و به عنوان امانت ضبط شود تا بعداً به مستحق آن داده شود، چون طبق دستور اسلام باید فطریه پس از رؤیت هلال و قبل از نماز عید جدا شود که به مستحق آن پرداخت گردد.

ساعت نه صبح عید دکتر ایران خانم تیمورتاش صبیئه مرحوم تیمورتاش نماینده مطبوعاتی دولت ایران در فرانسه برای زیارت ایشان به ژنو آمدند، ایشان ساعت یازده و نیم بعدازظهر از پاریس حرکت نموده و ساعت هشت و ربع وارد ایستگاه ژنو شده بودند. ساعت یازده و ربع آقای اتابکی کنسول ایران و آقای مقدم کارمند کنسولگری و آقای ناصر قشقایی که چند روزی بود، وارد ژنو شده بودند و آقای امیرعلائی پسر مرحوم علاءالدوله و آقای جواد مسعودی و چند نفر دیگر از ایرانیان برای عرض تبریک خدمت ایشان رسیدند.

ایشان قبلاً از اینکه در روز عید به عنوان تبریک یادآوری نموده‌اند، اظهار تشکر و امتنان از آقایان نموده، بعداً فرمودند در اسلام دو عید بزرگ برقرار شده، یکی عیدفطر است و دیگری عید اضحی، در عیدفطر مسلمین باید جشن بگیرند که به انجام یک عبادت بزرگ و یک فریضة مذهبی که روزه است، موفق شده‌اند و حتی کسانی هم که به واسطه موانع و عذرهای مشروع نتوانسته‌اند، روزه بگیرند باز باید جشن بگیرند که برادران اسلامی آنان توفیق بجا آوردن این فریضة بزرگ را یافته‌اند که نهایت اهمیت دادن به اتحاد و یگانگی مسلمین را و اینکه باید هرکس به فکر دیگران بوده و در شادی آنان شاد و در غم آنان غمناک باشد، می‌رساند و این موضوع در عید اضحی واضح‌تر

است؛ زیرا در عید اضحی مسلمانان در هر جا باید جشن بگیرند برای آنکه برادران اسلامی آنها از نقاط مختلفه دنیا که اصلاً بیشتر آنها را ندیده و شاید هیچ وقت دیگر هم نبینند، در مکه معظمه موفق به انجام اعمال حج و طواف کعبه شده و این فریضه بسیار بزرگ مذهبی را بجا آورده‌اند و همه مسلمانان دنیا به شکرانه آن باید جشن بگیرند و خود را در ثواب حج هم شریک نمایند که دلالت دارد بر اینکه مسلمانان نسبت به یکدیگر باید طوری باشند که در شادی و غم هم شریک باشند و هرکسی به فکر دیگران باشد و حس تعاون و کمک و معاضدت در همه آنها وجود داشته باشد و با همدیگر متحد باشند که گفته شده:

تو کز محنت دیگران بی غمی      نشاید که نامت نهند آدمی<sup>۱</sup>

همین اتحاد و اتفاق کلمه و علاقه به احکام دینان در صدر اسلام سبب شد که مسلمانان در همه جنگ‌ها فاتح شده و فتوحات خود را برق آسا توسعه دهند و از موقعی که روح اتحاد و تعظیم شعائر در میان ما کم شد و اختلاف و بی‌قیدی جایگزین آن گردید، رو به ضعف و زبونی نهادیم تا به وضع اسفناک امروزی دچار شدیم، باید در هر جا هستیم بکوشیم شعائر اسلامی را مقدس شمرده و حفظ کنیم و با یکدیگر ارتباط و اتحاد داشته و از حال هم باخبر باشیم.

سپس فرمودند: من قبلاً فکر می‌کردم و میل داشتم که اگر تا روز عید کسالتم رفع شود به قنسولگری که محل رسمی برای ایرانیان و درحقیقت خانه همه ایرانیان است، نزد آقای قنسول بیایم و قبلاً هم از ایشان خواهش کنم که از همه آقایان ایرانیان مسلم برای آن روز دعوت کنند که برای ملاقات همدیگر و تبریک در آنجا مجتمع شوند، ولی به واسطه طولانی شدن کسالت و ورم پا که مانع حرکت است موفقیت حاصل نشد و اکنون هم که آقایان به نام تبریک اظهار محبت کرده‌اند، تشکر می‌کنم، آن‌گاه به عنوان تذکر، بلکه اعتراض به آقای کنسول فرمودند حق این است که قنسولگری‌های ایران در

۱. گلستان، باب اول.

همه‌جای دنیا بیشتر از این به فکر ملیت و دیانت بوده و شعایر ملی و مذهبی را که در حقیقت برای ما با یکدیگر آمیخته شده بهتر مراعات نمایند، مثلاً در سوگواری‌ها و جشن‌های مذهبی از ایرانیان دعوت شود که در کنسولگری به‌عنوان تذکر جمع شوند و به‌وسیله آگهی مندرج در روزنامه‌ها آنها را توجه دهند تا هم خودشان از آنها آگاه شوند، هم دیگران از توجه آنها به حفظ مقدّسات خود آگاه گردند و البته بر اثر این امور در آنها نیز حس احترام نسبت به ایرانیان بیشتر می‌شود و تقیّد آنها را به وظایف خود ملتفت می‌شوند، چون به‌طور کلی هر ملّتی که مقیّد به حفظ نوامیس ملی و مذهبی خود باشد، نزد سایر ملل به داشتن روح نظم و انضباط و عصبیت معروف و مورد احترام آنها می‌باشد.

سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌ها بیش از این باید مراقب امور مذهبی و ملی باشند، مثلاً در روز بیست و یکم رمضان که روز عزای بزرگ مذهبی ماست، بسیاری از ایرانیان اینجا، بلکه قریب به اتفاق توجه به این موضوع مهم نداشته و شاید تصادفاً در همان اوقات جشن‌هایی هم داشته باشند و این ایراد متوجه نمایندگان سیاسی ماست که چرا قبلاً آنها را متوجه نکنند، اگر آنها اظهار علاقه به این امور نمایند بالطبع در سایر ایرانیان نیز مؤثر واقع شده و از آنها پیروی می‌نمایند.

وظیفه نمایندگان‌های سیاسی ایران تنها دادن گذرنامه و روادید و امثال آنها نیست، بلکه آنها در حقیقت هم نماینده دولت و هم ملّت، بلکه نماینده روحانیت هم هستند، چون از طرف روحانیت اسلامی متأسفانه نماینده در هیچ مملکتی نیست و بالطبع وظایف آنها به دوش نمایندگان سیاسی است که به هر طریق می‌دانند دیانت و ملیت خود را به دیگران معرفی کنند، چنان‌که نمایندگان‌های سایر دول در همه جا این توجه را دارند و اعیاد مذهبی خود را رسماً جشن گرفته و در جراید آگهی می‌کنند تا همه متوجه گردند. متأسفانه مسلمین مخصوصاً ایرانیان بدین امور کمتر توجه داشته و هیچ‌کدام از ماها به وظایف خود آن‌طور که باید و شاید رفتار نمی‌کنیم و انحطاط اخلاقی ما نیز ناشی از همین امر است.

آنگاه از آقای اتابکی کنسول ایران از اینکه قدری تندتر و بی‌پرده مطالبی را بیان

فرمودند، عذرخواهی کرده فرمودند چون ناشی از احساسات مذهبی بود نتوانستم خودداری کنم، ایشان هم مطالب را تصدیق نموده و از این تذکرات و از اظهار لطف ایشان تشکر نمودند و مذاکرات شخصی دیگر نیز به میان آمد و ساعت دوازده خداحافظی نمودند، حرکت کردند.

قبل از ظهر آقای گلدینگ از محلّ جمعیت تسلیحات اخلاقی تلفن نموده و ابتدا خدمت ایشان سلام و تبریک عرض نموده و بعداً خواهش کرد که ایام نقاهت را برای استراحت به محلّ جمعیت در کو تشریف ببرند و سپس خواهش کردند که نگارنده و آقای مصداقی که قبلاً به محلّ جمعیت رفته بودیم برای روز جمعه (فردای عید) که کنفرانس تشکیل می شود برویم و در کنفرانس عمومی شرکت کنیم و گفت اتومبیل خود جمعیت هم برای ساعت پنج بعد از ظهر خواهد آمد که ما را ببرد.

ولی چون روز جمعه بنا بود عمل انتقال خون<sup>۱</sup> انجام شود و دفعه پیش حالت ناراحتی و شوک در ایشان ایجاد شد، از این رو ما ناراحت بودیم و نگارنده مایل نبودم، خود حضرت ایشان هم از نظر اینکه کنفرانس عمومی و شاید بسیاری از رجال و سیاسیون جهان در آنجا مجتمع باشند، رفتن نگارنده را مقتضی ندانستند، لذا از رفتن خودم به عنوان آنکه از بابت کسالت ایشان و عمل انتقال خون ناراحت هستم، عذر خواستم و بنا شد آقای ابوالحسن مصداقی و آقای حاج ملک صالحی بروند و در تلفن همین طور مذاکره شد، بعداً تلفن کردند که به جای ساعت پنج بعد از ظهر آن روز ساعت هشت و نیم فردا (صبح جمعه) اتومبیل برای بردن آقایان خواهد آمد، عصر آن روز هم آقای گلدینگ یک دسته گل با کارت تبریک به این مضمون خدمت ایشان فرستاد:

«حضرت السید صالح علیشاه عیدکم مبارک والصحة طيبة.

Mr. Saleh Ali Shah

Avec les meilleurs sentiments pour la santé de votre reverence en



espérant de vous accueillir bientôt chez nous à Caux sur Montreux.

Francis Goulding Hary Almond.

یعنی؛ «جناب آقای صالح علیشاه با تقدیم بهترین احساسات خود برای سلامتی آن جناب امیدواریم که به زودی ما را مفتخر فرموده و از شما در کُوبالای مونتر و پذیرایی کنیم.

امضا، فرانسیس گلدینگ هاری الموند.»

ساعت یک بعد از ظهر آقای حاج سیدعلی روح الامین که در هر هفته دو بار با تلفن از تهران احوالپرسی می نمودند، تلفن کرده و از طرف خود و برادران تهران حضورشان تبریک عرض کردند.

روز جمعه هم تلگراف آقای حسام الدین نصیری رئیس شرکت بیمه مشهد که از طرف خود و فقرای مشهد حضورشان تبریک عرض کرده بودند رسید و نگارنده جواب دادم، بسیاری از دوستان هم به وسیله پست تبریک نوشته بودند.

روز جمعه ساعت نه صبح عمل انتقال خون بحمدالله بدون

دنباله

احساس ناراحتی در ایشان انجام شد و ۴۵۰ گرم خون تزریق

جریان روز

نمودند، ساعت هشت و نیم آن روز طبق دعوت قبلی که از

نگارنده شده بود، عذر خواسته بودم، آقایان ابوالحسن مصداقی و حاج ملک صالحی با اتومبیل جمعیت تسلیحات اخلاقی به طرف مونتر و کُوب حرکت و نزدیک ساعت یازده بدان جا رسیده بودند.

جمعیت زیادی متجاوز از هزار نفر برای شرکت در کنفرانس از ممالک مختلفه دنیا

در آنجا جمع شده و طبق نوشته روزنامه لاسویس ژنو یکی از وزرای آلمان و رئیس کمیسیون خارجه سنای امریکا و عده زیادی از نمایندگان مجلس امریکا و انگلیس و جمع دیگر از رجال بزرگ دنیا در آنجا حاضر شده و خود بوخمن نیز در آنجا بوده و آن روز که روز تولد بوخمن بود، همه نمایندگان بدو تبریک گفته بودند و ابتدای شروع به کنفرانس ساعت یازده صبح جمعه بوده و هر کدام که نطق می کردند، ابتدا به بوخمن

تبریک گفته و بعداً راجع به اهمیت مرام جمعیت و لزوم اشاعه آن سخنرانی نموده و فواید آن را ذکر می‌کردند.

از جمله کسانی که برای کنفرانس بدان جا آمده بودند، آقای حاج مجتهد نیشابوری و فرزند ایشان از ایران آمده و در آنجا پیامی از طرف پادشاه ایران به جمعیت درباره طرفداری از آن مرام و تحسین آن ابلاغ نموده بودند.

به طوری که آقایان مصداقی و حاج ملک صالحی نقل می‌کردند روح صفا و صمیمیت در محیط جمعیت کاملاً برقرار بود و همه با یکدیگر به تساوی و برادری رفتار نموده و در خدمات آنجا شرکت می‌کردند و حتی طبخ غذا و آوردن آن و ظرفشویی و تمام این قبیل کارها را خود آنها با افتخار انجام می‌دادند، موضوع دیگری که اهمیت دارد، آن است که استعمال مشروبات الکلی و دخانیات در آنجا کاملاً ممنوع است و کسانی که می‌خواستند سیگار بکشند باید از عمارت خارج شده و در باغ زیر درختان بکشند، میزهای غذا هم متعدد و هر روز صندلی هر شخص را معین نموده، نمره صندلی را به او می‌دادند و هر دفعه با دفعه پیش اختلاف داشت تا همه افراد و اعضای جمعیت بتوانند با یکدیگر آشنا شوند، برای پرداخت وجه هم به هیچ‌کس اظهاری نمی‌شد و هرکس چیزی پرداخت و هرچه پرداخت خواه کم یا زیاد می‌پذیرند، کسی هم که چیزی ندارد، اظهاری به او نمی‌شود، به اضافه دفتر و حساب معینی ندارد، بلکه صندوقی دارد که هرکس هرچه پرداخت، ولو خیلی کم باشد خجالت نکشد و در آن صندوق یا به متصدی موقتی دفتر بدهد بدون آنکه نام خود را اظهار کند و در مقابل کارتی برای تعیین اتاق به او داده می‌شود، ولی مقداری که پرداخته به نام او در دفتر نوشته نیست.

روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه هم در مملکت سوئیس به مناسبت عید پنجاهم که قبلاً ذکر کردیم، همه جا تعطیل بود و جشن‌هایی می‌گرفتند، از جمله روز شنبه و یکشنبه در مونتر و به طوری که آقای مصداقی اظهار می‌کردند جشن گل مفصل منعقد شده و از طرف شهردار مونتر و از بوخمن و جمعیت تسلیحات اخلاقی برای شرکت در جشن گل دعوت شده و نمایندگان با قطار مخصوص که کل کرایه رفت و آمد آن را بوخمن داده بود، به

مونثرو آمدند و از ساعت یک بعدازظهر در صندلی‌هایی که کنار خیابان برای آقایان گذاشته شده بودند نشستند و ابتدا کاروان مفصلی که دارای اشکال حیوانات مختلفه و وسایط نقلیه متعددی که تماماً روی آنها راگل پوشانیده بودند و دسته‌های متعددی خوانندگی و نوازندگی می‌کردند، عبور کردند؛ بعداً هم نمایشات دیگر و بعد هم کاغذهای ریز الوان که آنها را در پاکت‌های مخصوص گذاشته و برای آن روز می‌فروختند و بر سر و روی یکدیگر پاشیده و به تفریح و تفریح مشغول بودند.

ساعت پنج بعدازظهر آقایان به کوه مراجعت نموده و در حدود ساعت نه در آنجا با آقای گلدینگ و رفقای ایشان خداحافظی کرده و ساعت یازده شب یکشنبه به ژنو مراجعت و به بیمارستان آمدند.

روز دوشنبه ساعت ده صبح برای دیدن موزه صنعتی و تاریخی ژنو که در کنار شهر قدیم واقع است رفتیم، این موزه که نام آن "موزه هنر و تاریخ" می‌باشد، از ساعت ده تا دوازده و از دو بعدازظهر تا پنج باز است.

در طبقه اولی طرف دست راست دالان وسیع و اتاق‌های خیلی زیادی است که وسایل ابزار و اشیای زندگانی قرون قبل از میلاد و دوره توحش و قسمتی از اشیای سنگی که از عهد حجر در خرابه‌های سوئیس و بعضی دیگر از ممالک اروپا به دست آمده دیده می‌شود و در چند سالن دیگر اشیای و اثاثیه خانه از زمان رومان‌ها که بعضی آنها دارای نقاشی‌های خیلی عالی و ظریف می‌باشد و در سالن دیگر یک جسد مومیایی از یک زن در هزار سال قبل از میلاد و دو نمونه کشتی کوچک با مجسمه ملاحان و کارکنان آن از دو هزار سال قبل از میلاد موجود می‌باشد.

در اتاق دیگر که برای آن احترام خاصی قایل بودند، مجسمه‌های مختلف از حضرت عیسی (ع) و مصلوبیت او و از مریم و نقاشی‌ها و مجسمه‌های مذهبی مشاهده می‌گردید.

و در دو اتاق پهلوی آن دفتر و مبل و اثاثیه مربوط به لویی ۱۴ و لویی ۱۶ و ساعت‌های مختلف دربار فرانسه و مجسمه‌ها و بعضی قسمت‌های مربوط به آن دوره دیده می‌شد.

در سالن‌های دست چپ یک سالن آن مجسمه‌های سنگی مختلف از قرون مختلفه قبل از میلاد و عصر رومان‌ها و در اتاق متصل بدان لوازم و اشیای جنگی از دوره قدیم و قرون وسطی، از قبیل تیر و کمان‌های مختلف و شمشیرهای زیاد متفاوت و نیزه و سپر و خود و زره‌های مختلف و همچنین اقسام مختلفه تیر و کمان که دوره تکامل آن را می‌رساند و بعداً پیدایش تفنگ و اقسام مختلفه آن تا پیدایش آخرین سیستم هر یک از آنها را نشان می‌دهد و همین‌طور توپ‌های متعدّد زیادی که هر کدام مربوط به یک دوره است و مراحل تکامل آن تا عصر کنونی و همچنین شکل و هیئت یک قلعه جنگی و ترتیب دست یافتن بر آن قلعه و مجسمه دیده‌بانانی که در بالای قلعه به محافظت آن اشتغال دارند، مشهود می‌گردد و همین‌طور اقسام آلات و ادوات جنگی و مجسمه‌های مختلف از سربازان و طرز حمله به دشمن و دفاع از آنها با خود و زره دیده می‌شود.

در طبقه بالا سالن‌های متعدّدی که تمام آنها دارای تابلوهای نقاشی بسیار نفیس و زیبا از قرون مختلفه و ممالک مختلفه از بهترین نقاشان که بیننده با اطلاع از دیدن آنها سیر نمی‌شود و یکی از سالن‌ها دارای تابلوها و نقاشی‌های مذهبی از قبیل تابلوی حضرت عیسی و مریم (ع) به اشکال مختلفه و تابلوهای مربوط به کلیسیاها و مانند آن می‌باشد.

در قسمت‌های زیرزمین و طبقه پایین نمونه اقسام مختلفه مصنوعات ژنو وجود دارد، از جمله اقسام خیلی زیاد ساعت‌های جیبی و دیواری در ادوار مختلفه از جمله ساعت‌های مربوط به قرون ۱۹ و ۱۸ تا ۱۶ که تاریخ یکی از آنها ۱۵۵۰ میلادی بود، همین‌طور پارچه‌های مختلف و میناکاری‌های زیاد و سایر صنعت‌های دستی وجود داشت و در اتاق دیگر چند نقشه مجسم و نمونه طبیعی شهر ژنو در تاریخ گذشته و کنونی از جمله نقشه برآمده ژنو در سال ۱۸۵۰ و تاریخ پیدایش کلیسیاهای مهم که در قرن ۱۱ و

۱۲ میلادی بوده و همچنین سایر بناهای تاریخی آن تعیین شده است. و همچنین درهای چوبی زیادی از قرون ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و مصنوعات دیگری مربوط به آن قرون مشاهده می‌گردد.

عصر روز دوشنبه ساعت سه و نیم آقای محمدعلیخان رئیس صوفیه ژنو با یکی از پیروان هلندی خود برای احوالپرسی و عیادت ایشان آمدند.

در آن چند روزه حضرت ایشان به واسطه ناراحتی از جهت پا و اینکه ورم قدری بیشتر شده بود، کسل بودند و صبح دوشنبه که دلّاسانتا مذاکره تزریق مجدد خون نموده بود، ایشان قدری متغیر شده؛ فرمودند به تزریق خون به هیچ وجه راضی نیستم و اگر در اینجا برای آنها معالجه مشکل است و ورم طولانی می‌شود تا من با هواپیما به تهران حرکت کنم، دکتر پریه اظهار کرد که با این ورم حرکت جایز نیست و دلّاسانتا هم از تزریق مجدد خون منصرف شد و عصر هم اظهار کرد که اخیراً برای شکستن سدّ خون و به جریان انداختن آن دارویی اختراع شده که در بهبودی و جریان خون خیلی مؤثر است و نام آن تریپسین<sup>۱</sup> است که فردا یا پس فردا با سرم فیزیولوژیکی مخلوط نموده و در رگ تزریق می‌کنم که داخل شود و اثر آن خیلی خوب است و قرص‌های دیگر به تدریج کم می‌شود، فقط قرص ترومکسان<sup>۲</sup> که آن نیز برای شکستن لخته خون است، ادامه می‌یابد. روز بعد دلّاسانتا آمد و دستور داد که سرم فیزیولوژیکی در رگ تزریق نمایند و گفت برای اینکه خون مهبیای پذیرایی آن شود، روز اول فقط همان سرم تزریق می‌شود و مدت آن یک ساعت و ده دقیقه طول کشید، روز بعد آمپول ۲۵۰ میلی‌گرم تریپسین در سرم گلوکز فیزیولوژیکی مخلوط نموده و آن را در رگ تزریق کرد و برای اینکه به تدریج داخل بدن شود، مدت آن را زیادتر قرار داد و همان مقدار روز قبل در ظرف دو ساعت داخل شد، روز سوم که پنجشنبه بود، مجدد تریپسین با همان مقدار مخلوط نموده و دو ساعت طول کشید و بحمدالله هیچ دفعه ناراحتی و شوکی عارض نشد.

1. Tripsine.

2. Tromexan.

عصر روز سه‌شنبه به بازدید آقای امیرعلائی و عصر چهارشنبه به بازدید آقای ناصر قشقایی و صبح روز جمعه ساعت یازده به بازدید آقای اتابکی رفتیم.

عصر روز شنبه ۳/۲۲ (۵۴/۶/۱۲) مستر گلدینگ نماینده جمعیت تسلیحات اخلاقی که در تهران نیز ملاقات کرده بود برای عیادت خدمت ایشان رسید و خواهش کرد، چند روزی برای استراحت به کوه مقرر جمعیت تشریف ببرند و ایشان به واسطه اینکه تاریخ خروج از بیمارستان معلوم نیست و از طرفی می‌خواستند گمنام در اروپا باشند؛ از این رو قول قطعی ندادند، بعداً او اظهار کرد که مقداری از دستورات پند صاب را برای رفقای خود ترجمه کرده و همه از آن بهره‌مند شدیم، ایشان فرمودند: دستورات ما جدید نیست، بلکه همان است که پیغمبر ما محمد بن عبدالله (ص) و جانشینان او و همچنین حضرت عیسی (ع) فرموده‌اند و اساس اصلاح اخلاق همان است که افراد در صدد عمل به دستورات انبیا بوده باشند.

نگارنده به آقای گلدینگ گفتم مرانامه جمعیت شما که بر چهار اصل بنا شده خوب بود، آن را پنج اصل قرار می‌دادید، یکی اصل واقعی که عبارت از خداشناسی باشد و چهار دیگر پس از آن اصل باشند، چون در مرانامه جمعیت شما نامی از این قسمت برده نشده، ایشان نیز این قسمت را تصدیق نموده گفتند: این اصل در حقیقت موجود می‌باشد، بلکه اصل همه است و در عمل هم همین قسمت رعایت می‌شود؛ ولی در مرانامه نامی از آن برده نشده است.

مذاکرات و سؤالات دیگری راجع به کسالت و مدت آن شد، سپس خداحافظی نموده، حرکت کرد.

عصر روز دوشنبه ۳/۲۴ مادام فریدی لهنر مرف<sup>۱</sup> که پیرزنی هفتاد و پنج ساله و از پیروان آقای محمدعلیخان بود، طبق تعیین قبلی خدمت ایشان رسید،<sup>۲</sup> دختر و داماد او مدیر

مادام  
فریدی

1. Mm. Fridi Lehner-Morf.

۲. به طوری که آقای دکتر حسین حافظی اطلاع دادند در اردیبهشت ۱۳۴۶ مطابق (محرّم ۱۳۸۷) بدرود

پانسیون بودند که آقای حسینعلی مصداقی در آنجا سکونت داشتند و بر اثر آشنایی با ایشان اشتیاق ملاقات برای او پیدا شد و چندین مرتبه از آقای مصداقی تقاضا نموده بود که برای ملاقات اجازه بگیرند و ایشان مسامحه نموده تا بالاخره حضورشان عرض کرد و برای ساعت پنج بعد از ظهر آن روز وقت تعیین شد و خانم نام برده که نزد محبوب خان جانشین عنایت خان به نام تصوّف ارتباط پیدا کرده و نام منیره را به او داده بودند، پس از عرض سلام و استفسار از حالات ایشان تقاضا کرد اجازه فرمایند سؤالاتی که دارد بنماید و ایشان اجازه فرمودند.

۱. ابتدا سؤال کرد که فرق طریقه شما با طریقه محمد علیخان چیست و آیا هر دو با هم ارتباط دارند یا

نه؟

ایشان فرمودند: سلاسل طریقت در اصل همه یکی بوده و به امیر المؤمنین علی (ع) جانشین پیغمبر ما محمد (ص) می رسد و سلسله ما موسوم به سلسله نعمت اللّٰهیه است و سلسله ایشان در اصل چشتیه بوده و به خواجه معین الدّین چشتی و اسلاف ایشان که اهل چشت بوده اند می رسد و هر یک از سلاسل که اتصال آن به امیر المؤمنین علی (ع) صحیح بوده و قطع نشده باشد درست و الا صحیح نیست، ولی به طور کلی هر کسی که دم از خدا زند و به خداوند دعوت کند، عمل او را از این حیث ممدوح می دانیم، چون نام خدا در همه جا محترم و همه انبیا و اولیا به بندگی او افتخار دارند.

۲. پرسید مراد از اتصال چیست؟

فرمودند: ما می گوئیم که دعوت به سوی خداوند و راهنمایی بندگان و رساندن احکام باید با اجازه استاد سابق باشد و تربیت و تکمیل نفس بدون اتصال و رسیدن نزد استاد میسر نیست، خواه در انبیا و خواه در اولیا چنان که در انجیل می نویسند که چون عیسی (ع) یحیای تعمیددهنده را دید به طرف او شتافت و از او درخواست تعمید<sup>۱</sup> نمود، یحیی (ع) فرمود: من لیاقت تعمید دادن تو را ندارم، زیرا من به آب عموداً تعمید می دهم و تو به

زندگانی نمود.

1. Bobtème.

روح القدس تعمید خواهی داد، عیسی (ع) گفت؛ اکنون من باید نزد تو تعمید بیابم و سپس تعمید گرفت و به دستور یحیی چهل روز در کوه<sup>۱</sup> ریاضت کشید و بعداً امتحان کننده او را امتحان نمود و چون از امتحان خالص درآمد، از طرف یحیی (ع) اجازه تعمید دادن گرفت و بعداً از طرف خداوند بدون واسطه بشر مأمور دعوت گردید و همان طور که در کارهای ظاهر احتیاج به استاد داریم، در تربیت و تصفیه روح به طریق اولی این احتیاج موجود است، از این رو ما مدعی هستیم که هر یک از بزرگان زمان که نماینده خدا و مأمور دعوت خلق بوده اند، برای بعد از خود یکی را تربیت کرده و جانشین قرار داده اند و چون لطف خدایی این طور مقتضی است که در همه ادوار افراد بشر دسترسی به راهنما داشته باشند، از این رو هیچ زمانی از راهنما خالی نبوده و هر سابقی برای خود جانشین تعیین نموده تا اتصال محفوظ باشد و از زمان آدم پدر بشر این رشته قطع نشده و به ابراهیم (ع) و بعداً به موسی (ع) و بعد از یحیی (ع) به عیسی (ع) رسید و آن حضرت پطرس را جانشین خود قرار داد و آن رشته اتصال داشت تا به پیغمبر ما محمد بن عبدالله (ص) و از او به جانشین او علی بن ابی طالب (ع) همین طور تا زمان دوازدهمین جانشین او که به عقیده ما امروز زنده است رسید و راهنمایان جزء هم در هر دوره اتصال به راهنمای کل داشته و کسانی که این اتصال در آنها محفوظ است، عملشان صحیح و دعوتشان بجا و گرنه خلاف و باطل است.

۳. پرسید: محمد علیخان را که از شما ملاقات کرد، چگونه شخصی دیدید؟

فرمودند: ایشان دو بار برای عیادت من آمدند و مذاکرات شخصی شد و احوالپرسی نمودند و ایشان را شخصی با اخلاق و مهربان و با عقیده دیدم، ولی مذاکرات دیگری نمودند.

۴. پرسید: آیا غیر مسلم هم از صاحبان مذاهب دیگر در سلاسل تصوف می پذیرند یا نه؟ (چون

محمد علیخان ورشته ایشان تقید به اسلام را شرط نمی دانستند و در مذهب آزاد می گذاشتند).

۱. این کوه که در کنار نهر اردن واقع شده، اکنون مورد تقدیس مسیحیان است.



به کارهای دنیوی مشغول بوده و از بیکاری گریزان بودند، چنانکه پطرس و سایر حواریین حضرت عیسی (ع) نیز هر یک به یکی از کارهای دنیوی از قبیل ماهی‌گیری و لباسشویی و غیر آن اشتغال داشتند و یکی از مزایای دیانت اسلام بر دیانت مسیح آن است که در دیانت اسلام رهبانیت و ترک دنیا ممنوع است و همه افراد به کارکردن مأمورند و بندگی خدا مخالف کار دنیا نیست، بلکه کمال آن است که جمع بین هر دو نموده؛ دل را به خدا دهند و به کار هم مشغول باشند.

#### ۶. پرسید تجلی و ظهور نور الهی در قلب چگونه است؟

فرمودند: شرح آن به زبان و قلم نمی‌آید، بلکه عیانی است و هرچه انسان به زبان شرح دهد حقیقت آن را نتوانسته است، بیان نماید، چنانکه اگر به کسی معنی شیرینی را کاملاً شرح دهند و تعریف و توصیف نمایند کاملاً مفهوم نمی‌شود و حتی اگر خود شیرینی را هم ببیند و به چشم مشاهده نماید تا آن را نچشد، لذت آن را درک نکرده است، موقعی به حقیقت شیرینی پی می‌برد که آن را بچشد و گرنه به شنیدن و دیدن به حقیقت آن پی نمی‌برد.

من گنگ خوابدیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش  
البته در کتب عرفا به بیانات مختلفی و عبارات متفاوتی در آن باب اشاره شده و بعضی هم مشروحاً نوشته‌اند و مراتبی هم برای آن ذکر کرده‌اند که امتهات آن سه است: تجلی افعالی، تجلی صفاتی و تجلی ذاتی، ولی باز هم حقیقت آن قابل شرح نیست، به اضافه بر فرض که به شنیدن درک شود، تحقق بدان برای سالک شرط است نه دانستن و فرق بین عرفان و فلسفه نیز این است که در عرفان تحقق شرط است، ولی در فلسفه همان مراتب از نظر علمی و از روی قول بزرگان گفت‌وگو می‌شود.

#### ۷. پرسید آیا تجلی و کشف بسته به جدیت و کوشش شخص است یا از طرف حق است؟

فرمودند: وظیفه سالک جدیت و همت است، ولی ظهور تجلی از آن طرف است، ما باید همواره در را بکوبیم و دست برداریم و مأیوس نشویم؛ ولی باز شدن در از آن طرف می‌باشد، پس هم همت و کوشش لازم است و هم انتظار عنایت غیبی و البته کوشش و

جواب فرمودند که در سابق بعض بزرگان عرفا مانند عرفی که در هندوستان میان هندوان و مسلمانان بود، همه را به نام خدا می پذیرفتند و کسانی را که به تدریج استعداد و لیاقت پیدا می کردند، به حقایق اسلامی آشنا نموده و ملتزم به اسلام می نمودند، ولی در مرحله اول اعتقاد به خداوند را مقدم می دانستند و حتی بعض اوقات کسانی را که به مذهب حق و دیانت اسلام می گراییدند برحسب مقتضیات اجازه تقید و پنهان کردن برای حفظ خود می دادند، ولی این عده خیلی کم بوده و بیشتر بلکه قریب به عموم بزرگان در دعوت خود داشتن دیانت اسلام و محبت و بستگی به جانشین او امیرالمؤمنین علی (ع) را از ابتدا لازم دانسته، آن را مقدم می گفتند، زیرا رشته اجازه و دعوت همه بزرگان سابق از عیسی (ع) و غیر او به محمد (ص) و از او به علی (ع) و جانشینان او رسیده و یگانه راه اتصال به عیسی (ع) و سایر بزرگان سابق نزدیک شدن به علی (ع) و جانشینان اوست.

#### ۵. پرسید: اساس تصوف چیست؟

فرمودند: اساس آن توجه به حق تعالی و غافل نشدن از یاد اوست که همیشه متذکر حق بوده و غفلت نداشته باشد.

گفت: این امر مستلزم این است که انسان به کلی ترک دنیا نموده و از خلق دوری گزیند و با ادامه زندگانی، مخصوصاً در دوره کنونی که هرکسی مجبور است برای امرار معاش کار کند و ویژه در اروپا مشکل، بلکه محال به نظر می رسد.

فرمودند: این طور نیست، بلکه منظور آن است که همیشه دل را به یاد حق مشغول دارد و آن مخالف با کار دنیا نیست که مثل معروفی است نزد ما که «دست به کار و دل با یار».

اندر همه جا با همه کس در همه کار می دار نهفته چشم دل جانب یار و پیغمبر بزرگوار اسلام و جانشینان او به ما دستور و امر فرموده اند که بیکار نباشیم و برای معاش خود و خانواده و کمک به دیگران بکوشیم و در عین حال دل را به یاد حق مشغول داریم و از بیکاری و تنبلی که مستلزم انتظار کمک دیگران است نهی اکید فرموده اند و ما خودمان هم به کار دنیا اشتغال داریم و زراعت میکنیم، بزرگان ما شخصاً

همت خود شخص مقدمه و شرط است که غالباً تا نباشد، تجلی نمی شود:

برو تو خانه دل را فرو روب      مهیاکن مقام و جای محبوب  
چو تو بیرون شوی او اندر آید      به تو بی تو جمال خود نماید<sup>۱</sup>

۸. پرسید مقصد از آفرینش و علت غایی خلقت چیست؟

فرمودند: مقصد اصلی و غایت قصوی از خلقت همه موجودات معرفت حق و رفتن به سوی عالم غیب است و چون کامل ترین فرد موجودات این عالم در مراتب طولی انسان است، از این رو دروازه ورود به عالم غیب برای سایر موجودات مادی انسان می باشد، پس می توانیم بگوییم مقصد خلقت موجودات عنصری انسان و مقصد خلقت انسان وصول به حضرت سبحان است که خبری رسیده که خدا می فرماید: «خلقتُ الاشياء لاجلک و خلقتک لاجلی»<sup>۲</sup> یعنی؛ همه چیز را برای خاطر تو و تو را برای خودم خلق کردم.  
۹. عرض کرد آیا ممکن است فیضی به من برسانید و مرا از رشحات فیوضات خود بهره مند

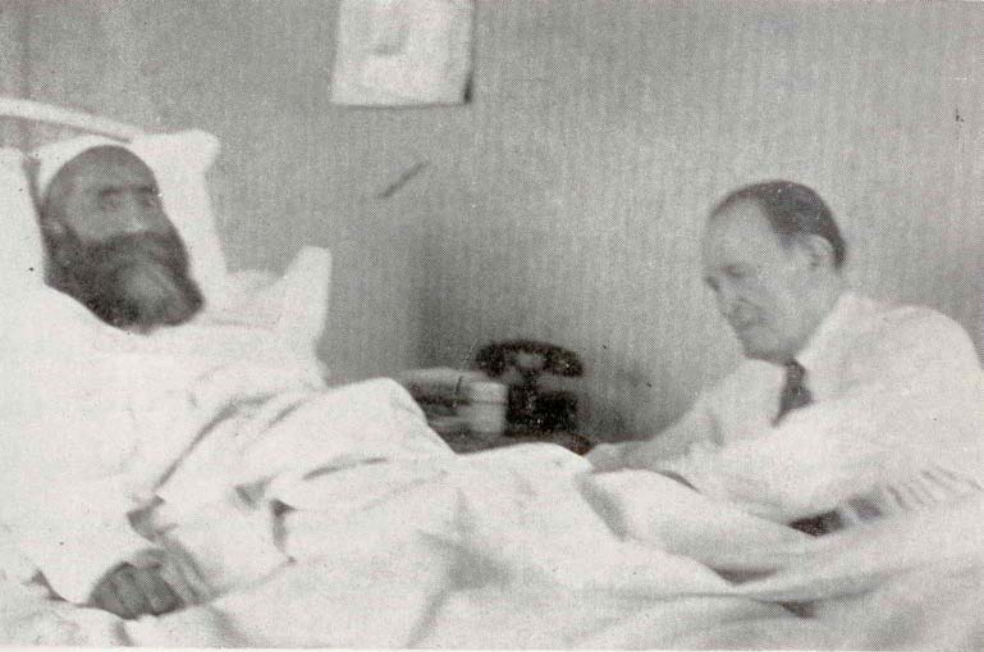
گردانید؟

فرمودند: شما چون قصدتان خداست، جدیت و کوشش کنید و به همان دستورات که آقای محمدعلیخان داده اند، عمل کنید؛ امید است بعدها ان شاء الله خداوند شما را هدایت فرماید و به مقصود برساند، عرض کرد من به شما که معلم بزرگ هستید، رسیده ام، دیگر با دیگران کاری ندارم، فرمودند: فعلاً به واسطه کسالت میسر نیست و به وقت دیگر موکول می شود و البته کسی هم که به قصد خدا باشد، خداوند او را هدایت می کند، بعداً به واسطه اصراری که داشت دستور مختصر و ذکر زبانی به او دادند.

سپس او بانهایت عجز و انکسار در مقابل ایشان، همان طور که در مقابل کلیسیا و معبد زانو به زمین می زنند، تعظیم کرده و زانو به زمین زد و خداحافظی نمود.  
بعداً آقای حسین علی مصداقی طبق نظریه و اظهار نگارنده به ایشان گفته بودند که راه اصلی اسلام و اعتقاد به پیغمبر بزرگوار اسلام و دوازده جانشینان او می باشد و شما هم

۱. گلشن راز شبستری، مثنوی.

۲. سبزواری، حاج ملاهادی: شرح اسماء الحسنی، ۲/ج، قم، بصیرتی، ج ۲/ص ۴۹.



موقعیکه ماساژ دهنده طبی مشغول ماساژ است

اگر فیض بیشتر بخواهید باید این امر را بپذیرید، او گفته بود من خودم فکر کردم و با بیانات ایشان اعتقاد هم پیدا کرده و به اسلام علاقه مند شدم، البته حاضرم اسلام بیاورم. از مدتی که دلآسانتا برای معالجه ایشان می آمد، در هر هفته دو رو به بهبودی سه مرتبه برای تجزیه خون می گرفت که مقدار گلبول قرمز خون که خیلی کم شده بود، معلوم شود؛ زیرا هم گلبول قرمز کم شده و هم به واسطه دادن ترومکسان ممکن بود خون خیلی رقیق گردد و مجدّد خونریزی شروع شود، از طرفی رقیق کردن خون هم برای شکستن سدّ فلبیت لازم بود، از این رو برای حفظ تعادل مجبور بود مرتباً خون را تجزیه کند، حضرت ایشان می فرمودند این قدر خون که شما می گیرید، خود به کم خونی کمک می کند، او عرض کرد من زیاد خون نمی گیرم، به اضافه مجبورم که امتحان کنم و اگر مریض دیگری غیر از شما بود، هر روزه خون می گرفتم و چون شما زیاد مایل نیستید؛ از این رو کمتر می گیرم و مایل بود که مجدّد هم عمل تزریق خون انجام شود، ولی ایشان به هیچ وجه حاضر نشده، فرمودند: من دیگر حاضر نیستم، ولی تزریق سرم هرچه بخواهید، مانعی ندارد.

معالجات دلآسانتا و آزمایش هایی که از خون می نمود، نتیجه خوب داد و ورم پا خیلی کمتر شد؛ به طوری که شب دوشنبه ۱۲ شوال (۲۴ خرداد) اجازه داد پای ایشان را از تخت خواب پایین بیاورند، ابتدا هر دو پا را با پارچه مانند مچ پیچ پیچیدند که جریان خون زیاد صدمه نزند و ناراحت نکند و قبلاً هم گفته بود که روزهای اول تمام ورم متوجه پا خواهد شد و ورم پا خیلی زیاد می شود و بلکه ممکن است چند روزی ایجاد درد و ناراحتی کند و اتفاقاً همین طور هم شد و از موقعی که پا را پایین آوردند، ورم ها به طرف پایین می آمد و روزی دو سه مرتبه پا را از تخت پایین می آوردند.

در این روزها فرانسیس بن ماساژدهنده هم می آمد و قدری ماساژ می داد. روزی از حضرت ایشان اجازه گرفت و سؤالاتی کرد، از جمله پرسید:

**سؤالات**

**ماساژدهنده**

منظور از تصوّف چیست و مبدأ پیدایش آن از کجاست؟ چون بعضی مبدأ پیدایش آن را مذهب

بودا و وصول به نیروانا<sup>۱</sup> می‌دانند و گروهی منشأ را مذهب زردشت می‌گویند.

ایشان فرمودند: اساس تصوّف استکمال روح و توجّه به خداوند است و آن مبدأ معین و تاریخ قطعی نداشته، بلکه این روح باطبیعت و خلقت انسانی توأم بوده، نهایت آنکه هر یک از راهنمایان بشری از ابراهیم (ع) و موسی (ع) و عیسی (ع) و محمد (ص) یا بودا و زردشت و کنفوسیوس در تعلیمات خود کسانی را که استعداد پذیرش آن را داشتند، به آن حالات آشنا می‌کردند و این امر در هر مذهب و دین میان هر قوم مطابق استعداد و موقعیت آن ظهور کرده و به همان لباس درآمده است، مانند جوی‌های متعددی که همه در یک جا به هم رسیده و از یک چشمه آب می‌گیرند و ممکن هم هست که بعضی از آنها در بعض قسمت‌ها از دیگران اقتباس کرده باشند و آن هم مانعی ندارد، زیرا ادیان حقّه عموماً با یکدیگر در بسیاری از امور نزدیک بوده و بلکه در اصول دین اتحاد داشته و دیانت لاحقّه همان‌چه را که سابقی برای مردم دستور داده می‌گفته است و این نقص و ایراد نیست، بلکه نزدیکی و ارتباط آنها را می‌رساند.

سپس پرسید:

آیا روح پس از مرگ زنده است یا نه و اگر زنده است با جسم ارتباط دارد یا نه؟

فرمودند: روح در حقیقت خود مجرد و مستغنی از بدن است و در این عالم به واسطه بدن تدبیر امور می‌کند و از این جهت به او علاقه پیدا کرده و پس از این عالم هم آن علاقه موجود است و مانند کسی است که در جایی منزل داشته باشد و بعداً آنجا را ترک کند و در همه جا گردش نماید، در این صورت با آنکه ترک آنجا را گفته، ولی گاهی یاد آنجا نموده و موقعی هم که از آن بگذرد علاقه‌ای در خود نسبت بدان جا احساس می‌کند، مگر آنکه خاطرات تلخ و ناگواری از آنجا برای او وجود داشته باشد، در این صورت از دیدن و یاد

۱. کلمه نیروانا اصطلاحی است که در دیانت بودا می‌باشد که می‌توان آن را با کلمه فنای مصطلح عرفای اسلام تطبیق کرد و در مذهب بودا ذکر شده که هرکس به حقایق چهارگانه رنج، منشأ رنج، دفع رنج و طریق دفع رنج آگاه شد، به نیروانا رسیده است و آن مقامی است که برای صاحب آن بازگشت به این عالم نیست و به مقام قدس نایل آمده است.

آنجا متأثر و اندوهگین می‌گردد، روح هم نسبت به جسم همین‌طور است و پس از مرگ مجرّد است و در همه جا سیر می‌کند، همان‌طوری که در خواب که نمونه عالم مرگ است، این حالت به‌طور نمونه در او ظاهر می‌شود و در همان حال هم که از این عالم بیرون رفته، به بدن خود علاقه خاص و توجه کامل دارد و اگر اعمال زشتی توسط بدن از او صادر شده باشد، اثرات بد و خاطرات ناگوار آن در او باقی می‌ماند.

سپس پرسید:

آیا در سایر کرات غیر از کره زمین هم موجودات جاندار می‌باشد، یا نه؟

جواب دادند که این امر مربوط به مذهب نیست و خواه موجود باشد یا نباشد، تأثیری در روحيات افراد نمی‌کند، از این رو از من نباید سؤال کنید و از علمای نجوم سؤال نمایید؛ ولی می‌توان گفت که عقل ظاهر بشری هنوز به این مسأله نرسیده و نمی‌تواند جواب صریحی بدان بدهد، ولی بعضی اخبار که از بزرگان دین و ائمه ما رسیده اشاره دارد که در بعضی کرات دیگر هم موجودات زنده وجود دارند، چنان‌که از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده «هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض»،<sup>۱</sup> تا آخر حدیث یعنی، این ستارگان که شما در آسمان می‌بینید شهرهایی هستند مانند شهرها که در زمین می‌باشند.

از دو روز قبل از پایین آوردن پا در طرف چپ بالای ران که

غالباً آمپول‌ها در همان جا تزریق می‌شد، یک قسمت ورم

کرده و کبود شده و درد زیادی داشت، به‌طوری که باعث

عارضه

کوچک دیگر

زحمت زیاد ایشان شده بود که به‌هیچ‌وجه نمی‌توانستند تکان بخورند و پا راکج کنند، لذا دکتر آن روز دستور داد که آمپول‌ها نزنند و مطمئن بود که دو روزه رفع می‌شود، ولی اتفاقاً رفع نشد، بلکه بدتر شد، خود دکتر گفت جای آمپول‌هاست که در یک جا تزریق شده و

۱. مجلسی، محمدباقر (علامه)، بحار الانوار، ۱۱۰/ج، ۲، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ق، ج/۵۵، ص ۹۱.



دکتر پریه با آنحضرت مشغول مذاکره است





دکتر پریه جراح مشغول مذاکره و معاینه است

درد آن باقی مانده است و حدس هم می‌زد که بر اثر آمپول شاید در داخل دومل<sup>۱</sup> کوچکی پیدا شده باشد و بعضی حدس می‌زدند که شاید فلبیت در آنجا هم پیدا شده، عصر روز چهارشنبه که هنوز درد خیلی زیاد بود با دکتر مذاکره شد، او هم قدری ناراحت شده، گفت ممکن است فلبیت یا سیاتیک باشد و اگر آبسه باشد باید بیشتر زد و عمل کوچکی نمود که چرک‌ها بیرون بیاید، لذا با آنکه روز چهارشنبه دل‌سانتا خون برای تجزیه گرفته بود، مجدداً تلفن کرد که صبح پنجشنبه اول وقت مجدداً برای تجزیه خون بیاید که اگر معلوم شد چرکی پیدا شده فوری عمل کند و اگر فلبیت یا علت دیگری هم هست معلوم شود و دستور داد تا نتیجه تجزیه خون معلوم نشود از پایین آوردن پا خودداری شود که اگر فلبیت مجدداً باشد برای آن خطرناک است و اتفاقاً درجه حرارت هم دو روز بود، از ۳۷ درجه تجاوز می‌نمود و هرچند حدس قریب به یقین بود که بر اثر زکام است، ولی از مذاکرات دکتر پریه خیلی ناراحت شده و شب پنجشنبه از شدت تأثر نخواستید و متوسل بودیم که این درد مرتفع شود و احتیاج به عمل و گرفتن چرک پیدا نشود.

صبح پنجشنبه اتفاقاً درد بهتر بود و دل‌سانتا که آمد و دید اطمینان داد که نه فلبیت و نه سیاتیک و نه آبسه است، بلکه بر اثر آمپول زیاد و نشستن از آن طرف این حالت پیدا شده و هیچ احتیاج به عمل نیست و پا را هم پایین بیاورند و گفت من خودم با دکتر پریه مذاکره نموده و با یکدیگر متفقاً می‌آییم که ایشان را از تخت پایین آورده، روی صندلی بنشانیم، مع‌ذلک برای اطمینان کامل در صورتی که اجازه دهید باز هم خون بگیریم، ایشان اجازه دادند و مجدداً خون گرفت و ما از این موضوع خیلی خوشوقت و شکرگزار شدیم و اتفاقاً قبل از ظهر به دکتر پریه اطلاع داده بود که نتیجه تجزیه خیلی خوب و برای پایین آمدن از تخت هیچ مانعی ندارد و اطلاع دادند که برای ساعت شش و نیم هر دو برای پایین آوردن ایشان می‌آیند و همان ساعت هر دو آمدند و دکتر پریه اظهار داشت که امروز برای من جشن است که دیگر می‌بینم حال ایشان خوب شده و کسالتشان مرتفع

1. Abcés.

گردیده و بعداً ایشان را از تخت پایین آورده، روی صندلی نشانده و به شکرانه آن چای و شیرینی صرف شد، آن روز در حدود نیم ساعت روی صندلی بوده و چهار پنج قدم به زحمت برداشتند، ولی اصلاً قوه اینکه پا را روی زمین بگذارند نداشتند و به واسطه همان چند قدم در آن شب قدری ناراحت بودند و پا درد داشت.

روز بعد صبح و عصر ایشان را پایین آورده و نشستند و چند قدم زیادتر راه رفتند و به همین ترتیب هر روز چند قدمی زیادتر برمی داشتند و درد پهلو هم که مجدداً باعث ناراحتی شده بود، رو به کمی بود.

روز جمعه ۱۶ شوال (۲۸ خرداد و ۱۸ ژوئن) که حال حضرت

ایشان بحمدالله خیلی رو به بهبودی بود، فرمودند: من سابقاً **به سوی**  
گمان می کردم بتوانم به برن برای بازدید آقای فروهر وزیر **برن**  
مختار ایران و آقای دکتر نصیری مستشار سفارت و سرپرست محصلین ایرانی مسافرت کنم، ولی اکنون می بینم به واسطه ضعف زیاد میسر نیست، لذا شما بروید و عذرخواهی کنید، ما چون برن در سر راه ژنو و زوریخ بود، اجازه گرفتیم که از آنجا هم به زوریخ برویم و اجازه فرمودند، لذا عصر جمعه بلیت خط آهن گرفتیم که برای صبح شنبه ساعت شش و ۵۴ دقیقه حرکت کنیم و قیمت رفتن و برگشتن تا زوریخ نفری ۳۳/۸۰ فرانک شد.

این قطار روزی چندین مرتبه برای زوریخ حرکت می کند، برای سایر شهرهای سوئیس هم قطارهای متعدّد در هر روز حرکت می کند، همچنین برای تمام اروپا هر روزه قطار حرکت می کند.

برنامه حرکت قطارها شبانروزی است، لیکن در روز بیشتر حرکت می کند و هر موقع به هر جا که بخواهند مسافرت کنند خط آهن حرکت می کند، فرقی که دارد آن است که برای داخله بیشتر و برای خارجه کمتر است و حتی تمام بنگاه های فروش بلیت راه آهن نمایندگی تمام راه آهن های اروپا را دارند، به طوری که در هر شهری که باشند، می توانند برای هر یک از شهرهای اروپا که بخواهند بلیت تهیه کنند و مسافر هم در همه اوقات خیلی زیاد است، به طوری که گاهی بلیت برای ساعت معین نیست و قبلاً فروخته



پس از آنکه فلجیت بهتر شده و روی صندلی نشسته‌اند

شده و باید برای قطار بعدی تهیه بلیت نمود.

وضع اتاق‌ها در صندلی‌های قطار راه آهن هم خیلی خوب و راحت است و چون مرتب از وسط شهرها و سبزه‌ها و جنگل‌ها عبور می‌کند، مسافر احساس خستگی نمی‌کند.

ما خواستیم زودتر از آن ساعت حرکت کنیم، ولی بلیت نداشتند، لذا صبح ساعت شش و ربع با آقای دکتر آزاده و آقای حسین علی مصداقی از بیمارستان بیرون آمده و به گار رفتیم و ساعت شش و ۵۴ دقیقه قطار حرکت کرد.

در بین راه یک نفر مسافر نزد ما نشسته بود و از ملیت ما سؤال

**دکتر**

کرد و پرسید اهل کجا هستید؟ جواب دادیم که ایرانی هستیم،

**دریفوس**

آن‌گاه ما پرسیدیم نام شما چیست و اهل کجا و چه شغل دارید؟

گفت نام من دکتر دریفوس<sup>۱</sup> اهل سوئیس، ولی در امریکا تحصیل نموده‌ام و اخیراً از امریکا مراجعت کرده‌ام، نگارنده پرسیدم علت آنکه از سوئیس برای تحصیل به امریکا رفتید، چیست! در صورتی که دانشکده‌های پزشکی سوئیس هم خیلی مجهز و مکمل است، جواب داد شعبه‌ای که من تحصیل نموده‌ام، اخیراً تأسیس شده و سابقاً وجود نداشته و آن نیز فعلاً در امریکا وجود دارد، ولی در دانشکده‌های سوئیس وجود ندارد و آن را شیروپراتیک<sup>۲</sup> گویند و آن عبارت است از اعتقاد به اینکه امراض در نتیجه جابه‌جا شدن مختصر ستون فقرات پشت است و علم تشخیص پیدا کردن فقره‌ای را که تغییر محل

1. Dr. Claude Dreyfus.

2. Chiropratique.

این لغت از کلمه شیرو (Chiro) که به معنی دست است گرفته شده و پیروان این علم عقیده دارند که کلیه امراض ناشی از اختلال در سلسله اعصاب مرکزی است و مدعی هستند که در نتیجه جابه‌جا شدن مختصری از یک فقره از ستون فقرات و در رفتگی مختصر به اعصاب که از نخاع شوکی خارج می‌شود، فشار وارد آمده و موجب پیدایش عوارضی می‌شود و اشخاصی که این علم را می‌دانند به وسیله جست و جو با دست آن فقره را که قدری تغییر مکان داده، پیدا نموده و با ماساژ دست و اعمالی که شکسته‌بندها می‌کنند آن را به محل خود برمی‌گردانند و در نتیجه آن عوارض رفع می‌شود، این شرح از دایرةالمعارف طبی اتخاذ شده، ولی شرحی که خود دکتر نام‌برده، در موقع ملاقات ذکر کرد، به خاطر نگارنده نیست.

داده و جا انداختن با عملیات دستی شیروپراتیک نامند.

آن‌گاه از ما سبب مسافرت به سوئیس را پرسید؟ نگارنده شرح کسالت پدر بزرگوارم را و اینکه فعلاً در بیمارستان در ژنو استراحت کرده‌اند، گفتم. او اظهار کرد که من چند روزی به لوزان مسافرت می‌کنم و بعد مراجعت می‌کنم، اگر احتیاجی به من هم بود، اطلاع دهید، بانهایت میل حاضرم انجام دهم و آدرس خود را نیز به ما داد که مسبوق باشیم و آن این است.<sup>۱</sup>

سپس از ما پرسید که مذهب بها به چه ترتیب پیدا شده و در  
**مذاکرات راجع**  
**به مذهب بها**  
 ایران پیروان آن چه قدر است؟ نگارنده گفتم مذهب بها در  
 ایران خیلی گمنام و بی‌اهمیت و مطرود است، چون مخالف  
 اساس اسلام و برخلاف اصول قوانین اسلامی است و مسلمین به هیچ وجه تحت تأثیر آن  
 واقع نشده‌اند، فقط عدّه قلیلی عوام و بی‌اطلاع از حقایق اسلامی به دنبال آن رفته‌اند و یک  
 عدّه زردشتی و یهودی نیز شاید به غرض دشمنی با اسلام بدان گرویده‌اند، ولی مع‌ذلک  
 همه آنها گمنام و منفور جامعه هستند و حتی احکام مذهب خود را نیز خجالت می‌کشند که  
 در دسترس دیگران گذارند، چون هیچ‌یک از آنها با موازین عقلی و طبیعی و عادی وفق  
 نمی‌دهد و قوانین مذهبی آنها به طوری مبتذل است که نمی‌توان آنها را در ردیف قوانین  
 بشری نیز قرار داد تا چه رسد به آنکه جزو مذاهب و ادیان قرار دهیم، از این رو این  
 مذهب در هیچ‌یک از کشورهای جهان و ایران و غیر آن به رسمیت شناخته نشده است.  
 او از این موضوع خیلی تعجب کرده و گفت: پس بزرگان اینها و چند نفر از بهاییان  
 مقیم امریکا که من چند نفر از آنها را ملاقات کرده‌ام در آنجا این طور شهرت داده‌اند که  
 بیشتر مردم ایران پیرو مذهب بها می‌باشند و این مذهب در حکومت نیز نفوذ زیادی  
 دارد و دولت ایران احترام خاصی برای این مذهب و پیروان آن قایل است و در امریکا  
 هم پیروانی دارد.

1. 22 Rue Ph. Plantamour Genève.

نگارنده گفتم: رسم و رویه آنها این است که در همه جا این قبیل اکاذیب را شهرت می دهند و از این راه هم به خیال خود استفاده تبلیغاتی می کنند، مثلاً در ایران هم شهرت می دهند که در امریکا پیروان زیادی دارند و دارای نفوذ می باشند و در اروپا هم پیروان بسیاری دارند، در صورتی که اشخاص مطلع تمام این ادعاها را تکذیب می کنند و خالی از حقیقت می دانند و حتی معمول دارند که با اشخاص محترم عکس برمی دارند و بعداً آنها را به خود نسبت می دهند و در جاهایی که کذب آنها معلوم نشود، این شهرت ها را می دهند.

سپس از اساس مذهب و عقیده آنها پرسید؟ گفتم: همان طور که در دیانت مسیح به ظهور عیسی (ع) در آخر الزمان خبر داده شده و مسیحیان منتظر ظهور آن حضرت می باشند، در دیانت مقدسه اسلام نیز خبر به ظهور بزرگی که باعث احیای دین حق و نشر عدالت و محو ظلم و فساد باشد، داده شده و مسلمین منتظر چنین ظهوری هستند؛ ولی عقیده آنها در این باب مختلف است، اهل سنت فقط می گویند این شخص باید از تبار پیغمبر بزرگوار اسلام محمد بن عبدالله (ص) باشد و معلوم نیست تاکنون متولد شده یا بعداً متولد خواهد شد، ولی شیعه معتقدند که این مصلح فرزند بلا فصل امام حسن عسکری (ع) و دوازدهمین جانشین پیغمبر و پیشوای بزرگوار اسلام و مهدی موعود است که اکنون زنده و از انظار بینندگان پنهان و کسی او را نمی شناسد و هر موقع خداوند بخواهد ظهور نموده حق و حقیقت و عدالت را در میان بشر منتشر نماید، پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد، بر طبق این عقیده که در میان مسلمین موجود است، عده زیادی مدعی مهدویت شده اند؛ از جمله ابو محمد عبیدالله<sup>۱</sup> مهدی که خود را از اولاد اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) می دانست و در اوایل قرن سوم ظهور کرد و در افریقا دعوی خود را بسط داد و همچنین محمد بن عبدالله<sup>۲</sup> تومرت علوی که در اواخر قرن پنجم متولد شد و در اوایل قرن ششم ادعای مهدویت نمود و مانند محمد بن عبدالله دوناقلی سودانی که در سال

۱. سرسلسله فاطمیین است و در ربیع الاول ۳۲۲ وفات یافت.

۲. در سال ۵۳۴ وفات کرد.

۱۲۶۴ قمری (۱۸۴۸ میلادی) متولد شد و در حدود سی سالگی مدعی مهدویت شد و در سال ۱۳۰۲ قمری (۱۸۸۵ میلادی) وفات یافت.

میرزا علی محمد شیرازی نیز از کسانی است که این ادعا را نمود، ابتدا در سال ۱۲۶۰ قمری مدعی بابت قائم شد، یعنی گفت من باب (در) به سوی قائم و مهدی موعود هستم و واسطه بین خلق و او می باشم و پس از قتل حاج محمدعلی بارفروشی که مدعی قائمیت بود، او این ادعا را نمود و خود را مهدی و نقطه نامید و سپس پا را فراتر نهاده مدعی تشریح و نبوت و آوردن دین جدیدی شد، بعد از آن از این دعوی هم بالاتر رفته و پیروانش او را خداگفتند و علمای اسلام او را تکفیر کرده و او مجبور شد توبه نامه بنویسد، ولی باز هم دست برداشت تا آنکه در تبریز در سال ۱۲۶۶ مقتول گردید و جانشین او میرزا یحیی ملقب به صبح ازل شد، برادر صبح ازل میرزا حسین علی چند سال اطاعت از او کرد، بعداً خود مدعی نبوت گردید و خود را بهاءالله نامید و گفت باب مبشر وجود من بود و از اینجا دو دسته بهایی و ازلی پیدا شدند که بهاییان مدعی نسخ اسلام و باب شدند و ازلی ها مدعی پیروی باب می باشند.

ولی مسلمین چون مدعی هستند که مهدی موعود و قائم هر موقع ظاهر شود، ظلم و جور را محو نموده و عدل و داد را برقرار خواهد کرد، باید در این ادعا دقت کنند که آیا باعث نشر عدل و داد گردیده و فساد را از بین برده اند یا نه؟ البته معلوم است که در هیچ جا عدل و داد وجود ندارد و این ظهور تأثیری ننموده، پس این ادعا مخالف عقیده آنهاست، از این رو به دنبال آن نمی روند، مخصوصاً شیعه که معتقدند مهدی موعود فرزند بلا فصل حضرت عسکری (ع) است و کسی که این ادعا را داشته باشد، باید در صدد تحقیق از او برآیند، در صورتی که ابوبین باب و تاریخ تولد او معلوم و مشهور و بلکه خود پیروان باب هم مدعی عقیم بودن حضرت عسکری (ع) هستند، پس کسی که به مبانی تشیع ایمان و اعتقاد دارد، به هیچ وجه نباید ترتیب اثر به این ادعا بدهد.

از این رو این ادعا که مخالف با مبانی تشیع، بلکه مخالف معتقدات همه مسلمین است، نزد آنها مطرود و منفور و پیروان زیادی ندارد، مگر یک عده عوام و دور از



تحقیق که فریب کلمات آنها را خورده یا برای اغراض مادی یا شهوانی و آزادی از قیود قوانین شرعی رو بدان‌ها نموده‌اند.

دکتر دریفوس از اینکه اطلاعاتی درباره این مذهب به او دادیم، اظهار تشکر و خوشوقتی نمود، آن‌گاه از مذهب خود ما پرسید؛ گفتم مذهب ما تشیع و در رشته تصوف وارد هستیم، او معنی تصوف را پرسید؟ گفتم تصوف همان تنوزوفی است که به معنی خداشناسی و در ممالک اروپا و امریکا نیز مشهور و پیروان زیادی دارد و اساس آن تصفیه و تکمیل نفس و توجه به مبدأ غیبی و خداوند است.

پرسید: آیا تصوف در اسلام هم دارای رشته‌های مختلف است یا آنکه یک رشته می‌باشد؟ گفتم: تصوف دارای رشته‌های زیاد در میان اهل سنت و تشیع می‌باشد، ولی انتساب همه به مولای ما علی بن ابی طالب (ع) است که جانشین بلافصل پیغمبر ما می‌باشد.

گفت: رشته تصوف شما چیست؟ گفتم: رشته تصوفی که ما افتخار انتساب بدان را داریم، سلسله نعمت‌اللهیه است که ام‌السلاسل و به تشیع مفتخر و مشهور می‌باشد و به حضرت شاه سید نورالدین نعمت‌الله ولی که در قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری می‌زیسته می‌رسد، پرسید: اکنون پیشوای این سلسله کیست؟ و در کجاست؟ گفتم: پدر بزرگوارم جناب آقای صالح‌علیشاه که اکنون در ژنو در بیمارستان لاکلین بستری می‌باشند و ما به افتخار ملازمت و پرستاری ایشان آمده‌ایم، پیشوا و راهنمای این سلسله هستند.

او از آشنایی و اطلاع بر این قسمت‌ها اظهار خوشوقتی نموده و گفت: در مراجعت به ژنو خدمت ایشان خواهم رسید.<sup>۱</sup>

در این موقع که ساعت هفت و سه ربع بود قطار به ایستگاه لوزان رسیده و ما با اظهار خوشوقتی از ملاقات ایشان خداحافظی نموده و او در آنجا پیاده شد.

از لوزان نیز قطارهای متعدّد هرروزه حرکت می‌کند، پس از ده دقیقه توقف به طرف برن حرکت کرد، فاصله بین ژنو و برن ۱۶۲ کیلومتر است، پس از لوزان در ایستگاه پوئیدوشکسبره<sup>۲</sup> یک دقیقه توقف نمود و از آنجا به پالیزیو<sup>۳</sup> رسیده و یک دقیقه ایستاد و در ساعت هشت و پنج دقیقه در رومونت<sup>۴</sup> یک دقیقه توقف کرد و بعداً در چند ایستگاه توقف نکرد و در ساعت هشت پنجاه و سه دقیقه وارد فریبورگ<sup>۵</sup> شد و دو دقیقه توقف نمود و ساعت نه و هجده دقیقه وارد برن شد.

برن پایتخت کشور فدرال سوئیس و شهر زیبایی است، برن<sup>۶</sup> جمعیت آن ۱۳۹/۳۷۲ نفر است، این قسمت سوئیس عموماً به زبان آلمانی تکلم می‌کنند، در شهر فریبورگ نیز به آلمانی سخن می‌گویند و هرچند مملکت سوئیس دارای چند زبان مختلف و هر قسمت آن به یک زبان تکلم می‌کنند، ولی در تعصّب ملی و علاقه به میهن متحد و بین آنها اختلافی نیست، مثلاً فرانسوی‌زبانان می‌گویند ما به فرانسه تکلم می‌کنیم، ولی فرانسه سوئیس، همچنین آلمانی‌زبانان می‌گویند زبان ما آلمانی سوئیس است نه آلمانی، از این رو اختلاف در زبان موجب اختلاف در عقیده و احساسات ملی آنها نمی‌شود و همه متحداً برای ترقی و آبادانی کشور کار می‌کنند.

در شهر برن دو مجلس مقننه وجود دارد: یکی مجلس ایالتی که مخصوص کانتن برن

۱. اتفاقاً چند روز بعد که به ژنو مراجعت نمود، نامه محبت‌آمیزی به عنوان احوالپرسی به وسیله پست خدمت ایشان عرض کرده و از ملاقات با نگارنده اظهار خوشوقتی نموده بود و ایشان نیز پاسخی مبنی بر امتنان نوشته و آقای مصداقی آن را ترجمه نموده بعداً به وسیله پست فرستاده شد.

2. Puidoux Chexbres.

3. Palizieux.

4. Romont.

5. Fribourg.

6. Berne.

است، دیگری مجلس کشوری که مجمع نمایندگان همه کانتن هاست و هر یک از کانتن ها در قسمت های داخلی استقلال دارند و حتی می توانند مالیات وضع کنند، ولی در سیاست خارجی و قشون و بانک یکی هستند.

مردم آنجا نیز آزادی کامل دارند و اختلاف طبقاتی هم تقریباً وجود ندارد و رئیس جمهور با همه کس رفت و آمد می کند و در غیر مواقع رسمی دارای تشریفات دیگران نیست.

آزادی افراد به طوری است که حتی در امور تقنینه نیز دخالت می کنند، چنان که در همان چند روز مسافرت ما قانونی را که در چند جلسه قبل در مجلس تصویب کرده بودند که سلمانی و پینه دوز و کفش دوز و صاحبان دو چرخه های دستی هم باید گواهی نامه داشته باشند، مردم با این قانون مخالفت کرده گفته بودند داشتن گواهی نامه برای این اشخاص لزومی ندارد، موقعی که دولت نظریه مردم و اختلاف را فهمید دستور داد به آرای عمومی مراجعه شود و همان روز شنبه در همه جا مراجعه به آرای عمومی نموده، معلوم شد که اکثریت مخالف لزوم گواهی نامه دیپلم برای این اشخاص هستند، لذا مجلس آن قانون را لغو کرد که نهایت آزادی آنها را می رساند.

برن شهری است که دارای تپه و ماهور و پستی و بلندی می باشد و روی همین پست و بلندی ها ساخته شده و رودخانه آرو<sup>۱</sup> دو مرتبه از وسط آن می گذرد، یعنی پس از آنکه از شهر گذشت، مجدداً چون مسیر آن کج است، از یک قسمت دیگر شهر عبور می کند و مسیر آن خیلی گود است و در وسط درّه است؛ ولی ساختمان و اشجار از بالای تپه و درّه تا پایین به هم وصل است که هم ساحل رودخانه دارای اشجار و ساختمان است و هم قسمت های بالا از این جهت بر زیبایی آن افزوده است، خیابان ها غالباً مشجر<sup>۲</sup> و جلوی ساختمان ها هم اشجار و گل کاری است و قسمت های بولوارد خیلی مصفا و باروح است. خیابان های مرکزی هم که بیشتر مغازه ها در آنها می باشند، دارای ساختمان های

1. Aaro.

2. Boulevard.

چندین طبقه خیلی زیبا و در دو طرف آنها غالباً ستون‌هایی زده شده و روی آن پوشیده است که عبور و مرور از زیر سقف است تا از آفتاب و باران مصون باشند.

شهر برن دارای نمایشگاه بزرگی است که در آخر شهر واقع شده به نام هُس پس،<sup>۱</sup> موقع ورود برای تماشای این نمایشگاه رفتیم، دارای محوطه بسیار وسیع و غرفه‌های زیبای زیادی است که همه لوازم زندگانی و همچنین همه مصنوعات داخلی سوئیس را نشان می‌دهد، یک غرفه آن نمونه کوچک اقسام مختلفه خط آهن و لکوموتیو و کالسکه و دلیجان؛ که مراحل مختلفه تکامل آنها را می‌رساند.

در قسمت دیگر نمایش‌های مختلف که به وسیله برق انجام می‌شود مانند اتومبیل‌های کوچک که در آن می‌نشینند و بعداً به وسیله اتصال به برق حرکت می‌کند، یا اتاق‌های کوچک یا صندلی‌هایی که از بالا به سیم اتصال دارد و بعداً به واسطه اتصال به برق آن سیم حرکت نموده و آنها را حرکت می‌دهد و امثال اینها خیلی زیاد است.

متصل بدان نیز میدان کوچکی است که هواپیمای هلی‌کوپتر<sup>۲</sup> از آنجا برای گردش در بالای شهر پرواز می‌کند و گنجایش یک نفر غیر از راننده هم دارد که بیست فرانک سوئسی می‌گیرند و گردش می‌دهند و این هواپیما عمودی صعود می‌کند و احتیاج به فرودگاه معینی ندارد.

در داخله محوطه هم قطارهای کوچکی از خط آهن موجود است که تماشاکنندگان از آن استفاده می‌کنند و آن نیز کرایه معینی دارد که باید بپردازند.

پس از گردش در آنجا ساعت یازده و نیم برای ملاقات آقای فروهر به سفارت ایران رفتیم، محل این سفارت اجاره است و در خیابان مشجر و باصفایی به نام الفن اشتراس<sup>۳</sup> واقع است، موقع ورود معلوم شد که آقای فروهر به ژنو رفته‌اند و تا روز بعد مراجعت نخواهند کرد، لذا نزد آقای دکتر نصیری رفتیم، آقای هرمز قریب مستشار سفارت نیز در آنجا بودند و آشنایی حاصل شد و خواهش کردند که برای ساعت سه

1. Hospes.

2. Hélicoptère.

3. Elfen Strass.

بعد از ظهر بیایند و با اتومبیل خود ما را به گردش ببرند، ساعت دوازده با آقای دکتر نصیری به منزل ایشان که قبلاً اطلاع داشته و خواهش کرده بودند، ناهار در منزل ایشان صرف شود رفتیم.

ساعت سه بعد از ظهر آقای قریب به منزل ایشان آمده و به اتفاق ایشان و آقای دکتر نصیری برای گردش رفتیم، ابتدا به کنار رودخانه که در داخل درّه و خیلی گود است و در عین حال باصفا رفتیم، در ساحل آن باغ حیوانات واقع شده که اقسام مختلفه پرندگان و بعضی حیوانات وحشی و امثال آنها وجود داشت، ولی دزدگان و ماهی ها و بسیاری از حیوانات دیگر در آنجا وجود نداشت و خیلی مختصر بود، پس از گردش در آنجا و توقف مختصری برای استراحت مجدد با اتومبیل در شهر به گردش پرداخته، ساعت پنج بعد از ظهر به ایستگاه رفتیم.

ساعت پنج و ده دقیقه از برن به طرف زوریخ حرکت کردیم، فاصله<sup>۱</sup> بین این دو شهر ۱۲۲ کیلومتر است، ساعت شش و پنج دقیقه وارد<sup>۲</sup> آلتن<sup>۲</sup> و پس از دو دقیقه توقف حرکت کرد و ساعت شش سی و نه دقیقه وارد ویلدگ<sup>۳</sup> شدیم و از آنجا حرکت و ساعت شش و ۴۸ دقیقه وارد بروگ<sup>۴</sup> و پس از دو دقیقه توقف حرکت و ساعت هفت وارد شهر بادن<sup>۵</sup> شد و یک دقیقه توقف نمود و ساعت هفت و هجده دقیقه وارد زوریخ شد.

شهر زوریخ در شمال سوئیس واقع شده و از شهرهای زیبا و پرجمعیت آن مملکت می باشد و مردم آن به زبان آلمانی تکلم می کنند، دریاچه ای هم به نام دریاچه زوریخ در کنار این شهر واقع شده که قسمتی از آن در داخل شهر قرار گرفته و بعضی عمارت های آن در قسمتی از اطراف آن واقع شده و در آن کشتی رانی هم می شود و این دریاچه بر زیبایی آن افزوده است، زوریخ بزرگ ترین شهرهای سوئیس و جمعیت آن طبق آمار سال ۱۹۵۰ میلادی ۳۵۸/۵۵۰ نفر و جمعیت کانتن آن ۷۲۵/۷۳۵ نفر است.

1. Zuriche.

2. Olten.

3. Wildegg.

4. Brugg.

5. Baden.

موقع ورود خانم پیرزنی که از آشنایان آقای مصداقی بود و قبلاً به او تلفن نموده بودند، در ایستگاه حاضر بود و ما را به محلی که تهیه دیده بود، راهنمایی نمود و به همراهی او به هتل سن پتر<sup>۱</sup> که در پارادپلاتز<sup>۲</sup> واقع است، رفتیم، اثاثیه را در اتاقی که معین شده بود، گذاشته؛ سپس به همراهی او برای شام به منزل او رفتیم، پس از صرف شام و خواندن نماز برای گردش به کنار دریاچه رفته و بعداً به هتل مراجعت نمودیم.

صبح ساعت هفت بیرون آمده و قدری در ساحل دریاچه و خیابان‌ها به گردش پرداخته و سپس با تراموای خط هشت از ساحل به داخل شهر رفته و سپس با تراموای دیگری به طرف قلّه کوه حرکت کردیم، این تراموا از جاده پریچ و خم از وسط جنگل‌های انبوه به بالای کوه که خیلی مرتفع است می‌رود و بالای آن خیلی منظره زیبایی دارد و تمام اطراف شهر زوریخ پیداست و در قلّه کلیسایی نیز می‌باشد و پایین تر از آن رستورانی است و ما برای رفع خستگی در آنجا قدری توقف کردیم، سپس با تراموا به شهر مراجعت نمودیم و ساعت ده و نیم از ساحل دریاچه با تراموای خط پنج برای تماشای باغ وحش که در دامنه کوه و انتهای شهر می‌باشد رفتیم.

در این باغ که کوهستانی و رو به قلّه بالا می‌رود بیشتر حیوانات وجود دارد، از جمله اقسام مختلفه ماهی‌ها و حیوانات آبی از قبیل نهنگ کوچک موجود است؛ ولی سگ آبی و گاو آبی و فیل آبی وجود ندارد، میمون‌های مختلف نیز جلب نظر تماشاکنندگان را می‌نماید که به واسطه بازی‌های خود باعث تفریح و خنده آنان می‌گردد، شیر و پلنگ و ببر نیز وجود دارد، همچنین اقسام مختلفه آهو و حیوانات کوهی و گورخر و اسب‌های کوچک در آنجا دیده می‌شود، اقسام پرندگان هم در آنجا زیاد است، فیل و زرافه نیز در آن باغ دیده می‌شود، شتر هم در آنجا موجود است که چون در اروپا در خارج کم، بلکه شاید وجود نداشته باشد، از این رو در آنجا عده زیادی از اهالی آنجا در اطراف آن برای تماشای مجتمع بودند و به همان اندازه که فیل برای ما تماشایی است، شتر برای آنان

1. Sankt Peter.

2. Para de platze.

همان‌طور به نظر می‌رسد.

پس از گردش در باغ و دیدن حیوانات مختلفه، ساعت یک بعد از ظهر بیرون آمده و در رستورانی که در خارج باغ بود؛ نهار خوردیم و بعداً قدری در شهر گردش نموده و چون به واسطه اینکه کسالت ایشان کاملاً مرتفع نشده بود، ناراحت بودیم، لذا توقف بیشتری نکرده و ساعت پنج و ده دقیقه از زوریخ حرکت کردیم و در این مرتبه به جای آنکه از یرن برگردیم قطار پین<sup>۱</sup> را سوار شده و از آن راه به ژنو مراجعت نمودیم. ساعت پنج و ۲۷ دقیقه وارد بادن شده، پس از یک دقیقه توقف حرکت کرد و ساعت پنج و ۵۰ دقیقه وارد آرو شد و پس از دو دقیقه توقف حرکت و ساعت شش و سه دقیقه وارد التن شدیم و بیست دقیقه توقف کرد و ساعت هفت و هشت دقیقه وارد پین که یکی از مراکز مهم ساعت‌سازی سوئیس و ساعت امگا در آنجا ساخته می‌شود شدیم و چهار دقیقه توقف نمود، از آنجا که حرکت کردیم، در کنار دریاچه‌ای که به نام دریاچه پین موسوم است، حرکت می‌کردیم، این دریاچه نیز بسیار زیباست و در وسط آن جزیره‌ای است که تمام آن جنگل و مشجر است و نام آن جزیره سن پیر است و مدتی ژان ژاک روسو دانشمند معروف فرانسوی در آن سکونت داشته است، فقط یک هتل در آنجا موجود است، ولی سکنه ندارد.

ساعت هفت و بیست و چهار دقیقه وارد توان<sup>۲</sup> که در ساحل دریاچه بود شدیم، پس از آن در ساعت هفت و چهل و دو دقیقه وارد نوشاتل<sup>۳</sup> که آن نیز شهر بزرگی است و یکی از مراکز ساعت‌سازی سوئیس است شدیم و این شهر در ساحل دریاچه‌ای که به همین نام می‌باشد، واقع شده است، چهار دقیقه توقف کرد و ساعت هشت و ربع وارد ایوردون<sup>۴</sup> شد، پس از دو دقیقه توقف حرکت کرد و ساعت هشت و ۴۰ دقیقه وارد لوزان شد، ساعت نه حرکت کرد و ساعت نه و نیم وارد نیون و ساعت نه و ۴۰ دقیقه وارد ژنو شد.

1. Bienne.

2. Tovann.

3. Neuchatel.

4. Yverdon.

پس از ورود مستقیماً حضور حضرت ایشان رسیده و بحمدالله حالشان خیلی بهتر و در آن روز هم چند قدمی حرکت کرده بودند، روز بعد چون حالشان بحمدالله بهتر شده و حرکت نزدیک شده بود، به آقای حسین علی مصداقی دستور فرمودند که به پاریس حرکت نموده و مقدمات حرکت خود را به ایران فراهم نمایند و آقای حاج مهدی آقاملک صالحی هم که کارهای تجارتي در آنجا داشتند، با ایشان حرکت کنند، ایشان از اول ورود خود اصرار و تقاضا داشتند که هر طوری است، ولو برای چند روزی حضرت ایشان مسافرتی به پاریس نمایند، ولی فرمودند: مسافرت خیلی به طول انجامیده و از طرفی ضعف زیاد مانع حرکت زیاد است و باید در هر جا باشم استراحت کنم، لذا قبول نفرمودند و حتی شیخ مصطفی شیخ طریقه شاذلیه در پاریس بارها از حضورشان استدعا کرده بود، ولی در آخر به همین نظر قبول نفرمودند، بعداً آقای مصداقی اصرار کردند حال که خودشان نمی‌توانند و آقای حاج ملک صالحی هم عازم هستند، اجازه بفرمایید که نگارنده از پاریس دیدن کند. ایشان در ابتدا جوابی نفرمودند و نگارنده هم چون جواب نفرمودند مایل نبودم که مجدّد عرض کنند، ولی آقایان به واسطه علاقه شدیدی که به همراهی من داشتند، مجدّد عرض کردند، به خصوص آقای ابوالحسن مصداقی حضورشان اصرار داشتند که نگارنده هم پاریس را ببینم و بالاخره ظهر چهارشنبه چهار روز اجازه حرکت فرمودند و نگارنده همان موقع با آقای دکتر حافظی به اداره شهربانی رفته و ویزای ورود مجدّد به ژنو را گرفته و بعداً به قنسولگری فرانسه رفته و ویزای فرانسه را گرفتم، سپس بلیت طیاره تهیه نموده و ساعت ده و نیم پس از ظهر با آقای حسین علی مصداقی و آقای حاج ملک صالحی از ژنو حرکت و یک ربع پس از نیم شب وارد فرودگاه اُرلی<sup>۱</sup> در پاریس شدیم.

این فرودگاه در زمان جنگ اول جهانی توسط امریکاییان ساخته شد و پیش از جنگ دوم یک میدان فرودگاه معمولی بیش نبود، در زمان جنگ دوم جهانی توسط

1. Orly.



آلمان‌ها وسعت داده شد و برای فرود آمدن همه قسم هواپیما مجهز گردید، پس از جنگ هم از طرف خود فرانسوی‌ها بزرگ‌تر شد و تکمیل گردید و امروز از بزرگ‌ترین فرودگاه‌های اروپاست و فاصله آن تا پاریس ۱۰/۵۰۰ کیلومتر است.

قریب نیم ساعت در آنجا توقف نموده و گذرنامه و اثاثیه را

پاریس<sup>۱</sup> رسیدگی کردند، سپس از آنجا به طرف شهر حرکت کردیم.

درگاراژ اتومبیل‌های فرودگاه آقای شیخ مصطفی رئیس

طریقه شاذلیه و دفتردار آقای مصدقی برای پیشواز آمده بودند، سپس با آنها به طرف هتل اکروپلیس هتل<sup>۲</sup> واقع در خیابان سنت ژرمن<sup>۳</sup> که از خیابان‌های متوسط شهر و مشجر می‌باشد و خود هتل نیز از هتل‌های درجه متوسط و خیلی تمیز و باروح است رفتیم.

پاریس<sup>۴</sup> از بزرگ‌ترین شهرهای دنیا محسوب و پایتخت مملکت فرانسه و از حیث قدمت نیز دارای اهمیت زیادی است، زیرا بنای آن مربوط به قبل از میلاد است و چون یک قسمتی از آن باتلاقی بوده، از این رو در ابتدا به همان نام باتلاق که در لاتن، لوتتی<sup>۵</sup> نامیده می‌شود آن را لوتتیا می‌گفتند، ولی اهالی آن قبایلی بودند که آنها را پاریزی<sup>۶</sup> می‌نامیدند، از این رو بعداً به تدریج آنجا را پاریس به نام همان قبایل نامیدند.

اولین مرتبه که نام پاریس در تاریخ مذکور است، مربوط به زمان سلطنت سزار در روم می‌باشد که در سال ۵۳ قبل از میلاد سزار امپراتور روم بدان‌جا حمله کرد و پس از جنگ طولانی بر آنها غلبه کرده و آنجا را تحت نفوذ خود درآورد که معلوم می‌شود این شهر در آن تاریخ نیز دارای اهمیتی بوده است.

پاریس دارای ۴۸ درجه و ۵۰ دقیقه و ۱۱ ثانیه عرض جغرافیایی و دو درجه و ۲۰

1. Paris.

2. Acropolis Hôtel.

3. 31 Rue de quai 160 Boulevard Saint Germain.

۴. یادداشت‌های مربوط به پاریس از روی کتاب راهنمای پاریس چاپ ۱۹۴۹ و از انتشارات کتابخانه هاشت (Hachette) و لاروس ترجمه و خلاصه شده است.

5. Lutetie.

6. Parisie.

دقیقه و ۱۴ ثانیه طول نسبت به خط نصف النهار کرنویچ می باشد. ارتفاع آن در نقاط مختلفه شهر فرق می کند، مثلاً اطراف رودسن در حدود ۳۶ متر و اطراف بل ویل<sup>۱</sup> ۱۱۵ متر و تپه های مونت مارت<sup>۲</sup> ۱۱۰ متر ارتفاع دارد. این شهر در دو طرف رودخانه سن<sup>۳</sup> بنا شده و این رودخانه از طرف جنوب غربی وارد شهر شده و دو قسمت می شود و جزیره سن لویی و سیتته<sup>۴</sup> را تشکیل می دهد و بعداً در جنوب شرقی از شهر خارج می شود. مساحت پاریس در سال ۱۸۴۰ میلادی تا ۱۸۴۴ که حدود آن مشخص شد، در حدود ۷۸۰۲ هکتار بوده، ولی از ۱۹۱۹ که آن حدود به هم خورد، مساحت آن به ۱۰۵۱۶ هکتار رسیده و اکنون محیط شهر قریب ۳۶ کیلومتر و طول شرقی و غربی آن دوازده کیلومتر و عرض شمالی و جنوبی آن نه کیلومتر می باشد و قریب ۱۱۱۳ کیلومتر طول معابر و خیابان های آن است.

جمعیت آن در سال ۱۸۰۱ میلادی ۵۴۷/۷۵۶ نفر بوده، ولی عدّه نفوس آن مرتّب روی در تزايد بوده است و در سال ۱۸۶۲ به ۱/۶۹۶/۱۴۱ نفر رسیده و در سال ۱۹۲۱ جمعیت آن با حومه ۲/۹۰۶/۴۷۲ نفر و در سال ۱۹۴۹ میلادی به ۴/۷۷۵/۷۱۱ نفر بوده است و این جمعیت مطابق جمعیت تمام سوئیس و بیشتر از جمعیت تمام نروژ و پس از لندن بزرگ ترین شهرهای اروپا و از حیث قدمت پس از رُم از سایر شهرهای اروپا مقدم است.

پاریس از آزادترین شهرها محسوب و فرق مختلفه از همه جهت آزادی کامل دارند، از این رو علاقه مندان به دیانت از هر دین که باشند، مسلم یا مسیحی یا یهودی بانهایت آزادی در معابد خود به عبادت مشغول و بی دینان نیز آزادی دارند و وسایل تعیش و تفریح برای آنها مهیاست.

این شهر بزرگ دارای باغ ها و گردشگاه های زیاد و موزه های متنوع و معابد مختلفه

1. Bellville.

2. Mont-martre.

3. La Seine.

4. Saint Louis et Cité.

و کتابخانه‌های بزرگ و آثار تاریخی بی‌شماری است و در ۶۲۶ کیلومتری شمال غربی ژنو واقع است.

نگارنده هرچند تمام شهر را کاملاً ندیدم و گردش من کامل نبود، ولی بعضی قسمت‌های مهم که دیدم، تذکر می‌دهم.

صبح روز چهارشنبه ساعت نه برای دیدن کلیسای نتردام که از کلیسای نتردام<sup>۱</sup> مهم‌ترین و قدیمی‌ترین کلیسیاهای پاریس است رفتیم، پاریس دارای ۱۴۰ کلیسیاست که این کلیسیا از مهم‌ترین آنها می‌باشد. این کلیسیا در جزیره سیتیه قرار دارد و در اوایل میلاد معبد بت پرستان بوده تا آنکه در دوره سلطنت مروانثریان<sup>۲</sup> که از دومین سلسله سلاطین پاریس بوده و از ۴۲۸ تا ۵۱۱ میلادی سلطنت کردند، تبدیل به کلیسیا شد و این کلیسیا به همان ترتیب باقی ماند تا آنکه در سال ۱۱۶۳ زمان سلطنت لویی هفتم که از ۱۱۳۷ تا ۱۱۸۰ سلطنت کرد، به نام کلیسای نتردام روی همان کلیسای سابق که رو به خرابی گذاشته بود، شروع و اولین سنگ بنای آن توسط پاپ الکساندر سوم گذارده شد.

بعداً نیز فیلیپ اگوست که از ۱۱۸۰ تا ۱۲۲۳ سلطنت کرد و از پادشاهان بزرگ فرانسه بود، بنای آن را ادامه داد و در سال ۱۲۳۰ در زمان سلطنت لویی نهم ظاهر بنای آن خاتمه یافت، ولی تکمیل آن تا ۱۳۳۰ طول کشید.

این کلیسیا از مهم‌ترین شاهکارهای صنعت قرون وسطی و دارای عظمت زیادی است، طول آن ۱۳۰ متر و عرض آن ۴۸ متر و ارتفاع برج آن ۶۹ متر و ارتفاع سقف آن ۳۵ متر است.

در سال ۱۷۷۱ و ۱۷۸۹ که در فرانسه انقلاب و هرج و مرج بود، این کلیسیا نیز از آسیب مصون نماند و مورد تاخت و تاز و غارت و خرابی واقع گردید و مجدداً از سال ۱۸۴۴ تا ۱۸۶۴ ساختمان آن تکمیل و تعمیر شد.

1. Notre-dame, d.p.

2. Mérovingiens.

دارای چندین در است که درب اصلی آن رو به طرف مغرب باز می‌شود و دارای جلوخانی است و به سه طبقه تقسیم می‌شود و ارتفاع آن ۶۹ متر است و ارتفاع درب بزرگ هفت متر است، درب دیگر آن موسوم به درب سن آن<sup>۱</sup> از سنگ‌های حجاری شده بزرگ بین ۱۱۶۳ و ۱۱۷۰ ساخته شده و دیگر از درب‌های آن درب جنوبی است که درب سن‌اتین<sup>۲</sup> نامیده می‌شود و در تاریخ ۱۲۵۷ ساختمان آن شروع شده، درب شمالی آن نیز که درب کلواتر<sup>۳</sup> نامیده می‌شود، در همان تاریخ بنا شده است، درب‌های دیگری نیز که کوچک‌تر است دارد که در ادوار مختلفه بنا شده است.

داخل کلیسیا دارای سالن خیلی وسیع طویلی است و در اطراف آن غرفه‌های زیادی بنا شده که هر یک از آنها دارای محراب می‌باشد و خود کلیسیا در روبه‌روی درب غربی محراب بزرگی دارد که کشیش در آنجا به انجام مراسم مذهبی اشتغال می‌ورزد. موقعی که ما بدان‌جا رفتیم، در بعضی غرفه‌ها چند نفری نشسته و کشیش برای آنها وعظ می‌کرد، در محراب اصلی کلیسیا نیز یک نفر مشغول وعظ بود و جمعی گوش می‌دادند، کسانی هم برای زیارت می‌آمدند و دعایی می‌خواندند و بعداً مراجعت می‌کردند.

تاریخ این کلیسیا خیلی مفصل و مهم است و از حدود این یادداشت‌ها که مختصر است، خارج می‌باشد.

از آنجا که بیرون آمدم، برای دیدن برج ایفل که از شاهکارهای صنعت و بسیار تماشایی و دیدنی است  
برج ایفل<sup>۴</sup> رفتیم.

این برج توسط مهندس ایفل مهندس صنعتی و ساختمان کارخانه (۱۸۳۲-۱۹۲۳) در میدان شامپ‌دومارس<sup>۵</sup> ساخته شده و روبه‌روی کاخ شایو<sup>۶</sup> واقع است. این برج سومین عمارت مرتفع جهان است و مرتفع‌ترین عمارت دنیا عمارت

1. Saint Anne.

2. Saint Etienne.

3. Cloitre.

4. Tour Eiffel.

5. Champs de mars.

6. Palais de Chaillot.

امپیراستات<sup>۱</sup> می‌باشد که ۳۷۵ متر ارتفاع دارد و پس از آن عمارت گرایسلر بیلدینگ<sup>۲</sup> که ۳۱۳ متر ارتفاع آن می‌باشد و هر دو در نیویورک می‌باشند.

سومین عمارت مرتفع جهان برج ایفل است که ۳۰۰ متر ارتفاع دارد و دارای سه طبقه است؛ طبقه اول ۵۷ متر و دوم ۱۱۵ متر و سوم ۲۷۴ متر از سطح زمین ارتفاع آن است و قسمت بالای آن هم که فقط برای تعمیرات و اصلاحات از آن بالا می‌روند ۲۶ متر است.

این برج در ۲۸ ژانویه ۱۸۸۷ شروع و در ۳۱ مارس ۱۸۸۹ خاتمه یافت، وزن آن ۷ میلیون کیلوگرم و از ۱۲ هزار قطعه فلز تشکیل شده و به وسیله دو میلیون و نیم میخ که وزن آنها ۴۵ هزار کیلوگرم می‌باشد، مربوط و وصل شده است.

هر یک از پایه‌های آن در چهار ردیف از فلز ساخته شده که سطح آنها ۲۶ متر است و این پایه‌های فلزی در عمق هم برای استحکام چندین متر فرورفته و پایه‌های آنها را در زمین خیلی محکم ساخته‌اند و از همه جهت لوازم دقت در آن به عمل آمده است.

اولین کسی که بالای آن رفت، ادوارد هفتم پادشاه انگلیس پسر ملکه ویکتوریا بود (۱۸۴۱ - ۱۹۱۰) که در آن موقع پرنس دوگال<sup>۳</sup> بود که با فامیل خود در دهم ژوئن ۱۸۸۹ بالای برج رفته و کتاب طلایی آن را در صفحه اول امضا نمود.

در زیر برج در پایین ستون مجسمه نیم تنه ایفل در سال ۱۹۳۰ توسط بوردل<sup>۴</sup> نصب شد، بالای برج در هوای صاف و روشن تا حدود ۹۰ کیلومتر اطراف پاریس دیده می‌شود.

این برج دارای نورافکن‌های خیلی قوی است که شب‌ها نورافشانی نموده و اطراف خود را تا مساحت زیادی روشن می‌کند.

بالارفتن به برج هم توسط پله و هم به وسیله آسانسور ممکن است، در وسط یکی از

1. Empir State.

2. Ghrysler Building.

۳. در سال ۱۹۰۱ به سلطنت رسید.

4. Bourdelle.

ستون‌ها محلی برای فروش بلیت که برای طبقهٔ اول ۷۰ فرانک<sup>۱</sup> و برای طبقهٔ دوم ۱۱۰ فرانک و برای طبقهٔ سوم ۱۵۰ فرانک می‌باشد.

پس از آن چند پله بالا می‌رویم تا به محل آسانسور می‌رسیم، این آسانسور تا طبقهٔ اول مستقیم بالا نمی‌رود، بلکه مطابق همان ستون‌ها که از پایین به بالا شکل مخروط می‌باشد، روی پایه حرکت می‌کند و از آنجا آسانسور عوض شده و باید آسانسور دیگری سوار شد و این آسانسور مستقیم در وسط آهن‌های برج که حکم پنجره را دارد و تمام اطراف دیده می‌شود، حرکت می‌کند، در بین راه از آن نیز باید خارج شده و در آسانسور دیگری که قوی‌تر است نشست و بالا رفت و در هر یک از سه طبقه رستوران و فروشگاه‌هایی برای فروش اشیایی که شکل برج را در آن یادگاری تهیه کرده‌اند، موجود است و در طبقهٔ سوم دوربین‌های خیلی قوی هم برای تماشای اطراف پاریس از طرف بعضی نصب شده که وجهی می‌گیرند و سیاحان با دوربین اطراف را تماشا می‌کنند.

در مقابل برج ایفل کاخ شایو واقع شده که در سال ۱۹۳۷ برای کاخ شایو<sup>۲</sup> نمایشگاه در جای کاخ باستانی تروکادرو<sup>۳</sup> و روی پایه‌های آن بنا شده و از دو قسمت منحنی که هر یک ۱۹۵ متر و بین دو ساختمان گنبدی شکل (کلاه‌فرنگی) قرار گرفته، تشکیل شده است، بین این دو قسمت در سر در عمارت راهرویی است که مشرف بر میدان و دارای منظرهٔ خوبی است و به‌مهتابی منتهی می‌شود که زیر آن سالن تئاتر است. کاخ تروکادرو در سال ۱۸۷۸ با عجله موقتاً برای نمایشگاه ساخته شد.

در سالن تئاتر همین کاخ بوده که ژنرال دوگل اولین نطق سیاسی خود را پس از آزادی پاریس در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۴ ایراد کرد.

این کاخ در سال ۱۹۴۸ به‌طور موقت برای اجتماع نمایندگان سازمان ملل متفق و جادادن سی دسته از هیأت‌های نمایندگی ملل دنیا اختصاص داده شد و این دوره از ۲۱

۱. در آن موقع هر صد فرانک فرانسه در حدود بیست و پنج ریال ایران ارزش داشت.

2. Palais de Chaillot.

3. Trocadéro.

سپتامبر تا ۱۱ دسامبر طول کشید و در آن مدت تمام وسایل آسایش و استراحت نمایندگان جهان در این کاخ با عظمت که از بزرگ ترین کاخ های جهان است، مهیا گردیده بود که از هیچ جهت ولو برای خرید آنچه بخواهند احتیاج به رفتن خارج نداشته باشند که شرح آن مفصلاً در جراید آن روز نوشته شده بود.

عصر برای دیدن مترو و خیابان شانزلیزه بیرون رفتیم، مترو از

مترو<sup>۱</sup> دیدنی ترین چیزهای پاریس و مخفف کلمه متروپولیتن<sup>۲</sup> است

که به معنی راه آهن زیرزمینی است، اولین مترو توسط یک نفر

فرانسوی به نام مسیولوبا در سال ۱۸۴۲ در نیویورک ساخته شد و یک سال بعد اولین خط نیویورک شروع به کار کرد، در سال ۱۸۶۰ نیز لندن به فکر ایجاد مترو افتاد، بعداً در پاریس شروع به ساختمان آن شد، در مسکو نیز به دستور استالین ساختمان مترو شروع و انجام گردید که اکنون به طوری که می گویند زیباترین متروهای جهان است.

راه آهن زیرزمینی پاریس در آخر سال ۱۸۹۸ شروع<sup>۳</sup> به ساختمان شد و در ۱۹

ژوئیه ۱۹۰۰ نخستین خط آن از پرت مایو<sup>۴</sup> به پرت ونسن<sup>۵</sup> افتتاح شد و در آن موقع ۱۳

کیلومتر خط آهن زیرزمینی بود و به تدریج زیاد شد، به طوری که در سال ۱۹۰۵ سی و دو

کیلومتر و در ۱۹۱۰ هفتاد و پنج کیلومتر و در ۱۹۲۰ نود و پنج کیلومتر و در ۱۹۳۰ صد و

هفده کیلومتر و در سال ۱۹۴۰ صد و پنجاه و نه کیلومتر و در ۱۹۴۵ صد و شصت و پنج

کیلومتر طول خط آهن زیرزمینی بود و اکنون ۱۴ خط و ۱۳۴۱ ایستگاه دارد و در تمام شهر

پاریس خطوط آن دایر و می توان به نقاط مختلفه شهر رفت.

این خط تماماً در زیرزمین کشیده شده و چندین متر عمق دارد و حکم دخمه های

خیلی محکم دارد که در فرانسه کاتا کومب<sup>۶</sup> گویند و تمام مسیر آن با سنگ و بتون آرمه

ساخته و مستحکم شده و شکل تونل را دارد، ایستگاه های آن خیلی مجهز و وسیع ساخته

1. Metro.

2. Metropolitaine.

۳. رجوع به کتاب راهنمای پاریس (گید) به فرانسه چاپ ۱۹۴۹ ص LXXIX و صفحه ۳۶۲.

4. La porte Maillot.

5. La porte Vincenne.

6. Catacombe.

شده و در هر ۵۰۰ متر تقریباً یک ایستگاه می‌باشد و در هر ایستگاه صندلی‌ها و نیمکت‌هایی برای مسافری و استراحت آنان تهیه شده و چراغ‌های قوی آنها را روشن می‌کند، خود خط آهن هم با برق داخلی شهر کار می‌کند و هر جا دو خط است یکی برای آمدن قطار و دیگری برای رفتن و در هر سه دقیقه از هر طرف یک قطار بانهایت سرعت می‌آید و هر قطار دارای چندین اتاق و همه آنها مملو از جمعیت است و در هر ایستگاه قدری توقف می‌کند که اگر مسافری باشد سوار شود، یا اگر از مسافرین خواستند پیاده شوند بتوانند و نام آن ایستگاه هم با خط درشت در چند جای آن روی تابلو نوشته شده است و همچنین نام تمام ایستگاه‌ها در روی یک ورقه بالای هر اتاق واگن نوشته و الصاق شده که مسافرین مطلع باشند و اتاق‌های آن نیز دارای دو درجه است و هر قطار دارای چهار الی پنج واگن است که یکی درجه اول و بقیه درجه دوم هستند.

برای پایین رفتن به طرف ایستگاه در بالای خیابان نزدیک هر ایستگاه یا چند ایستگاه خطوط مختلفی که نزدیک یکدیگر هستند، پله‌هایی دیده می‌شود که بالای آن تابلویی نوشته شده "مترو" از آنجا باید پایین رفت و در مدخل ایستگاه بلیت گرفت، این بلیت برای هر اندازه مسافت که مسافر بخواهد سوار شود تا موقعی که از ایستگاهی بالا نیامده کفایت می‌کند و چون هر بلیتی تا دو مرتبه که کنترل شود می‌توان از آن استفاده نمود و در دفعه اول فقط یک مرتبه کنترل شده، از این رو برای یک بار دیگر هم می‌تواند از آن بلیت استفاده کند، کشیدن سیگار در برخی از واگن‌های پاریس ممنوع است و موقعی که قطار به ایستگاه می‌رسد، درهای ایستگاه به خودی خود بسته می‌شود، ولی هنگام پیاده شدن از آنها باید خود مسافرین درها را باز کنند.

این راه آهن دارای چند خط است که از نقاط مختلفه شهر عبور می‌کند و اگر مسافری بخواهد از نقطه‌ای به نقطه دیگری که در مسیر این خط آهن نیست عبور کند از روی تابلویی که در محل درب ورودی نصب شده و خطوط را معین می‌کند می‌تواند بفهمد که در کدام ایستگاه باید از این خط پیاده شده و سوار ترن دیگری بشود و این تابلو هم برقی است و هر جا را خواسته باشند روی دکمه‌ای که نام آنجا را دارد فشار می‌دهند و برق



روشن شده خط سیر او را نشان می‌دهد، موقعی که بخواهد خط آهن دیگری سوار شود و در ایستگاهی که باید جدا شود پیاده می‌شود و از آنجا پله‌هایی موجود است که از این پله‌ها بالا رفته و نرسیده به روی خیابان در همان زیرزمین از نقطه دیگری پایین رفته و وارد ایستگاه دیگری می‌شود که خط دیگری از آن عبور می‌کند و این خط یا بلندتر از آن خط اولی یا پایین‌تر از آن است تا بتواند از نقطه مخالف آن عبور نماید و تقاطع نکند و در بعض جاها این پله‌ها برقی است که روی آن می‌ایستند و خودش به وسیله برق حرکت کرده و شخص را به طرف بالا می‌برد.

پس خط آهن زیرزمینی نیز دارای چند طبقه می‌باشد و در تهیه و تکمیل آن زحمت زیادی کشیده‌اند که از همه جهت قابل تحسین است و به قدری مرتب و منظم و زیباست که برای ما که نخستین بار بود، خیلی تماشایی و جالب بود.

ما در نزدیک هتل خود در خیابان سن ژرمن سوار شده و در

شانزلیزه<sup>۱</sup> یکی از ایستگاه‌های زیر خیابان شانزلیزه پیاده شدیم و به آن

خیابان بالا رفتیم، این خیابان بهترین خیابان‌های شهر و خیلی

وسیع و زیبا و شبیه به خیابان چهارباغ اصفهان است، معنی شانزلیزه هم "مزرعه‌های بهشت" یا "مزرعه‌های مطبوع و دلنشین" می‌باشد، دارای دو قسمت برای سواره‌ها و سه قسمت پیاده‌رو می‌باشد، یعنی در دو طرف خیابان پیاده‌رو بعداً سواره‌رو و در وسط نیز جای پیاده‌رو است و دو طرف دارای اشجار است، بین میدان کنکور<sup>۲</sup> و طاق تریومف واقع شده است.

این خیابان در نیمه قرن ۱۷ هنوز وجود نداشته و محلّ زراعت بوده و فقط در سال ۱۶۱۶ ماری دو مدیسی<sup>۳</sup> سه ردیف درخت کاشت و از سال ۱۶۶۷ درختکاری در اطراف آن برای گردش توسعه یافت و نام گراندکور<sup>۴</sup> که به معنی گردشگاه مشجر بزرگ است، به خود گرفت و بعداً شانزلیزه نامیده شد، ولی از نظر آبادی اهمیتی نداشت و به تدریج

1. Champs Elysées.

2. La place de la Concorde.

3. Mari de Medici.

4. Grand-Cours.

ساختمان‌هایی در اطراف آن ساخته شد و حتی در سال ۱۸۰۰ یعنی پس از یک قرن و نیم فقط شش ساختمان در اطراف آن بود که از قدیم‌ترین آنها هتل دو ماسا<sup>۱</sup> بود که در ۱۷۸۴ ساخته شده بود و نخستین جنگی که به خاطر دارد ۱۸۱۸ بوده است، ولی به تدریج اهمیت زیادی پیدا کرد و عمارات سلطنتی و بعداً بعضی عمارات دولتی و مؤسسات مهم دیگر در آنجا ساخته شد و روز به روز بر اهمیت آن افزوده گردید تا آنکه امروز مهم‌ترین و زیباترین خیابان شهر و مرکز شهر پاریس می‌باشد.

طول این خیابان ۱۸۸۰ متر است و عریض‌ترین خیابان‌های شهر و در اطراف آن کاخ‌های تاریخی زیاد و هتل‌های بسیار و مؤسسات تجارتهای مهم است.

از جمله در انتهای آن طاق نصرت با عظمت تریومف<sup>۲</sup> یعنی

طاق فتح و فیروزی قرار گرفته که مظهر عظمت و قدرت و

طاق نصرت و

قبر سرباز گمنام

افتخار فرانسه و مورد تعظیم و احترام آنها می‌باشد.

این طاق در وسط میدانی به نام اِتوال<sup>۳</sup> که ۱۲۰ متر شعاع آن است و ۱۲ خیابان بدان

منتهی می‌شود، روی یک بلندی به افتخار فتح قشون فرانسه ساخته شده است.

ابتدای شروع به ساختمان در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۸۰۶ به دستور ناپلئون بوده و تا سال

۱۸۱۴ فقط قریب شش متر از روی خاک بالا آمده بود و در ۱۸۲۵ مجدداً ساختمان آن

شروع شد و در زمان لویی فیلیپ در سال ۱۸۳۶ خاتمه یافت و در ۲۹ ژوئیه همان سال افتتاح شد.

ارتفاع آن ۴۹/۵۵ متر و عرض آن ۴۴/۸۲ متر و ضخامت آن ۲۲/۱۰ متر می‌باشد و

روی این طاق تصویرهای بسیاری از رجال فرانسه و نام بسیاری از ژنرال‌های جنگ‌های فرانسه نوشته شده و به‌طور خلاصه این طاق مظهر افتخار و فداکاری فرانسویان است.

این طاق پس از جنگ بین‌الملل اول نیز افتخار دیگری پیدا کرد و آن موقعی بود که

در ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۹ نمایندگان‌های ارتش‌های فاتح با کمال تبختر و جلال در زیر این طاق

1. L'hôtel de massa.

2. L'arc de Triomphe.

3. L'Etoile.

رژه رفتند و بعداً نیز قبر سرباز گمنام در آنجا ایجاد شد.

نظریهٔ ایجاد قبر سرباز گمنام در سال ۱۹۱۶ که هنگام نخستین جنگ جهانی بود، در فرانسه به وسیلهٔ عدهٔ بسیاری از رجال و سرباز گمنام<sup>۱</sup> قبر شخصیت‌های بزرگ کشور به وجود آمد، زیرا چون در آن جنگ در چند جبهه جنگ شروع شده بود و بین وطن خواهان کشورهای وارد در جنگ اختلاف بود که اولین کشته از کدام ملت و مملکت بوده و چون تمیز آن به هیچ وجه میسر نبود، در فرانسه پیشنهاد کردند برای تشویق سربازان فرانسوی داخل جبهه محلی به نام سرباز گمنام در نظر بگیرند که مظهر فداکاری و شهامت و حریت و سایر صفات حمیده بوده باشد و نمایندهٔ نخستین کشته در راه وطن نیز باشد و از این نظرها مورد احترام قرار گیرد.

این موضوع در سال ۱۹۱۹ در مجلس شورای ملی مطرح و تصویب شد که مقبرهٔ سرباز گمنام در پانتئون<sup>۲</sup> که مدفن مشاهیر و فلاسفهٔ بزرگ فرانسه در پاریس می‌باشد، قرار داده شود، ولی این قانون از نظر اینکه نام سرباز گمنام در آنجا در مقابل نام دیگران شهرت نخواهد یافت و گمنام خواهد ماند و فراموش خواهد شد، به مرحلهٔ عمل وارد نشد. در هشتم نوامبر ۱۹۲۰ در مجلس تصویب شد که محل قبر در زیر طاق نصرت اتوال (ستاره) قرار داده شود، از این رو طبق آن قانون جسد هشت سرباز گمنام را از چندین شهر مختلف به شهر وردم<sup>۳</sup> آورده و در یک کلیسیا گذاردند، روز بعد یکی از آنها را به طور ناشناس انتخاب کرده و در یازدهم نوامبر ۱۹۲۰ آن را به نام جسد سرباز گمنام که در فرانسه کشته شده با تشریفات مفصلی در زیر طاق بزرگ قرار دادند و در آنجا روی حاشیهٔ برنزی نوشته شد: «در اینجا یک سرباز فرانسوی که در راه میهن جان داده، آرمیده است، ۱۹۱۴-۱۹۱۸.» سپس لولهٔ گاز شهر را تا آنجا امتداد داده و به نام شعلهٔ یادگار آن را روشن کردند و تصمیم گرفتند که آن را همیشه روشن داشته و نگذارند خاموش شود که

1. Le Tombeau du Soldat inconnu.

2. Panthéon.

3. Verdum.

نشانی آتش عشق به میهن است که هیچ‌گاه در دل هیچ فرد وطن‌پرست خاموش نمی‌شود و به تدریج ساختمان آن تکمیل گردید و پس از اتمام ساختمان در ۲۸ ژانویه ۱۹۲۱ مراسم رسمی عزاداری و دفن با حضور هیأت دولت فرانسه و مارشال‌های فرانسوی و نخست‌وزیر انگلستان به عمل آمد و از آن به بعد این محل نزد مردم فرانسه مقدس و مورد احترام و تعظیم عمومی و مظهر ملیت واقع شد و امروزه علاوه بر جنبه ملی و وطنی یک حالت نیمه مذهبی به خود گرفته است، به طوری که جنازه مارشال فوش<sup>۱</sup> را که در ۲۴ مارس ۱۹۲۹ درگذشت و جسد مارشال ژوفر<sup>۲</sup> که در ششم ژانویه ۱۹۳۱ از دنیا رفت و ژنرال لکلرک<sup>۳</sup> که در هفتم دسامبر ۱۹۴۷ فوت کرد با عراده تا مقابل طاق نصرت آورده و بانهایت احترام از جلوی قبر سرباز گمنام عبور دادند و مراسم احترامات به عمل آوردند و سپس به قبرستان برده، دفن کردند و در مواقع رسمی مرتباً مراسم احترامات به عمل می‌آید و رجال و شخصیت‌های درجه اول جهان که به فرانسه می‌روند، سر قبر سرباز گمنام رفته و دسته گل نثار می‌کنند و نهایت تعظیم و احترام بجا می‌آورند و ژنرال دوگل نیز پس از اتمام جنگ دوم و پیروزی متفقین که وارد پاریس شد، برای ادای احترامات نسبت به قبر سرباز گمنام در آنجا پیاده شد.

ساختمان آنجا مجموعه نفیسی از شاهکارهای قرن ۱۹ می‌باشد و در چهار طرف روی ستون‌ها نقش‌های برجسته از رجال سابق فرانسه وجود دارد و نام ۱۲۸ جنگ و ۶۶۰ ژنرال با ذکر تاریخ مرگ آنها و کسانی که در صحنه جنگ کشته شده‌اند، نوشته شده است و در وسط آن زیر طاق بزرگ قبر سرباز گمنام قرار داده شده و روی آن شعله یادگار روشن است.

بالای طاق را نیز می‌توان دید و هر روز غیر از روزهای سه‌شنبه با خرید یک بلیت ممکن است با آسانسور یا از پله‌های آن که ۲۷۲ پله می‌باشد بالا رفت و در بالا سالن وسیعی قرار دارد که از آنجا منظره پاریس به طرز بسیار زیبایی دیده می‌شود.

1. Marechal Foche.

2. M. Joffre.

3. G. Leclerc.

پس از ایجاد قبر سرباز گمنام در فرانسه بسیاری از ممالک دیگر نیز به این فکر افتاده و محلی برای قبر سرباز گمنام در نظر گرفته، ساختمان نمودند و مراسم احترامات نسبت بدان بجای می آورند.

شاید یک علت اینکه این سرباز گمنام را برای مظهریت ملیت  
**سربازان**  
 انتخاب کرده اند، آن است که در میان سربازان معروف کسی که  
**نامدار اسلام**  
 دارای تمام محاسن صفات انسانیت باشد نیافته اند، از این رو  
 سرباز گمنامی را انتخاب کرده اند که بتوانند او را جامع همه صفات پسندیده معرفی کنند،  
 نگارنده می گویم در اینجا نیز اسلام افتخارات زیادی دارد و می تواند بر خود ببالد و  
 به وجود سربازان نامدار خود افتخار کند؛ همچون حمزة بن عبدالمطلب عم بزرگوار  
 پیغمبر اسلام که از شجاع ترین مردان اسلام بوده و در راه پیشرفت دیانت اسلام همه نوع  
 فداکاری نمود و در جنگ احد بدون زره به میدان رفت و پس از مبارزات طولانی از پای  
 در افتاده شهید شد.

جعفر بن ابی طالب پسر عم پیغمبر یکی دیگر از سربازان فداکاری است که در راه  
 اسلام زجر و مشقت زیادی متحمل شد و از وطن خود هجرت نمود و پس از چند سال  
 مهاجرت به مدینه برگشت و در سال هشتم در جنگ موته ابتدا دو دست او قطع شد و بعداً  
 به شرف شهادت نایل گردید.

دیگر حنظله غسیل الملائکه که تازه مسلمان و تازه داماد بود و اولین شب زفاف او  
 که گذشت صبح زود اسب خود را سوار شده، روی به میدان نهاد و بانهایت شرف و افتخار  
 میدان جنگ را بر بزم زفاف ترجیح داد و کشته شد و چون فرصت غسل هم نکرده بود و  
 از شدت اشتیاق به شهادت دیوانه وار روی به میدان نهاد، پس از شهادتش حضرت  
 رسول (ص) فرمود؛ ملائکه او را غسل دادند و به قدری فرشتگان در تشییع او حاضر  
 شده اند که جای پان نیست.

دیگر علی بن ابی طالب (ع) جانشین آن حضرت که بزرگ ترین فداکاران رکاب  
 پیغمبر بود که از هیچ نوع فداکاری مضایقه نداشت و شبی که حضرت از مکه هجرت

فرمود و کفّار قصد کشتن حضرت را داشتند؛ آن حضرت به علی (ع) فرمود: آیا حاضری در بستر من بخوابی؟ عرض کرد: آیا اگر من به جای تو بخوابم، تو از گزند آنان مصون خواهی بود؟ فرمود: بلی، عرض کرد: هزار جان من و امثال من فدای تو باد.

اگر سروی شد از بستان عالم تو باقی مان که هستی جان عالم<sup>۱</sup>

و با یقین به اینکه کشته خواهد شد، در جای آن حضرت بانهایت راحتی خوابید. در تمام جنگ‌ها او جلورو بود و هیچ‌گاه از میدان جنگ عقب‌نشینی نکرد، از این جهت او را کزّار غیرفرّار گفتند، یعنی سربازی که هیچ‌وقت از دشمن روگردان نشد و همواره حمله می‌کرد و در جنگ احد که همه فرار کردند، فقط او و زبیر و ابودجانّه در اطراف پیغمبر بودند و بعداً آن دو را هم دشمن از پیغمبر جدا کرد و فقط علی (ع) دفاع می‌کرد که شمشیرش شکست و ذوالفقار به دست او رسید و در آن جنگ به قدری زخم برداشت که پرستاران جنگ نمی‌توانستند پانسمان کنند یا بخیه بزنند که هر زخمی را که می‌خواستند بخیه زنند، زخم دیگر سر باز می‌کرد و در همان حال آن حضرت گریه می‌کرد که چرا من سعادت شهادت نداشتم که مانند حمزه و سایر شهدا در راه دین کشته شوم، در سایر جنگ‌ها نیز فداکاری‌های زیادی نموده و جان خود را در راه اسلام فدا کرد و به ضرب شمشیر شقی‌ترین فرد عالم، ابن ملجم مرادی در محراب عبادت به شهادت رسید.

او مظهر عظمت و تقوا و شجاعت و عدالت و رأفت و سایر صفات پسندیده و جامع جمیع محاسن بود که آنچه خوبان همه دارند، او تنها دارد.

فرزند بزرگوارش حسین (ع) نیز در کار خود بی‌نظیر بود و در راه دیانت و آزادی و مساوات سرباز نامدار و جوانمرد فداکاری بود که تاریخ بشر نظیر او را به‌خاطر ندارد، حسین (ع) مظهر کامل شجاعت و فداکاری بوده و در راه رسیدن به مقصود و وصول به هدف نهایی خود از هیچ‌گونه فداکاری مضایقه نکرد.

حسین (ع) در مقابل ظلم و جور بنی‌امیه و اعمال ناشایست پیشوای غاصب آنان که

۱. نظامی گنجوی: مثنوی خسرو و شیرین.

همهٔ معایب خلاف انسانیت را دارا بود، قیام کرد و برای اینکه اسلام از بین نرود و زحمات جدّ و پدر و برادرش هدر نشود و تخمی را که آنان کاشته بودند به ثمر برسد و روح دیانت و حرّیت و مساوات کشته نشود، تن به همهٔ مصایب داد و یاران و جوانان و بستگان خود را فدا نمود، حتی فرزند کوچک شیرخوار خود را داد و پس از تحمّل همهٔ شداید و مصایب و تشنگی‌ها تن به کشته شدن خود داد: «والقتل اولی من رکوب العار والعار اولی من دخول الثّار»<sup>۱</sup> گفت و به اسارت بستگان نیز راضی شد، ولی هرچه گفتند دست به دست یزید نداد و با او بیعت نکرد: «و مثلی لایبایع مثله»<sup>۲</sup> گفت یعنی مانند من کسی که مظهر حقّ و حقیقت هستم با همچون کسی که باطل محض و مظهر کامل شیطان است، دست نمی‌دهد و بیعت نمی‌کند.

یاران و پیروان او نیز هر کدام مظهر نبوغ و ملیّت و فداکاری بودند که حالات هر یک از آنها را در نظر بگیریم مانند عباس (ع) و علی بن الحسین (ع) و حرّ بن یزید و عابس بن شیب و غیر آنها می‌بینیم که نابغهٔ فداکاری و از خودگذشتگی بودند.

آری این سربازان نامدار بودند که باعث افتخار اسلام و اسلامیت شده و همیشه مسلمین را سربلند دارند و آرامگاه پاک آنان برای همیشه مطاف عاشقان حق و حقیقت بوده و شعلهٔ عشق و محبّت و ایمان که در دل آنها افروخته بود، خاموش نشده و در قلب دوستداران آنان نیز روشن است، بعضی از ملل سرباز گمنامی را برای مظهریت ملیّت خود انتخاب نموده و آرامگاه او را تعظیم می‌کنند، ولی ما می‌بالیم که این چنین سربازانی در اسلام و میان مسلمین وجود دارند که زندگی جاوید دارند و نام آنها برای همیشه پاینده است.

شاد باد روان‌های پاک شما ای فداکاران بزرگ اسلام و ای سربازان نامدار انسانیت و حقیقت که نام اسلام بر اثر فداکاری و جانبازی شما زنده و جاوید گردیده است. نگارنده موقعی که در پاریس توجه به قبر سرباز گمنام داشتم، متوجه همین نکته شده

۱. بحار الانوار، ج ۴۵ / ص ۵۰.

۲. همان، ج ۴۴ / ص ۳۲۵.

و یک نوع سرور آمیخته به غرور مذهبی در خود احساس نمودم و به داشتن چنین بزرگانی و پیروی از چنین پیشوایانی افتخار نمودم و خدا را شکر کردم که توفیق و سعادت آشنایی با آنان را عطا نموده است.

ساعت هشت بعد از ظهر طبق وعده قبلی که با آقای شیخ مصطفی رئیس فرقه شاذلیه در پاریس نموده بودیم، برای صرف شام و آشنایی با برادران مذهبی ایشان به خانقاه

شیخ مصطفی  
و طریقه شاذلیه

آنان رفتیم.

شیخ مصطفی اصلاً اهل رومانی و نام اصلی او والسان<sup>۱</sup> است، قبلاً مسیحی بوده و ابتدای جنگ دوم جهانی در سفارت رومانی در پاریس بوده و بعداً همان جا متوقف شده، موقعی که در پاریس بوده، اسلام آورده و به طریقه صوفیه شاذلیه وارد گردیده است و علاقه زیادی به مذهب خود داشت.

او توسط رنه ژینو فرانسوی که قبلاً اسلام آورده و طریقه شاذلیه را اختیار کرده بود و شیخ عبدالواحد یحیی نامیده می شد، اسلام آورد و به طریقه شاذلیه وارد گردید و شیخ مصطفی نامیده شد و به واسطه ارتباط و آشنایی با شیخ عبدالواحد و رفتن به مصر عربی نیز می دانست و نگارنده بیشتر با عربی با ایشان سخن می گفتم، مقداری از فتوحات مکیه شیخ محی الدین را نیز ترجمه کرده است و پس از شیخ عبدالواحد در پاریس به دعوت و جمع پیروان مشغول شده و در حدود چهل نفر زن و مرد پیرو دارد که همه اهل پاریس بوده و اسلام آورده و بعداً توسط او وارد فرقه شاذلیه شده اند.

علت آشنایی شیخ مصطفی با ما آن بود که از یک سال قبل آقای حسین علی مصداقی که در پاریس بودند با ایشان و بعضی پیروانشان آشنایی پیدا کرده و از حالات آنها و شوق و جذبه ای که در بعض آنها وجود داشت، شرحی به نگارنده نوشته و بسیار ستوده بودند و در مکتوب خود اضافه کرده بودند که چند نفر از آنان در هتل به اتاق ایشان آمده

1. Valsan.



و عکس پدر بزرگوام را دیده و اشتیاق وافر به زیارت ایشان پیدا کرده‌اند، و خود شیخ هم اظهار کرد که طریقه نعمت‌اللہیہ ام‌السلاسل است و علاقه تام خود را به ایشان ذکر کرده؛ نگارنده هم در پاسخ ایشان از طرف حضرت آقای والد و خود به شیخ مصطفی سلام رساندم، آقای مصداقی که به ایشان اظهار کرده بودند، به شوق آمده و گفته بودند من نهایت افتخار خود می‌دانم که ایشان یاد از من کرده‌اند و چقدر میل دارم که اجازه بدهند من به ایران بروم و ایشان را زیارت کنم و خوب است شما اجازه حرکت مرا بگیری، ایشان به نگارنده نوشته و من حضور پدر بزرگوام عرض کردم، فرمودند حرکت ایشان مانعی ندارد، ولی گمان نمی‌رود وسایل آن مهیا شود، اتفاقاً ایشان هم نتوانستند حرکت کنند تا اینکه قضیه کسالت پدر بزرگوام پیش آمد و مسافرت ژنو اتفاق افتاد و چون به سمع شیخ مصطفی و پیروان او رسید، همه از آنجا به وسیله نامه احوالپرسی کرده و دعا برای شفای ایشان نموده و خواهش کردند که پس از بهبودی مسافرتی به پاریس نمایند، آقای مصداقی به آنان گفته بودند که پس از رفع کسالت برای دیدن مسجد مسلمین قصد پاریس دارند، لذا آنها بانهایت اشتیاق انتظار زیارت ایشان را در پاریس داشتند و چند مرتبه به وسیله تلفن و نامه احوالپرسی کرده و تاریخ حرکت را استفسار نمودند و چون مدت آن طولانی شد، اجازه خواستند که به ژنو بیایند و ایشان اجازه نفرمودند، تا آنکه دو سه روز قبل از حرکت ما به پاریس اطلاع داده شد که ایشان به واسطه ادامه کسالت و اجازه ندادن طبیب از مسافرت پاریس و سایر نقاط اروپا منصرف و مستقیماً قصد تهران را دارند، لذا شیخ مصطفی فوراً برای گرفتن گذرنامه سوئیس مشغول اقدام شده و با آنکه با اشکالاتی مواجه شده بود، بالاخره موفق به دریافت گذرنامه و گرفتن ویزا شده و عصر همان روز که ما عازم پاریس بودیم، ایشان به بیمارستان ژنو به آقای مصداقی تلفن کردند که من بلیت راه آهن گرفته، امشب عازم ژنو هستم؛ آقای مصداقی اظهار کردند که امشب ما عازم پاریس هستیم و شما از حرکت منصرف شوید، لذا ایشان از حرکت آن شب منصرف شده و موقع ورود ما به پاریس برای استقبال آمده و تا هتل همراه بودند، روز بعد هم برای ملاقات آمده و خواهش کردند که در خانقاه ایشان منزل

کنیم، و اظهار کردند که ما همین چندروزه این محل را برای پذیرایی از والد ماجد شما و ملازمین ایشان تهیه کرده‌ایم و اکنون شما باید همین جا بیاید، ولی نگارنده نپذیرفتم، سپس ایشان خواهش کردند که برای صرف شام نزد ایشان برویم و ضمناً اجازه خواستند که چون تذکره و بلیت گرفته‌اند، همان‌شب را برای ملاقات حضرت والد به ژنو حرکت کنند، ما نیز تقاضای ایشان را برای رفتن به خانقاه ایشان پذیرفته و قرار شد برای ساعت هشت که تقریباً سه ربع به غروب است، نزد ایشان برویم، لذا پس از گردش به اتفاق آقای مصداقی و سکرتر (دفتردار) ایشان به خانقاه شیخ مصطفی رفتیم و چند نفر از پیروان ایشان که همه حال خوشی داشتند، در آنجا حاضر بودند، مخصوصاً یکی از آنان شیخ عبدالرحمان نام حال جذبه بر او غلبه داشت و غالباً در حال مراقبه و ذکر بود و مشاهداتی هم از او نقل می‌کردند و اشتیاق زیادی به زیارت پدر بزرگوارم داشت و از نخستین وهله که عکس ایشان را زیارت کرده بود، علاقه و محبت خاصی پیدا کرده بود، در آن‌شب چند نفر در آنجا جمع بودند و چند نفر از زن‌هایی هم که در رشته شاذلیه وارد شده بودند و به آنها فقیرات (جمع فقیره) می‌گفتند، برای طبخ و خدمت حضور داشتند و همه بانهایت ادب و خضوع و تواضع خدمت می‌کردند.

معمول پیرون ایشان این بود که در خارج به لباس معمول عموم بودند و موقعی که به خانقاه برای اجتماع و عبادت می‌آمدند، پیراهن بلند عربی مانند پوشیده و عمامه کوچکی به سر بسته، دور هم می‌نشستند، زن‌ها هم در خارج به لباس معمول زنان آنجا ملبس بوده، ولی در خانقاه پیراهن بلندی که تمام بدن را می‌پوشاند، به تن نموده و سر و گردن و موی را هم می‌پوشانیدند و فقط گردی صورت پیدا بود و مراقب بودند که تمام مواضع زینت پوشیده باشد.

موقعی که ما وارد شدیم، شیخ مصطفی و پیروان ایشان احترام زیاد نموده و خوشامد گفتند، نگارنده از اینکه موفق به ملاقات آنان شدیم و از نزدیک آشنایی پیدا نموده‌ایم اظهار خوشوقتی کردم، سپس از شیخ عبدالرحمان که حالت جذبه و گریه بر او غالب شده و بی‌خود گردیده بود، پرسیدم که چند مدّت است در رشته سلوک وارد شده‌اید؟ گفت: دو

سه سال است، شیخ مصطفی اظهار کرد که خوب است دستور و پندی به اینها بدهید که آن را به کار بندند و عمل کنند، گفتم: دستور فقر و تصوف همان است که بزرگان دین اسلام فرموده‌اند و عرفا به پیروی پیشوای بزرگوار اسلام افتخار می‌کنند و می‌گویند کمال در آن است که جمع بین ظاهر و باطن شود و احکام شریعت با مراتب سلوک توأم باشد و شما هم جدیت کنید که پیروان جامع بین شریعت و طریقت باشند و دنیا و آخرت را با هم جمع کنند، یعنی طبق مثل معروف «دست به کار و دل با یار» باشند، به ظاهر مشغول کار دنیا و در معنی متوجه حق باشند. فقر و تصوف مخالف کار دنیا نیست و پیغمبر اسلام گوشه‌نشینی و ترک دنیا را منع فرموده است.

در مراتب سلوک و بروز حال نیز باید کوشش کرد که آنچه در مراتب روحی مشاهده می‌شود، بر خضوع و خشوع و مسکنت بیفزاید و نیازمندی بیشتر شود و باید مراقب بود که غرور و عجب پیدا نشود که موجب هدرشدن و از بین رفتن اعمال و مساعی و بزرگ‌ترین مانع راه سلوک است.

در این بین اطلاع دادند که شام حاضر است، لذا حرکت کرده به اتاق دیگر که متصل بدان بود رفتیم، در یک طرف اتاق میزگردی که در حدود ۴۰ سانتی متر ارتفاع آن بود، گذاشته بودند، پس از شستن دست دور آن میز نشستیم و یک میزگرد دیگری هم در طرف دیگر اتاق گذاشته شده بود و زن‌ها جداگانه، دورتر نشستند، در بین غذا پرسیدم: آیا مسلمین در پاریس گوشت‌فروشی و ذبح جداگانه دارند یا نه؟ گفتند: در نزدیک مسجد مسلمین دو گوشت‌فروشی اسلامی است، شیخ مصطفی پرسید: منظور چیست؟ گفتم: چون در مذهب شیعه خوردن ذبیحه کفار جایز نیست، شیخ مصطفی که در مذهب طبق رویه اساتید خود مالکی بود؛ گفت: پس در مذهب ما جایز است، گفتم: در میان اهل سنت هم اختلاف است، ولی همان‌طور که گفتید قول مشهور در اهل سنت جواز است، ولی در میان شیعه قول مشهور قریب به اتفاق منع است.

گفت: پس چه می‌گویید درباره آیه شریفه «طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ

جَلُّ لَهُمْ». <sup>۱</sup> گفتیم: منظور از طعام مطبوخ است و به اضافه این آیه مخصوص است به آیه شریفه «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» <sup>۲</sup> و مفهوم مخالف آن نیز تصریح شده: «وَلَا تَكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَّرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» <sup>۳</sup> و چون ما نمی دانیم که آیا آنها در موقع ذبح نام خدا می برند یا نه؟ از این رو باید از آن پرهیز کنیم، ایشان سکوت اختیار کردند.

سپس چون عقیده آنها را مخالف با عقیده شیعه در این باب دیدم، پرسیدم گوشتی که طبخ نموده اید از کجا تهیه شده؟ گفت از قصاب اسلامی و شما بانهایت اطمینان میل کنید. پس از صرف شام که در حدود ساعت نه و ربع بود، اول مغرب شده و در اتاق دیگر مهیای نماز شدیم.

شیخ مصطفی اصرار داشت که نگارنده جلو بایستم و نماز بخوانم، ولی من قبول نکردم و گفتم شما بخوانید، بالاخره ایشان جلو ایستاده، شروع کردند، نگارنده و رفقا هم در کنار جمعیت به ظاهر اقتدا کرده که آنها گمان اتحاد و یگانگی برده و علاقه کاملی به ما دارند و در یکی از مراکز مسیحیت نام اسلام را می برند و دعوت به اسلام می کنند، دلتنگ نشده و گمان تفرقه و اختلاف در وهله اول نبرند و زن ها هم در پشت سر مردها اقتدا کردند.

پس از فراغت از نماز نشستیم و نگارنده رشته طریقت ایشان  
**رشته طریقت**  
 را که به کجا منتهی می شود، سؤال نمودم؟ ایشان گفتند: من  
**شیخ مصطفی**  
 خدمت شیخ عبدالواحد یحیی رسیده ام، سپس شرح حال شیخ را  
 به طور خلاصه بیان کرد که شیخ عبدالواحد اهل فرانسه و از یک خانواده مسیحی (۱۵  
 نوامبر ۱۸۸۶) متولد شده و نام اصلی او رنه چینوست و بعداً به واسطه آشنایی با شیخ  
 عبدالرحمان علیش مصری فرزند محمد علیش کبیر که از مشایخ شاذلیه بود، رغبت به  
 دین اسلام نمود و در سال ۱۹۱۲ توسط شیخ علیش اسلام را پذیرفت و در طریقت شاذلیه

۱. «طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است»، سوره مائده، آیه ۵.  
 ۲. «اگر به آیات خدا ایمان دارید، از ذبحی که نام خدا بر آن یاد شده است بخورید»، سوره انعام، آیه ۱۱۸.  
 ۳. «از ذبحی که نام خدا بر آن یاد نشده است نخورید»، سوره انعام، آیه ۱۲۱.

وارد گردید و شیخ عبدالواحد یحیی نامیده شد و از آن روز به بعد علاقه زیادی به اسلام و تصوف اظهار می داشت و مقالات بسیاری در آن باب در مجلات نوشت و کتبی هم تألیف نمود و چندی در دانشگاه الجزایر استاد فلسفه بود، سپس برای تتبع در کتب تصوف اسلامی و ارتباط با فرق تصوف در سال ۱۹۳۰ به قاهره مسافرت و در همان جا قصد توقف نمود و انزوا و گوشه نشینی اختیار کرد، تا آنکه در سال ۱۹۵۱ وفات نمود.

شیخ عبدالواحد یحیی پس از شیخ عبدالرحمان علیش دعوت به طریقه شاذلیه می نمود و شیخ عبدالرحمان هم پس از شیخ محمد علیش کبیر که از بزرگان شاذلیه بود و در سال ۱۲۱۸ قمری متولد شده و در سال ۱۲۹۹ در مصر وفات یافت و مفتی و مدرس مالکی نیز در مصر بود، دعوی جانشینی داشت و پس از شیخ محمدعلیش اختلافاتی در سلسله وجود داشت و شیخ عبدالواحد هم با شیخ خود اختلاف پیدا کرد و او را ابطال نمود.

گفتم: پس شما که دعوی بستگی به شیخ عبدالواحد دارید، چگونه آن را تصحیح می کنید؟ در صورتی که می گوید شیخ شما مردود واقع شد! گفت: موقعی که به من اجازه داد، مردود نبود و اجازه او صحیح بود، گفتم: اکنون شما ادعای جانشینی او را می کنید، در صورتی که او را رد کرده اند! گفتند: چون اجازه من قبل از آن بوده، اشکالی ندارد؛ نگارنده دیدم ایشان کاملاً وارد و مطلع نیستند و ممکن است موجب ضعف و فتور عقیده پیروان ایشان شود و خللی به دیانت آنها وارد آید، از این رو زیادتر تعقیب نکردم، ساعت یازده با اظهار تشکر از پذیرایی آنان خداحافظی نمودم، شیخ مصطفی اظهار کرد که چون ویزا گرفته و بلیت راه آهن هم تهیه کرده ام، اجازه می خواهم که همین امشب برای ژنو حرکت کنم، ولی بعداً نیز باید اوقات مفصلی با شما بوده و استفاده بریم، نگارنده تشکر نموده و گفتم حرکت شما خیلی خوب است و سپس خداحافظی کرده، بیرون آمدم.

سلسله شاذلیه به شیخ ابوالحسن علی بن عبدالله بن عبدالجبار

سلسله

شریف حسنی که ساکن اسکندریه بود، منسوب است و شاذل با

شاذلیه

دال مهمله و ذال معجمه هر دو ذکر شده و از بلاد افریقا است و

شیخ در اسکندریه ساکن بوده و جمع بسیاری پیروی او می نمودند و ارادت به او

می‌ورزیدند و کراماتی هم به او نسبت می‌دادند، وفاتش طبق آنچه در *مرآة الجنان* ذکر شده و یافعی از او نقل کرده، در سال ۶۵۶ که مستعصم عباسی نیز در آن سال به دست هلاکوخان کشته شد واقع شده و در *نفحات الانس* می‌نویسد که در سال ۶۵۴ در موقعی که برای زیارت خانه خدا و مکه معظمه می‌رفت، در صحرائی که آب شور داشت وفات کرد و چون او را در آنجا دفن کردند؛ از برکت وجود او آن آب شیرین شد.

شیخ ابوالحسن شاذلی از معاصرین شیخ جلیل‌القدر شیخ صالح بربری قطب سلسله علیّه معروفیه بوده و جانشین او شیخ عبدالسلام بن مشیش بود و مشیش بر وزن فعیل با دوشین معجمه می‌باشد و ابن مشیش جانشین شیخ عبدالرحمان مدنی<sup>۱</sup> زیات و او به یک طریقه منتسب به شیخ عمادالدین ابوصالح بغدادی و او به قطب بزرگوار شعیب بن حسین ابومدین منتسب بوده، ولی صحّت این رشته معلوم نیست و از طریق دیگر شیخ عبدالرحمان جانشین شیخ ثقی‌الدین فقیر (کلمه تقی و فقیر هر دو به وزن تصغیر است) و او خلیفه شیخ فخرالدین و او از نورالدین ابوالحسن علی اجازه داشته و او از شیخ تاج‌الدین و او از شیخ شمس‌الدین محمد سیواسی و او از شیخ ابو محمد سعید و او از شیخ سعد و او از شیخ سعید قزوینی و او خود را به جابر بن عبدالله انصاری منتسب دانسته و جابر را نیز از طرف مولی‌الموالی علی بن ابی‌طالب (ع) مجاز دانسته و او را دومین اقطاب و نخستین قطب را حضرت مولا (ع) گفته‌اند.

خلفای شیخ ابوالحسن هم چند رشته شده‌اند، از این قرار: شاگرد و خلیفه او شیخ ابوالعباس مرسی (اهل مرسیه به ضمّ میم از شهرهای اسپانیا) بود که در اسکندریه سکونت داشته و کرامات بسیاری بدو نسبت می‌دهند و اکنون قبر او در اسکندریه زیارتگاه اهالی آنجاست و مسجدی هم در آرامگاه او به نام جامع ابی‌العباس می‌باشد و

۱. رشته انتساب این سلسله بیشتر از روی کرسی نامه که جدّ امجد مرحوم حاج مآعلی نورعلیشاه ثانی تهیه نموده‌اند، ذکر شده و ایشان علاوه بر تتبع کتب در سفر سیاحت خود با تمام سلاسل ارتباط پیدا کرده و رشته اجازت آنها را ضبط نموده‌اند و نیز شیخ ابوالحسن پیش از شیخ عبدالسلام درک خدمت شیخ ابو عبدالله محمد بن خرازم نمود و او از شیخ محمد صالح درک فیض کرد و او خدمت شیخ ابومدین رسیده بود.

نگارنده به زیارت آن مسجد رفته‌ام، جانشین ابی‌العباس شیخ نجم‌الدین عبدالله بن علی بن محمد اصفهانی بود که از معاصرین شیخ بزرگوار قطب سلسله معروفیه عبدالله یافعی مرشد و راهنمای حضرت شاه نعمت‌الله ولی بوده و شیخ عبدالله قبلاً به شیخ نجم‌الدین ارادت داشته و از طرف او مجاز گردیده و بعداً به سلسله معروفیه گرویده است و رشته شاذلیه در اینجا به شیخ عبدالله یافعی منتهی می‌شود.

طریقه دیگر؛ خلیفه شیخ شاذلی شیخ تاج‌الدین احمد بن عطاءالله اسکندری و جانشین او امام علی وفی و بعد از او شیخ یحیی القادری و پس از او شیخ احمد بن عقبه بعداً شیخ احمد سپس شیخ ابراهیم بعد شیخ علی بعد شیخ عبدالرحمان بعد شیخ شریف حسنی مغربی و شیخ محمدعلیش کبیر بعد از آنها دعوی پیشوایی شاذلیه نمود، ولی شاذلیه شام پیشوای دیگری داشتند.

طریقه دیگر که بعضی ذکر کرده‌اند: شیخ ابو عبدالله مرسی جانشین شیخ شاذلی و خلیفه او شیخ احمد عطاءالله و پس از او شیخ شهاب‌الدین احمد بعداً شیخ محمد بن دائم و بعد از او شیخ ابراهیم بن ناصرالدین و پس از او پسرش شیخ احمد و بعد از او شیخ حسن شاذلی بعد شیخ سید خلیل بن عبدالله بعد شیخ سید یوسف بن یعقوب بعد شیخ سید عمر کرمانی بعد شیخ عبدالرحمان مجذوب بعد شیخ محمد مشرقی بعد شیخ عبدالکریم فلاحی بعد از او شیخ ابوالقاسم سقایی بعد شیخ محمد منار بعداً شیخ علی عربانی بعد از او شیخ درویش محمد رضا بعد شیخ سید مصطفی غوثی بعد شیخ عبدالکریم بعد شیخ سید مصطفی آهی بعد شیخ عبدالله ابوالحد بعد شیخ حسین بدرالدین بعد شیخ محمد رسمی بعد شیخ عبدالقادر.

آن‌طور که از سیاق مطلب معلوم می‌شود، انتساب رشته اجازه سلسله به‌طور قطع معلوم نیست و خدشه‌هایی در بین موجود است و حتی با آنکه خود شیخ ابوالحسن شاذلی از بزرگان معروف بوده و در بسیاری از کتب هم حالات او مشروحاً نوشته شده و کراماتی هم نسبت داده‌اند، به‌طوری‌که در حاشیه طرائق الحقایق از مرآة الجنان نقل شده، شیخ تاج‌الدین عطاءالله گفته که از شیخ سؤال شد: شیخ شما کیست؟ فرمود: پیش از این به شیخ

عبدالسلام بن مشیش بستگی داشتم، ولی اکنون به کسی انتساب ندارم و در ده دریا غوطه‌ورم، پنج از میان آدمیان که محمد(ص) و علی(ع) و فاطمه و حسن و حسین(ع) باشند و پنج از عالم روح که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و روح باشند، هرچند ممکن است این عبارت را بر زمان بعد از وفات ابن مشیش حمل کرد و اشاره دانست به اینکه اکنون ارتباط مستقیم من با شیخی زنده نیست، یعنی خود راهنما و شیخ مطاع سلسله هستم؛ ولی ارتباط قسمت اخیر به تصریح شیخ مصطفی مخدوش و قابل ایراد است، مگر آنکه بگوییم آنها اجازه را مناط نمی‌دانند، در صورتی که این طور هم نیست.

صبح روز پنجشنبه به قصد دیدن ورسای بیرون آمدیم، ابتدا

### انوالید<sup>۱</sup>

به طرف انوالید رفتیم، انوالید به معنی علیل و بیماری است که

### و آرامگاه ناپلئون

یکی از اعضای خود را از دست داده باشد و وجه تسمیه بدان

این است که در آنجا محلی برای کسانی که در جنگ فاقد یکی از اعضا خود شده‌اند می‌باشد، این محل با کلیسیا و ساختمان معلولین و متعلقات آن یک سطح وسیعی را در حدود ۱۲۶/۹۹۰ مترمربع فراگرفته که قسمت شمالی آن یک فضای تقریباً مربعی را به عرض ۳۹۰ متر و طول ۴۵۰ متر تشکیل می‌دهد و قسمت جنوبی آن موزه قشون است و آرامگاه ناپلئون نیز در آنجاست.

هتل انوالید که محل معلولین است، از بناهای مشهور پاریس که در زمان لویی ۱۴ در سال ۱۶۷۰ ساختمان شده و کسانی را که در جنگ صدمه می‌دیدند. بدان جا آورده و از آنها پذیرایی می‌کردند؛ اکنون نیز همان وضع را به طور اکمل دارد.

کلیسای انوالید هم که به نام کلیسای سن لویی است، از کلیسیاهای مهم می‌باشد و ۷۰ متر طول و ۲۲ متر عرض دارد و گنبد انوالید هم از ساختمان‌های مهم دوره‌های اخیر فرانسه است که در ۱۶۷۹ شروع و در ۱۷۰۶ خاتمه یافته و متصل به کلیسیا می‌باشد. در قسمت دیگر هم موزه قشونی است که آرامگاه ناپلئون اول امپراتور بزرگ

1. Invalide.



فرانسه در آنجاست.

ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۶۹ متولد شده و در ۱۷۹۳ تحصیلات خود را در مدرسه نظام به پایان رسانید و بر اثر لیاقت و فتوحاتی که کرد، ترقیات سریعی نمود؛ تا آنکه از طرف مجلس فرانسه پس از انقلاب به سلطنت رسید و فتوحات زیادی در اروپا و افریقا نمود و در لشکرکشی خود به روسیه گرفتار مشقات زیادی شده و با محرومیت برگشت، آن جنگ مقدمه شکست‌های او در سایر ممالک اروپایی نیز شد و بالاخره در سال ۱۸۱۴ به جزیره‌ال‌ب<sup>۱</sup> رفته و پس از چند ماه برگشت (فوریه ۱۸۱۵) ولی ممالک اروپایی جدّاً با او مخالفت کرده و نگذاشتند بماند و او را به جزیره سنت‌هلن<sup>۲</sup> تبعید کردند و در سال ۱۸۲۱ بر اثر بیماری سرطان معده درگذشت و جسد او را در آنجا مومیایی کردند و در سال ۱۸۴۳ در انوالید در ساختمان بزرگی که بنا نموده بودند، جسد او را بانهایت تجلیل و احترام دفن کردند و در اطراف آن نیز آرامگاه بعضی از بستگان او می‌باشد.

آرامگاه ناپلئون خیلی با عظمت است که بی‌اختیار انسان را در مقابل عظمت خود مبهوت می‌کند.

در این محل موزه قشونی هم هست که دارای ساختمان پنج طبقه است و عظمت و بزرگی و افتخارات فرانسه را نشان می‌دهد، در آنجا اشیای نفیس تاریخی بسیاری از فرانسه ضبط و در معرض نمایش گذاشته‌اند، از جمله پرچم‌های افتخاری که در جنگ‌های مختلف نصیب فرانسه شده و مجسمه‌های مارشال‌ها و سرداران بزرگ فرانسه و نشان‌ها و مدال‌های مختلفه گذاشته‌اند و در داخل محوطه توپ‌های متعدّد از قرون سابقه با کالیبرهای مختلف خودنمایی می‌کند، اسلحه‌های مختلفه نظامی هم که مربوط به دوره‌های سابق است، در آنجا خیلی زیاد وجود دارد.

ناپلئون و فتوحات او را با مجسمه و تابلو در آنجا مجسم کرده و تا آخرین روزهای حیات او را نشان می‌دهند، حتی جزیره سنت‌هلن را برجسته درست کرده‌اند و محلی که او

1. L'île d'Elbe.

2. Saint Helène.

در آنجا اسیر انگلیس‌ها بوده و خانه مسکونی او را که در آنجا مرده و لباس او را به همان وضع که بوده و تمام وسایل زندگانی او را در او آخر عمر نشان می‌دهند، از جمله اسب سفید که از نژاد عربی بوده و به او هدیه داده شده بود، پوست او را کاه کرده، در آنجا گذاشته‌اند، همچنین سایر ادوات و وسایل نظامی او در آنجا ضبط شده است.

در سردر آرامگاه ناپلئون وصیت‌نامه ناپلئون نوشته شده به این مضمون: «می‌خواهم قبر من در کنار رودخانه سن و در آغوش ملت فرانسه جای داشته باشد». در دیوارهای گنبد سمت داخلی آن خدمات ناپلئون شرح داده شده و قوانین و مؤسسات خیریه او ذکر گردیده است.

از انوالید با خط آهن به طرف ورسای که هجده کیلومتر تا ورسای<sup>۱</sup> پاریس فاصله دارد، حرکت کردیم؛ ورسای شهر کوچکی است که در حدود ۶۹ هزار جمعیت آن است، اهمیت ورسای به واسطه قصر باشکوهی است که در آنجا می‌باشد، ورسای اثر لویی چهاردهم است که ابتدا برای محافظت قصر کوچکی که لویی ۱۳ برای شکار ساخته بود، در سال ۱۶۶۱ ایجاد کرد و بعداً توسعه داد و کاخ بزرگ کنونی را که مسکن لویی ۱۵ و لویی ۱۶ و لویی ۱۸ و شارل دهم و بسیاری از رجال دیگر فرانسه بود بنا نهاد و پارلمان فرانسه هم از سال ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۸ جلسات خود را در آنجا تشکیل می‌داد.

این کاخ دارای قسمت‌های متعدد و تماشایی است، در قسمت دست راست کلیسای مخصوص کاخ است که وضع آن به همان ترتیب سابق حفظ شده و محلی که پادشاه و ملکه در آنجا می‌نشستند و صندلی‌های همان زمان محفوظ است، اتاق‌های دیگر هم که تماماً دارای اثاثیه و فرش و مبیل همان زمان است با نقاشی‌های بسیار زیبا و جالب که در اطراف و سقف می‌باشد، بسیار دیدنی است، یک اتاق هم مخصوص ملکه است و محلی را که ملکه ماری آنتوانت<sup>۲</sup> زن لویی ۱۶ در موقع حمله انقلابیون از آنجا فرار کرد، نشان

1. Versailles.

۲. Marie Antoinette (۱۷۵۵-۱۷۹۳) انقلابیون او را گرفتند و محکوم نموده، به دار زدند.

می دهد.

اتاق دیگر مخصوص دفتر و میز تحریر و لوازم التحریر لویی ۱۴ و اشیای مربوط بدان است، یک سالن خیلی بزرگ هم در آن وجود دارد که تمام آن نقاشی شده و دارای تصاویر مختلفی از جنگ های گذشته فرانسه از قبل از شارلمانی تا کنون به ترتیب می باشد که خیلی تماشایی است و این کاخ از بس زیبا و جالب است، بیننده به زودی مایل نیست که از تماشای آنها بگذرد و بیرون آید، ولی برای کسی که حال تنبّه داشته باشد، این قبیل جاها بیشتر موجب عبرت است، که چه سلاطین و پادشاهانی در آنجا زندگی کرده و بالاخره آنها را گذاشته و رفته اند و از تجملات دنیوی بهره وافی نبرده اند!

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مداین را آینه عبرت دان<sup>۱</sup>

باغ و حوض این کاخ هم بسیار زیبا و دیدنی است که بیننده را به تحسین وامی دارد. کاخ ورسای در سال ۱۸۷۰ که فرانسه در جنگ با آلمان شکست خورد، محل قشون آلمان شد و در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ قرارداد صلح فرانسه و متفقین او با آلمان در این کاخ امضا شد.

عصر برای دیدن موزه گرون که در خیابان مونت مارت تر<sup>۲</sup> واقع

است رفتیم،<sup>۳</sup> طبقه اولی این موزه و زیرزمین آن دارای

مجسمه های زیادی از بزرگان و رجال مختلفه دنیاست که از

موزه  
گرون<sup>۴</sup>

همه جهت شباهت کامل به صاحبان آن دارد، از جمله مجسمه ملکه انگلستان و ملکه هلند و پادشاه بلژیک و رئیس جمهور فرانسه و آیزنهاور و چرچیل و مالنکف و ژنرال ریجوری و پاپ اعظم که چند نفر از کاتولیک ها در حضور او ایستاده اند و یک پذیرایی

۱. خاقانی، دیوان، قصیده.

2. Boulevard Montmartère.

۳. همان طور که قبلاً ذکر کردیم خیابان های مشجر را بولوارد و خیابان های دیگر را اونیو (Avenue) می گویند.

4. Grévin.

خصوصی در واتیکان دیده می‌شود، همچنین بعضی یادگارها از ویکتور هوگو و مجسمه میرابو سخنران معروف فرانسوی و منظره‌ای از لویی ۱۷ در معبد سال ۱۷۹۱ و منظره خانواده سلطنتی در معبد در سال ۱۷۹۲ و مجسمه لویی ۱۶ و مجسمه لویی ۱۱ با یک کاردینال در آنجا موجود است، همین‌طور مجسمه لویی ۱۳ و ریشلیو وزیر کاردان او (۱۵۸۵-۱۶۴۲) و مجسمه لویی ۱۴ در ورسای و بعضی بزرگان دربار او در حدود سال ۱۶۸۵ و لویی ۱۵ و بعضی دانشمندان زمان او مشاهده می‌شود، در جای دیگر مناظر مربوط به جشن افتتاح کانال سوئز در سال ۱۸۶۹ در مصر از قبیل مجسمه امپراتور فرانسوا ژوزف و ملکه اوژنی امپراتریس فرانسه از سال ۱۸۵۳ تا ۱۸۷۰ و فردیناند دولسپس متصدی حفر کانال و خدیو اسماعیل پاشا حکمران مصر وجود دارد.

در قسمت دیگر مناظری مربوط به حضرت مسیح (ع) از قبیل آمدن مجوسیان از ایران برای زیارت مسیح (ع) در موقع تولد او و نیز وارد شدن به اورشلیم (بیت المقدس) و رنج و صدمه و اذیت دادن به او و منظره صبح روز مصلوبیت که در میان حواریین قرار گرفته و آنها را موعظه می‌کند و آرامگاه او دیده می‌شود که خیلی تأثیر آور و حزن‌انگیز است.

در محل دیگر چند منظره مربوط به ژاندارک و جای دیگر ناپلئون در رختخواب مرگ دیده می‌شود.

مجسمه‌های زیاد دیگری هم دارد و در قسمت بالا سالن بزرگی برای نمایش‌های شعبده‌بازی و یک قسمت از آنجا کافه است، قسمت دیگر طبقه بالا سالن بزرگ مدوری است که خیلی زیبا و دیدنی است، موقعی که همه تماشاکنندگان در آنجا مجتمع شدند، دربسته می‌شود، ناگاه چراغ‌ها را خاموش کرده و مجدد روشن می‌کنند و این سالن به کلی عوض شده و تمام سقف و دیوار آن‌طور دیگری است و چون تمام اطراف آن آینه است، دیوارها در آینه روبه‌رو با چراغ‌ها منعکس شده بر تالو و روشنایی و زیبایی آن افزوده می‌شود و سالن هم به واسطه همان انعکاس خیلی بزرگ جلوه می‌کند، به طوری که انتهای آن معلوم نیست، بعداً چراغ‌ها خاموش شده و مجدد روشن می‌شود، این دفعه نیز با

هر دو دفعه سابق فرق داشته و به کلی تمام آن حتی چراغ‌ها عوض شده و در و دیوار آن تغییر کرده است و شکفت آنکه این روشنی پس از خاموش شدن فوری است و فاصله‌ای در آن نیست و هر دفعه وضع خیلی جالب و زیبایی دارد.

صبح روز جمعه برای دیدن موزه مهم تاریخی لوور رفتیم، موزه لوور<sup>۱</sup> عمارت این موزه از عمارت‌های مهم و مشهور و قدیمی فرانسه است و قبلاً کاخ سلطنتی بوده و شروع آن در زمان فیلیپ اگوست در سال ۱۲۰۴ میلادی بوده و بعداً توسط فرانسوای اول و هانری دوم و بعداً لویی ۱۳ ادامه یافت و در زمان لویی ۱۴ به اتمام رسید.

اولین کسی که کلکسیون و مجموعه اشیای سلطنتی را در آنجا ایجاد کرد فرانسوای اول بود و به تدریج بر وسعت آن افزوده شد، تا آنکه در سال ۱۷۹۱ مجلس ملی فرانسه تأسیس رسمی موزه را در کاخ لوور تصویب کرد و در نوامبر همان سال باز شد و از سال ۱۸۴۸ بیشتر بدان اهمیت داده شد و از آن سال رسماً جنبه موزه را پیدا کرد و به تدریج به آن اضافه شد و امروز مهم‌ترین و بزرگ‌ترین موزه‌های دنیا می‌باشد و چون خیلی مفصل و بزرگ است؛ ورود در شرح جزئیات آن موجب تطویل می‌شود، لذا به طور اجمال تذکری داده می‌شود.

این موزه دارای شش قسمت است که هر کدام از آنها غرفه‌ها و سالن‌ها و جای زیادی را اشغال کرده است.

قسمت اول اشیای عتیقه مربوط به عهد یونانیان قدیم و رومان‌هاست، دوم آثار عتیقه ممالک شرقی مانند ایران و غیر آن، سوم مربوط به اشیای عتیقه مصر، چهارم آثاری از حجاری‌ها و منبت‌کاری قرون وسطی و اوایل رنسانس،<sup>۲</sup> پنجم نقاشی‌ها و تابلوهای خیلی عالی، ششم اشیای مربوط به صنایع قرون وسطی و بعد از آن. عمارت آن دارای سه طبقه و زیرزمین‌هاست که همه از اشیای عتیقه مربوط به موزه

1. Louvre.

۲. Renaissance: یعنی دوره تجدید حیات علمی و ترقی علوم.

مملوست.

در قسمت پایین آثار عتیقه یونان و رومان خودنمایی می‌کند که هر سالنی مربوط به یک قسمت از آثار از قبیل ظروف و مجسمه‌ها و امثال آن می‌باشد و موقعی که از سالن محلّ فروش بعض اشیا خارج می‌شویم، در طرف چپ جنوب غربی محوطه لوور دو گالری و دالان است که قسمت مربوط به یونان و رُم از آنجا شروع می‌شود.

آثار عتیقه شرقی و ایران تمام قسمت شمالی و یک قسمت از طرف شرقی و قسمتی از طرف غربی را اشغال کرده و این قسمت در سال ۱۸۴۸ افتتاح شده، از جمله آنها آثاری است مربوط به فلسطین که از قرن نهم پیش از میلاد شروع می‌شود و مربوط به دوره سلطنت موآب<sup>۱</sup> است که با یهود جنگ کرد (۸۴۵ ق.م) و همچنین آثار بعد از او و نیز آثار مربوط به سوریه و قسمتی مخصوص جبل‌الدروز از دوره سلطه رومان به بعد و آثاری مربوط به کشور سومر و اکد و ویژه دوره ناراسان و سارگن دو پادشاه مقتدر اکد و در سالن دیگر آثار مربوط به دوره گودا<sup>۲</sup> حدود ۲۴۰۰ سال قبل از میلاد و در سالن دیگر آثار مربوط به ۲۹۰۰ سال قبل از میلاد و همچنین اشیای مربوط به قرون قبل از میلاد در آنجا خیلی زیاد دیده می‌شود.

قسمت دیگر آن مربوط به آثار باستانی ایران است که مهم‌تر آنها اشیایی است که از شوش و لرستان به دست آمده و آنچه از شوش به دست آمده، مربوط به کاخ سلطنتی داریوش کبیر است و آثار لرستان غالباً مربوط به دوره آشوریان است و از دوره‌های دیگر نیز یافت می‌شود، سالن دیگر مربوط به آثار اسلامی است.

آثار مهم دیگری هم در اینجا خودنمایی می‌کند و مربوط به دوره فنیقیان است که نام خدایان آنها نیز در آن میان دیده می‌شود که قسمت مهمی از آن را اشغال کرده است و آثاری از ممالک دیگر شرقی و آثار یونانیان در مشرق در آنجا موجود است. قسمت مربوط به مصر در جنوب شرقی محوطه لوور در مقابل قسمت یونان واقع

1. Moab.

2. Goudéa.

شده و درب خصوصی از زیر گیشه مربوط به کلیسیای سن ژرمن لوکزلوار<sup>۱</sup> برای آن باز است و قسمتی از زیرزمین‌ها نیز تحت اشغال آن قسمت است و در این قسمت نیز مجسمه‌های زیبای زیاد کوچک و بزرگ سنگی و غیر آن و تابوت‌های سنگی مربوط به قبل از میلاد و چند جسد کوچک مومیایی و آثار مهم دیگری مربوط به آن دوره که از ممفیس و تب و ساکارا و لوکسور و غیر آن به دست آمده، مشاهده می‌شود که ورود در شرح آن خیلی به درازا می‌کشد، ولی البته این قسمت که مربوط به مصر است مانند موزه ملی مصر نیست، چون آن موزه اختصاص به آثار باستانی خود مصر دارد و خیلی کامل است و این قسمت مختصری نسبت بدان می‌باشد، هرچند موزه لوور از لحاظ اینکه موزه جهانی است و آثار همه‌جا را دارد، خیلی کامل است و اهمیت زیاد دارد.

یک قسمت دیگر که در طبقه سطح زمین است، آثار و منتبت‌کاری‌های مربوط به قرون وسطی و دوره رنسانس می‌باشد.

طبقه دوم آنکه به اصطلاح اروپاییان طبقه اول می‌شود (زیرا آنها طبقه مساوی سطح زمین را طبقه نمی‌نامند) دارای سالن‌ها و گالری‌های خیلی وسیع و زیاد است که از جمله یکی از آنها به نام گرانده گالری که خیلی بزرگ و ۲۷۵ متر طول و ۱۰ متر عرض می‌باشد و در زمان شارل نهم شروع به ساختمان آن شده است و محتوی نقاشی‌های مختلفه خیلی زیاد و زیبا و قشنگ و قیمتی است، از چندین قرن پیش تاکنون که برای دوستداران نقاشی بسیار جالب است، گالری دیگری به نام گالری داپولون<sup>۲</sup> که از حیث معماری و زیبایی و عرض و طول از بهترین ساختمان‌های اروپا محسوب می‌شود که ۶۱/۳۹ متر طول و ۹/۴۶ متر عرض و ۱۱ متر ارتفاع آن است و مشتمل بر اشیای صنعتی مختلفه است.

یک قسمت در طبقه اول مشتمل بر آثار قدیمه یونانی و رومان می‌باشد و آثار باستانی مصر هم در آن طبقه موجود و قسمتی را اشغال کرده است.

---

1. St. Gn. L'Auxilloire.

2. Galerie d'Appollon.

و نیز در این قسمت سالن‌های متعددی است که هرکدام مشتمل بر اثاثیه و لوازم‌التحریر و لوازم مبله اتاق‌های مخصوص یکی از سلاطین فرانسه می‌باشد و مشتمل بر میز و لوازم‌التحریر و مبل و ساعت و غیر آنها که تمام آنها بسیار زیبا و قیمتی و بسیاری از آن از طلا و نقره و جواهرنشان است، که بیننده از تماشای آنها دل نمی‌کند و به قدری زیبا و زیاد است که اگر بخواهند کاملاً تماشا کنند، وقت زیادی را می‌گیرد و اشیای قیمتی و عتیقه نیز در میان آنها خیلی زیاد است و به‌طور کلی موزه لوور به قدری ثروتمند و دارای اشیای باستانی و قیمتی است که اگر بنای تماشای کامل آنها باشد، چندین روز وقت لازم دارد و از غنی‌ترین موزه‌های جهان محسوب می‌شود و شرح و بسط در جزییات آن خود کتابی جداگانه لازم دارد.

مسجد مسلمین  
در پاریس

ساعت دو بعدازظهر برای خواندن نماز جمعه به مسجد مسلمین رفتیم و چون ساعت آنجا تابستانی بود، یک ساعت از دوازده گذشته ظهر و ساعت دو یک ساعت بعدازظهر بود که نماز جمعه را یک ساعت به تأخیر می‌انداختند، این مسجد در میدان پویی دولرمیت<sup>۱</sup> که باغ مشجر کوچک باصفایی است، واقع شده و عمارت زیبا و دارای متعلقات نیز می‌باشد، این مسجد توسط سید قدور بن غبریط وزیر مختار مراکش در پاریس که رئیس جمعیت اوقاف حرمین شریفین و مدیر انجمن اسلامی نیز در پاریس بود، در سال ۱۹۲۲ شروع و در سال ۱۹۲۶ خاتمه یافت و به واسطه اقدام خیرخواهانه او و کمک برادران اسلامی مراکش در قلب مملکت فرانسه مسیحی مسجد اسلامی برپا شد.

این مسجد دارای سه قسمت است که یک قسمت آن مربوط به عبادت و امور مذهبی است که دارای صحن و محلّ مجلل برای عبادت می‌باشد و درب خیلی قشنگ از چوب‌های جنگلی و گردو دارد و محراب زیبا و منبر خوب تقدیمی فاروق پادشاه سابق مصر و فرش‌های مرغوب نیز دارد که یکی از آن فرش‌ها هدایی پادشاه ایران است که

1. Puits de l'Ermite.



بسیار نفیس و گرانبها می‌باشد و این قسمت دارای ستون‌های زیادی است که سقف روی آنها بنا شده و مناره آن سی و سه متر ارتفاع دارد و صحن آن سنگ‌فرش و دارای گلکاری‌های زیباست.

در طرف چپ آن قسمت مربوط به تعلیمات دینی و سخنرانی‌های مذهبی است که احکام اسلامی در آنجا تعلیم داده می‌شود و سالن کنفرانس زیبایی دارد که دارای نقاشی‌ها و منبت‌کاری‌های خیلی خوب است و اینجا محلّ اشخاص مذهبی از قبیل مفتی و مؤذن و خادم است و دارای کتابخانه نیز می‌باشد.

قسمت تجارتهی هم مشتمل بر محل‌هایی برای خرید و فروش مسلمانان از قبیل قصابی و رستوران و امثال آن می‌باشد، زیرا مسلمین در پاریس زیاد و به طوری که می‌گفتند در حدود یکصد و بیست هزار مسلم در آنجا می‌باشند و علاقه‌مند و مقید به آداب نیز هستند، البته عدّه مسلمین خود فرانسه کم‌اند و بیشتر مسلمین آنجا اهل مراکش و تونس می‌باشند و از سایر ممالک اسلامی نیز عدّه قلیلی در آنجا ساکن هستند، ولی شیعه در میان آنها خیلی کم و عموماً اهل سنت می‌باشند.

در آن روز که ما رفتیم، اتفاقاً جنازه سید قدور بانی مسجد را که صبح پنجشنبه روز پیش در ۸۲ سالگی بدرود زندگی گفته بود، در آنجا گذاشته بودند و جمعی هم از مراکش برای تشییع جنازه در آنجا بودند، امام مسجد شیخ محمدنام از اهل مراکش بود که در پاریس سکونت داشت و محلّی از ساختمان‌های تابعه مسجد برای سکونت او تعیین شده بود، ابتدا بالای منبر رفت و خطبه مفصلی به عربی خواند و شنوندگان را پند و اندرز داد و بعداً نماز جمعه خواند، پس از آنکه نماز خوانده شد، جنازه را آوردند و بر آن نماز خواندند و پس از خواندن نماز یک نفر شروع به توصیف و ذکر اعمال خیریه متوفی نمود و دیگران تصدیق او می‌کردند، بستگان متوفی نیز در آنجا بوده و مردم به آنها تسلیت می‌گفتند، نگارنده نیز جلو رفته خود را به نام یک نفر مسلم ایرانی معرفی نموده و اظهار کردم که چون متوفی شخص بزرگی بوده و در قلب کشور مسیحی نام اسلام را بلند نموده و این مسجد را تأسیس کرده، به گردن همه مسلمین حق دارد و من نیز برای قدردانی از

خدمات دینی آن مرحوم از طرف خود و عموم ایرانیان به شما تسلیت می‌گوییم و آمرزش روح او را خواهانم. آنان نیز از نگارنده تشکر نمودند، پس از آن نگارنده برای خواندن نماز عصر ماندم، موقعی که نماز جمعه می‌خواندم، جوانی پهلوی من بود و پس از خواندن نماز چون لباس مرا لباس روحانیت اسلامی و شیعه دید؛ با زبان عربی از من پرسید؟ شما اهل کجا هستید (حضرة الاستاد من ابی بلد؟) نگارنده گفتم: ایرانی هستم، سپس من به عربی پرسیدم: شما اهل کجا هستید؟ گفت: من هم ایرانی هستم، گفتم: پس به فارسی سخن گوئید. پس از آن پرسیدم: نام شما چیست؟ گفت: من مهندس حسین صدوقی اهل تهران هستم که چند سال است برای تکمیل تحصیلات خود در رشته نفت آمده‌ام و فعلاً کار من تمام شده و مدتی در نروژ بودم و اکنون نیز در فرانسه می‌باشم، نگارنده از ملاقات ایشان اظهار مسرت نموده و مخصوصاً از اینکه برخلاف بیشتر جوان‌های ایرانی ساکن اروپا مقتید به آداب مذهبی می‌باشند، ابراز خوشوقتی نموده و خود را معرفی کردم و قدری با ایشان بودیم، سپس نماز عصر را هم خوانده، بعداً به همراهی ایشان برای ملاقات امام مسجد رفتیم و ایشان نگارنده را معرفی نمودند. امام از ملاقات ما خیلی اظهار مسرت نمود و یک نفر را که در آنجا بود، معرفی نمود؛ گفت: پسر سید قدور متوفی می‌باشند، نگارنده به ایشان تسلیت گفته و از همت عالی پدر ایشان که باعث بنای این مسجد بوده‌اند، توصیف کردم. سپس امام اصرار داشت که به منزل ایشان برویم، گفتم: در همین جا چند دقیقه بنشینیم، سپس به یکی از عمارات تابعه مسجد که سفارت مراکش در آنجا بود رفتیم و در دفتر سفارت نشستیم و نگارنده طبق دستور پدر بزرگوارم و جهی برای اعانه مسجد در آنجا پرداختم و از وضع مسجد و توجه مسلمین پرسیدم، امام اظهار رضایت کرد. بعد او از وضع ایران و علت مسافرت من پرسید، نگارنده موضوع کسالت پدر بزرگوارم را شرح داده و امام دعا کرد و خواهش نمود که سلام او را خدمت ایشان عرض نمایم، بعداً ما با اظهار تشکر و امتنان خدا حافظی کرده بیرون آمدیم.

یکی از جاهای مهم و دیدنی پاریس کتابخانه ملی آنجاست که کتابخانه ملی<sup>۱</sup> از مهم‌ترین کتابخانه‌های جهان محسوب می‌شود و قبلاً نام آن کتابخانه سلطنتی و بعد به کتابخانه امپراتوری موسوم بوده و فعلاً نام کتابخانه ملی دارد و پایه آن توسط شارل پنجم پادشاه فرانسه (۱۳۳۷ - ۱۳۸۰) گذارده شد، ولی بعد از مرگ او توجهی بدان موضوع نشد تا آنکه مجدداً لویی یازدهم نیز (۱۴۲۳ - ۱۴۸۳) که در سال ۱۴۶۱ به سلطنت رسید، آن را تأسیس نمود و کتب مهمی جمع‌آوری کرد و بعداً نیز سلاطین در تکمیل آن کوشش کردند و اکنون تعداد پنج میلیون کتاب چاپی دارد که مجلدات فهرست آن ۱۷۳ جلد است و مجلدات آن مرتباً روی در ازدیاد است، کتب خطی آن نیز خیلی زیاد و به تمام زبان‌ها در این کتابخانه موجود است که بسیاری از آنها شاید در سایر جاها وجود ندارد و منحصر به فرد می‌باشد و بعضی از آنها خیلی قدیمی و از این نظر هم قابل اهمیت و بسیار گرانبهاست و قسمتی هم مربوط به اشیای عتیقه و باستانی پر قیمت است که آن نیز دیدنی است.

کتاب‌های خطی آن تا سال ۱۹۵۰ بدین ترتیب است: قسمت کتب السنه شرقی دارای ۲۷ هزار جلد، کتب یونانی ۵ هزار جلد، کتب لاتینی ۲۱/۷۰۰ جلد، کتب خطی فرانسه ۶۰ هزار جلد و کتب مختلفه به سایر زبان‌ها ۴/۲۰۰ جلد که جمعاً ۱۱۷/۹۰۰ جلد می‌شود، که قریب ده هزار جلد آنها بسیار قیمتی و دارای تصاویر زیبا و مینیاتوری و مذهب و نقاشی‌های خیلی عالی و کاغذهای بسیار مرغوب می‌باشد.

یک قسمت هم در کتابخانه مربوط به مدال‌های مختلف است که در طبقه دوم واقع شده و دارای ۴۰ هزار مدال‌های مختلف است و در میان اشیای آنتیک آن پیاده‌ای از عاج است که مربوط به صفحه شطرنج شارلمانی پادشاه فرانسه (۴۷۲ - ۸۱۴م) و مجسمه نیم تنه کنستانتین اول پادشاه بیزانس (۲۷۴ - ۳۳۷م) از عقیق و جام خسرو پادشاه ایران از بلور و طلا و اشیای دیگر از این قبیل زیاد است.

1. Bibliotheque Nationale.

عصر ساعت شش برای گردش به باغ لوکزامبورگ رفتیم، این باغ با آنکه بیشتر اشجار آن در سال ۱۷۷۲ و ۱۸۶۶ قطع شد، مع ذلک دارای اشجار خیلی بزرگ و قطور و از باغات بزرگ و گردشگاه‌های معروف فرانسه است که همه قسم اشخاص برای گردش و رفع خستگی بدان باغ می‌آیند و مساحت کنونی باغ ۲۳ هکتار است.

### باغ لوکزامبورک<sup>۱</sup>

این باغ دارای چند قسمت مختلف و گلکاری‌های متنوع و اشجار زیادی است و صندلی‌ها و نیمکت‌هایی هم برای کسانی که گردش می‌کنند، گذارده شده و در یک قسمت آن که قدری پایین‌تر و دارای پله‌هایی است، در وسط آن حوضی است که در اطراف آن گلکاری‌های مفصل شده و درخت‌هایی با وضع علمی و ترتیب خاصی در اطراف آن نشانده‌اند و همه قسم اشخاص برای رفع خستگی بدان‌جا می‌آیند.

در آنجا سه درخت نارون کهنسال موجود است که حدس می‌زنند از غرس‌های ماری دومدیس<sup>۲</sup> ملکه فرانسه در سال ۱۶۱۲ می‌باشد و چشمه‌ای هم به نام چشمه مدیسی در آنجا موجود است که در زیر سایه درخت چناری قرار گرفته است، اضافه بر مناظر عمومی و چشمه مدیسی عمارت دلاکروا<sup>۳</sup> نقاش مشهور فرانسوی نیز در یک قسمت جلب توجه می‌کند.

صبح شنبه ساعت نه برای دیدن باغ وحش که پهلوی جنگل باغ وحش<sup>۴</sup> ونسن قرار دارد رفتیم.

این باغ از مهم‌ترین باغ‌وحش‌های دنیا و ۱۴ هکتار مساحت آن است و اکنون قریب ۶۰۰ تا از حیوانات پستان‌دار و ۱۲۰۰ تا از پرندگان در آن موجود می‌باشد و از ساعت نه صبح تا ساعت ۱۸ برای تماشاکنندگان باز است، در روزهای بارانی و سرد حیوانات در

1. Jardin de Luxembourg.

۲. Mari de Medicis (۱۵۷۳-۱۶۴۲).

۳. Delacroix (۱۷۹۹-۱۸۶۳).

4. Parc Zoologique.

وسط صخره‌ها و قفس‌های خود می‌باشند و حیوانات درنده همیشه در قفس‌های آهنین خود هستند.

در طرف جنوب غربی آن دریاچه زیبای دومسنیل<sup>۱</sup> است که ۱۲ هکتار مساحت آن می‌باشد.

در این باغ وحش اقسام مختلفه حیوانات خشکی و آبی و پرندگان وجود دارد، از جمله میمون‌های مختلف زیاد از نژادهای متنوع که عملیات آنها بسیار تماشایی است و اقسام مختلفه شترمرغ نیز دیده می‌شود و همچنین بز کوهی و اقسام مختلفه آهو و گورخر و گوزن و گاو وحشی و سایر حیوانات وحشی و گاو میش وجود دارند.

در وسط باغ هم تپه‌ها و صخره‌های مصنوعی برای حیواناتی که عادت به کوه و تپه دارند، ایجاد شده و در داخل یک قسمت از این تپه‌های مصنوعی محوطه‌ای است که در اطراف آن جاهایی برای درندگان تهیه شده و جلوی آن نرده آهنی دارد و اقسام مختلفه شیر و پلنگ و یوز و ببر در آنجا موجود و در بیرون صخره در اطراف آن حیوانات مختلفه آبی از قبیل نهنگ و سگ آبی و فیل آبی و اقسام دیگر از حیوانات در حوضچه‌های کوچکی که برای هر یک از آنها جداگانه تهیه شده و بین آنها دیوار و در جلو هم نرده آهنی است، دیده می‌شود و در طرف دیگر آن اقسام مختلفه خرس سفید و سیاه و غیر آن با اشکال مختلفه وجود دارد.

در طرف دیگر فیل‌های کوچک و بزرگ و نیز حیوان دیگری که دارای پوزه‌ای شبیه به خرطوم است و در فرانسه آن را تاپیر<sup>۲</sup> می‌گویند، دیده می‌شود و نیز در آن باغ کرگدن و زرافه و حیوانات دیگر مشاهده می‌شود، از پرندگان نیز اقسام زیادی وجود دارند و همچنین اقسام مختلفه ماهی در آنجا دیده می‌شود.

در قسمت شمالی آن تپه بلندی ساخته‌اند که شکل صخره‌های طبیعی را دارد و در وسط آن آسانسوری است که به وسیله آن به بالای آن که در حدود ۷۰ متر ارتفاع دارد

1. Daumesnil.

2. Tapir.

می‌روند، و از آنجا شهر پاریس با وضع زیبایی دیده می‌شود و منظره خیلی خوبی دارد، پله‌هایی هم دارد برای بالا رفتن آن.

در نزدیک باغ وحش جنگل ونسن قرار گرفته که جنگلی است بسیار بزرگ در حدود نهصد و سی و چهار هکتار و دارای درختان بسیار انبوه و از مهم‌ترین گردشگاه‌های تابستانی

جنگل  
ونسن<sup>۱</sup>

پاریس است.

این جنگل مدت‌ها شکارگاه سلطنتی بوده و لویی نهم پادشاه فرانسه معروف به سن لویی که از پادشاهان بزرگ فرانسه بود (۱۲۱۲ - ۱۲۷۰) بدان‌جا توجه زیادی داشت و محکمه عدلیه را در زیر بلوط‌های آن تشکیل داد، لویی ۱۴ در اطراف آن دیواری کشیده و محصور نمود و در زمان لویی ۱۵ درختکاری آن مجدداً شروع شد.

جنگل ونسن در حقیقت از دو جنگل تشکیل شده؛ یکی در شمال شرقی و دیگری در جنوب غربی که مجموع آنها جنگل ونسن نامیده می‌شود، اولی بین ونسن و نوژان سورمارن<sup>۲</sup> و دومی بین سن مانده<sup>۳</sup> و شارانتون<sup>۴</sup> می‌باشد.

در طرف دیگر مقابل جنگل ونسن باغ مستعمرات و موزه ممالک مستعمره فرانسه می‌باشد که مشتمل بر صنایع جدیده مستعمرات افریقایی و آسیایی و آثار باستانی آنها مخصوصاً افریقایی می‌باشد و مشتمل بر اتاق‌ها و سالن‌های متعدد است.

عصر هم برای دیدن باغ نباتات که دارای بسیاری از حیوانات مختلفه هم می‌باشد رفتیم، این باغ دارای قسمت‌های مختلف و گلکاری‌های زیاد و قسمتی از آن مشتمل بر بسیاری از

باغ  
نباتات<sup>۵</sup>

گیاه‌های طبی و سایر نباتات و گل‌ها می‌باشد و خیابان‌های زیبا که اطراف آن درخت‌های بزرگ و کوچک هستند، در آنجا وجود دارد، در بعضی قسمت‌های آن هم حیوانات مختلفه وحشی و درنده از قبیل آهو و حیوانات وحشی دیگر و فیل و کرگدن و زرافه و

1. Bois de Vincennes.

2. Nogent sur maron.

3. Saint mandé.

4. Charanton.

5. Jardin des plantes.

اسب آبی و شغال و روباه و گرگ و گربه‌های بزرگ و موش‌های مختلف و میمون‌ها که بعضی از آنها در باغ وحش موجود نبود، دیده می‌شود.

وسعت آن هم خیلی زیاد است، قبلاً آن را موزه عمومی طبیعی می‌نامیدند و پس از سال ۱۷۹۳ وسعت زیادتری پیدا کرد و اکنون قریب ۲۸ هکتار مساحت آن می‌باشد و بین خیابان ساحلی سن برنارد و میدان والهوبرت قرار گرفته است و درب اصلی آن در میدان والهوبرت باز می‌شود.

ابتدای ظهور فکر ایجاد باغ نباتات در قرن ۱۶ بود، در زمان لویی ۱۳ در سال ۱۶۲۶ به منصفه ظهور رسید و توسط دو پزشک دربار ایجاد شد و تشکیل رسمی آن در سال ۱۶۳۵ بوده است و بالاخره در دهم ژوئن سال ۱۷۹۳ تکمیل و به نام موزه تاریخ طبیعی رسماً و طبق قانون افتتاح شد و حیوانات آن باقی مانده حیوانات باغ وحش ورسای هستند که بدان جا برده شده‌اند.

گالری‌های مختلف برای حیوان‌شناسی و زمین‌شناسی و معدن‌شناسی و علم به حیوانات و نباتات عصور سابقه در آنجا وجود دارد، گلزار و زمینی که در طرف چپ بین خیابان مرکزی و خیابان بوفون که یکی از خیابان‌های باغ است، دارای نباتات طبی و بعضی نباتات معمولی می‌باشد و در وسط هم اقسام گل سرخ که در حدود ۸۰۰ نوع می‌باشند، وجود دارد؛ در گلزار طرف راست بین خیابان مرکزی و خیابان کوویر<sup>۱</sup> مدرسه گیاه‌شناسی است که در حدود یازده هزار قسم نبات در آنجا وجود دارد و توسط آنها تربیت می‌شود.

در عقب خیابان بوفون سالن‌های گیاه‌شناسی و تشریح و علم به حیوانات و نباتات عصور قدیمه و معدن‌شناسی و زمین‌شناسی موجود است و هر یک از سالن‌ها دارای نمونه‌های زیادی برای عملیات علمی می‌باشد، چنان‌که سالن تشریح حیوانات قریب ۴۶/۰۰۰ نمونه و سالن جانداران و گیاه‌های عصور قدیمه در حدود ۱۷۹/۰۰۰ نمونه از

1. Cuvier.

جمله یک قفسه آن که اهدایی مسیو بارون ادموند دوروتجلید<sup>۱</sup> است، که مشتمل بر اسکلت‌های مربوط به حیوانات گوشتخوار ماقبل تاریخ از قبیل شیر و کفتار و خرس می‌باشد و از نظر تاریخ طبیعی خیلی مهم است.

سایر قسمت‌ها و سالن‌های آن نیز دارای نمونه‌ها و آثار خیلی زیاد و بسیار مهم می‌باشد.

کتابخانه آنجا هم خیلی بزرگ و قریب ۲۵۰/۰۰۰ جلد کتاب دارد که دو هزار جلد آن خطی است و مقدار خیلی زیادی نقشه‌های جغرافیایی دارد.

پس از تماشای آنجا به هتل برگشتیم، پس از نیم ساعت آقای

### مذاکرات

مهندس حسین صدوقی که قبلاً نام بردیم، برای ملاقات آمدند،

### دینی

نگارنده از ملاقات ایشان خیلی اظهار خوشوقتی کرده و از

کارشان پرسیدم؟ گفتند: من برای تحصیل مهندسی نفت به اروپا آمده‌ام و چندی است کارم تمام شده و موقتاً مشغول کارهای کنتراتی هستم.

گفتم: از اینکه شما را در مسجد دیدم که علاقه‌مندی شما را به دیانت می‌رساند، خیلی خوشوقت شدم، ولی گمان نمی‌کنم ایرانیانی که مقیم پاریس هستند، این علاقه را داشته باشند، ایشان گفتند: من اتفاقاً خیلی علاقه‌مند به دیانت و آداب مذهبی خود هستم و هر موقع که به پاریس می‌آیم، مقتید هستم که روز جمعه برای نماز جمعه به مسجد بروم، ولی سایر ایرانیان مقتید نیستند و خیلی کم می‌آیند؛ گفتم تقید شما به آداب مذهبی باعث خوشحالی است، ولی بی‌قیدی سایر ایرانیان خیلی موجب تأسف است، زیرا معرفتی هر ملت و شناسایی آنها یا به شعایر ملی یا شعایر مذهبی است و ما ایرانیان نه به شعایر ملی خود علاقه‌مندیم و نه به آداب مذهبی، مثلاً فرانسوی یا انگلیسی یا سوئیسی در هر جای دنیا باشد، روزهای اعیاد ملی خود یا اعیاد مذهبی را جشن می‌گیرند و روز مصلوبیت مسیح (ع) را تعطیل می‌کنند و به کلیسیا می‌روند و روزهای یکشنبه را ترک کار می‌کنند و

1. Baron Edmond deRothschild.



کلیسیا را ترک نمی‌کنند، ولی ما ایرانیان به هیچ‌یک از آداب خود علاقه نداریم، مثلاً غالب ایرانیان مقیم سوئیس اصلاً از ماه رمضان و روزه آن یا نوزدهم و بیست و یکم رمضان و شهادت حضرت امیر(ع) اطلاع ندارند و با آنکه شیعه هستند و طبق مذهب شیعه باید از ذبیحه کفار دوری جویند، اصلاً مقتید نیستند و شاید بسیاری از آنها از حکم آن هم آگاه نباشند و به قول شما ایرانیان مقیم پاریس توجهی به رفتن مسجد ندارند، در صورتی که سایر مسلمین دنیا که مقیم پاریس هستند، هم علاقه مند و هم مقتید می‌باشند، شاید بعضی گمان کنند که چون ایرانیان شیعه‌اند، به مسجد اهل سنت نمی‌روند؛ ولی این طور نیست زیرا اولاً آنها اصلاً مقتید به رفتن مسجد نیستند، خواه مسجد شیعه باشد یا سنی، چنان‌که در موضوع ذبیحه هم مقتید نیستند، بلکه در خود ایران هم غالباً مقتید نیستند؛ و حتی به صرف تقلید از اروپاییان شنیده شده که بسیاری از ایرانیان هستند که در خود ایران به عید شب اول ژانویه مسیحیان بیشتر اهمیت می‌دهند تا به اعیاد خودشان، چون وجدان ملی و مذهبی نیست، پس درحقیقت علاقه به رفتن مسجد ندارند، ثانیاً مسجد برای عبادت همه مسلمین است و فرقی بین شیعه و سنی نیست؛ هر دو از یک دین و یک پیغامبر پیروی نموده و به یک قبله نماز می‌خوانند و اگر فرضاً مختصر انحرافی در قبله باشد، می‌توان با تحقیق عرض و طول و توسط قطب‌نما قبله را دقیقاً تعیین نمود، ثالثاً در امور اجتماعی و احکام عمومی فرقی بین شیعه و سنی نیست و این اختلافات است که موجب ضعف مسلمین شده و ما را به این ذلت و بدبختی کشانیده است، در صدر اسلام همه مسلمین با هم متحد بوده و با یکدیگر برای ترقی اسلام کار می‌کردند، حتی به عقیده خود شیعه علی(ع) برای حفظ اسلام و عدم تشتت مسلمین دست از حق خود کشید و سکوت کرد، حال هم باید اختلافات را کنار گذاشت و متفقاً در اعلائی کلمه اسلام کوشید و اختلافات مذهبی را که مربوط به عقیده است، نباید به ظاهر سرایت داد، بلکه شیعه و سنی باید دست به دست همدیگر داده و در عین آنکه هر کدام از آنها آزادانه به وظایف مذهبی خود عمل کنند، در امور اجتماعی اسلامی که مربوط به اعلائی کلمه اسلام است، دست به دست همدیگر بدهند و قدم‌های مفید و مثبت بردارند، به جای آنکه به اختلافات

جزیی و تفسیق و تکفیر یکدیگر و سب و لعن و جنگ و نزاع مشغول شوند، به فکر درمان دردهای عمومی خود و اصلاح نواقص خویش باشند، بلکه اگر خوب دقت کنیم اختلاف اساسی که بین شیعه و سنی هست، در این زمان بلا تأثیر است، زیرا در اینکه پس از پیغمبر (ص) خلافت ظاهری را ابوبکر متصدی بود شکی نیست و نیز در اینکه وصی واقعی و معنوی پیغمبر (ص) و وارث مراتب روحانیت او علی (ع) بود و ابوبکر از آن حظی نداشت، خود عقلا و محققین اهل سنت هم شکی و اختلافی ندارند و اختلاف در این است که شیعه می گوید تصدی ابوبکر بدون رضایت و اجازه علی (ع) بوده و اهل سنت می گویند با اجازه علی (ع) بود و آن نیز اختلاف از نظر عقیده است و مخالف با حفظ اتحاد و وفاق نیست و در این قسمت هر دو دسته تقصیر دارند و باید بکوشند تا این اختلاف از بین برود و اگر ما به آداب دینی مقید باشیم و حفظ اتحاد هم بکنیم، بیگانگان نیز با نظر احترام به ما می نگرند.

ایشان تصدیق کرده و گفتند: من هم همین عقیده را دارم و به همین نظر و به واسطهٔ علاقه‌ای که به دیانت دارم، در نماز جمعه حاضر می شوم و حتی در نروژ هم که بودم نماز من ترک نشد و موقعی که می خواستم نماز بخوانم، در را می بستم که کسی نیاید؛ اتفاقاً یک مرتبه یکی از مهندسین نروژی که با من آشنایی داشت، موقع نماز من وارد شد و ابتدا از طرز عملیات من تعجب کرد! و تماشا می نمود و می خندید، موقعی که فهمید عمل دینی و عبادت ماست، با نظر احترام نگاه می کرد و به تدریج مذاکرات مذهبی با من نمود و جواب‌هایی دادم و عاقبت اظهار تمایل به اسلام کرد و خودم به او شهادتین را تلقین نمودم و بعداً هم آداب دینی از جمله نماز را به او یاد دادم و حالا مرتباً نماز خود را می خواند.

نگارنده از این علاقهٔ ایشان تقدیر نموده و بعداً پرسیدم که نماز را به چه ترتیب به او یاد دادید؟ چون برای او یادگرفتن زبان عربی خیلی مشکل است، گفتند: من تمام نماز را به همان زبان خودش برای او ترجمه کرده و دستور دادم که به زبان خودش بخواند، گفتیم: آیا از مراجع تقلید شیعه هم در این باب سؤال کردید؟ گفتند: من چون در بعض قسمت‌ها

عقاید مخصوصی دارم و آنها را بی پرده اظهار می‌کنم و حتی نزد علما و مراجع تقلید نیز بر بعض اعمال و نظریات آنها اعتراض می‌کنم، از چند نفر سؤال کردم، جواب ندادند، فقط آقای حاج شیخ عبدالکریم زنجانی که از سابق مرا می‌شناسند و به من اظهار محبت می‌کنند، جواب داده‌اند که جایز نیست همه نماز را به غیر عربی خواند، ولی من این نظریه را نپسندیده و معتقدم که نماز را به هر زبانی که بخواند، صحیح است.

نگارنده گفتم: اتفاقاً این طور نیست و مسلمین غیر از حنفی‌ها اتفاق دارند که در نماز حمد و سوره را باید به عربی که عین قرآن باشد بخوانند که رسیده است: «لا صلوة الا بفاتحة الكتاب»<sup>۱</sup> و در سوره بعد از آن هم شیعه که می‌گوید یک سوره کامل باید خواند و سنی که یک آیه را کافی می‌داند آن را به عربی واجب می‌داند و فقط مذهب حنفی به هر زبانی جایز می‌داند، ولی در غیر حمد و سوره در میان علمای شیعه هم اختلاف است و هر چند قول بیشتری بر آن است که باید به عربی باشد، ولی بسیاری از فقها به غیر عربی هم جایز می‌دانند، لیکن باز هم می‌گویند، به عربی بهتر است.

ایشان گفتند: چون منظور عبادت و بندگی خداست و باید شخص آنچه را می‌گوید بفهمد تا بهتر حال حضور داشته باشد، بنابراین عقیده من این است که هر کس به زبان خود بگوید بهتر است، مگر آنکه آشنایی کامل به زبان عربی داشته باشد و معانی آن را کاملاً درک کند. گفتم: این استدلال شما اگر نص صریح در مقابل آن نمی‌بود، صحیح بود، چون اخبار در اینکه باید خود حمد و سوره در نماز خوانده شود و به عنوان اینکه قرآن و کلام خداست گفته شود زیاد است و اخبار دیگری نیز هست که دلالت می‌کند بر اینکه تا خوانده نشود نماز صحیح نیست و این مانند این است که در بعض موارد بخواهیم برای احترام عین عبارات بزرگی را یا فرمان پادشاهی را بخوانیم، در این صورت نباید عبارات او را تغییر دهیم و چون اساس عبادت هم بر تعبیر گذاشته شده، آنچه در این باب تصریح شده باید عمل کرد و نص صریح است بر اینکه حمد و سوره باید به عربی خوانده شود،

۱. احساسی، ابن ابی‌جمهور: عوالی اللئالی، ۴/ج، تحقیق: مرعشی و مجتبی عراقی، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۳ ق، ج ۲/ص ۲۰۹.

چنان‌که یهود نیز ادعیه خود را در هر جا باشند، به زبان عبری می‌خوانند و مسیحیان و کشیشان مسیحی نیز در کلیسیا موقع عبادت کتاب انجیل و دعا را غالباً به همان زبان سریانی که زبان اصلی حضرت مسیح (ع) و حواریین بوده می‌خوانند، یا آنکه به زبان لاتن که درحقیقت دومین زبان مقدس آنها و زبان رُم قدیم است، تلفظ می‌کنند.

سپس پرسیدم: چون روزهای نروژ در تابستان خیلی بلند و طولانی است، در ماه رمضان اگر اتفاق افتاده که در آنجا باشید برای روزه چه کردید؟ گفتند: من برای این موضوع هم از آقای زنجانی سؤال کردم و ایشان جواب دادند که برای این قبیل جاه‌ها که نزدیک است به قطب حدّ متوسط را باید گرفت و بنابراین در روزهای تابستان که در آنجا بودم، حداقل در حدود چهارده ساعت روز را محسوب داشته و عصرها افطار می‌کردم، گفتم: این مخالف صریح آیه شریفه است که می‌فرماید: «اتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»<sup>۱</sup> که طبق آن نمی‌توان قبل از غروب آفتاب افطار کرد و حکم بلاد نزدیک به قطب که در ۲۴ ساعت هم شب و هم روز دارند، هرچند اختلاف آنها زیاد باشد، طبق نصّ صریح قرآن با بلاد دیگر فرق نمی‌کند و اشکال در مورد شهرهایی است که گاهی بیش از ۲۴ ساعت شب یا روز آنها طول می‌کشد و در آن صورت گاه هست که شب یک ساعت بیش نیست، بلکه کمتر هم می‌شود و روزه و افطار مشکل است، همچنین در حوالی قطب که شش ماه شب و شش ماه روز است، اشکال بیشتر ظاهر می‌شود و در آنجا ممکن است نسبت به نماز و روزه آنچه را گفتید معمول داشت، چون به غیر آن ترتیب میسر نیست.

سپس چون در ملاقات در مسجد دیدم که عربی را خوب تلفظ می‌کنند، پرسیدم که عربی را در کجا تحصیل کرده‌اید؟ گفتند: من در کوچکی مدّت‌های زیادی در عراق عرب بودم و زبان عربی حکم زبان ثانوی مرا پیدا کرده و به خوبی بدان تکلم می‌کنم و از همان اوقات است که آیت‌الله زنجانی نیز مرا می‌شناسند، چون با فامیل ما آشنایی داشته و دارند، آن‌گاه ایشان خداحافظی کرده و رفتند.

۱. «و روزه را به شب برسانید»، سوره آل عمران، آیه ۱۸۷.

## ملاقات مجدد

## شاذلیته

شب یکشنبه بعد از نماز مغرب و عشا طبق قراری که قبلاً با آقای شیخ عبدالرحمان گذاشته بودیم برای اینکه با همه رفقای ایشان ملاقات کنیم، به خانقاه ایشان رفتیم، شیخ مصطفی همان طور که قبلاً ذکر کردیم شب پنجشنبه پس از آنکه ما از خانقاه ایشان آمدیم، با خط آهن برای ملاقات پدر بزرگوارم به ژنو رفتند و طبق تلفن قبلی که آقای مصداقی از پاریس نموده بودند، در آنجا محلی در یکی از پانسیون‌های نزدیک برای ایشان تهیه شده بود و صبح که وارد ژنو شده بودند مستقیم به بیمارستان رفته و در آنجا خدمت حضرت آقای والد بوده و تقاضاهایی برای کسب فیض از حضور ایشان نموده بودند و حتی اجازه خواسته بودند که بعضی پیروان خود را که علاقه زیادی برای زیارت ایشان دارند، به ژنو بیاورند، ایشان فرموده بودند چون آنها گرفتاری و کار دارند حرکت نکنند و به خود ایشان هم فرموده بودند چون فلانی در پاریس است و علاقه به ملاقات شما هم دارد، اگر مایل باشید زودتر حرکت کنید تا او را مجدد هم ملاقات کنید و یا آنکه به او اطلاع دهیم که زودتر برگردد، ایشان سؤالاتی نموده و جواب شنیده بودند و در آن دو روزه توقف تماماً در حضور حضرت والد بوده و سؤالات مذهبی و عرفانی نمودند از جمله راجع به مراتب سلوک سؤال کرد، جواب فرموده بودند که مراتب و درجات سلوک به اختلاف حالات سلاک فرق می‌کند، چنانکه در اخبار بزرگان دین نیز شماره عوالم به اختلاف ذکر شده و برای سالک مناظ و اصل سلوک است نه اطلاع علمی و یک فرق عرفان و حکمت نیز همین است، زیرا عرفا معتقدند که باید مراتب و عوالم را به سلوک فهمید و عملاً پی برد و آن را دید، ولی حکما فقط به لفظ و بیان که ناشی از حدسیات خودشان است یا از کلمات بزرگان گرفته‌اند، اکتفا نموده‌اند.

سپس اظهار علاقه نموده که در رشته سلوک طریقه نعمت‌اللّهیه وارد و خدمت ایشان راهیابی شود و همین طور پیروان او هم راهیابی شوند، ولی حضرت ایشان به واسطه کسالت و اینکه او بیشتر هم در مطلب خود باید تحقیق کند، به وقت و محل دیگر موکول فرموده و تذکر فرموده بودند که با نگارنده نیز ملاقات نمایند، لذا ایشان هم تصمیم به

حرکت گرفته و از طرف حضرت والد برای ایشان بلیت هواپیما تهیه و شب شنبه با هواپیما حرکت کردند، صبح شنبه برای ملاقات ما آمده بودند، ولی ما بیرون رفته بودیم، بعد از ظهر مجدداً آمده و شرح مسافرت ژنو را بیان نمودند و از اینکه شب بنا شده است مجدداً به خانقاه ایشان برویم، اظهار خوشوقتی کردند و خواهش نمودند برای شام بدان جا برویم؛ ولی نگارنده نپذیرفته و به بعد از شام موقوف نمودم.

در حدود ساعت ده پس از ادای فریضه و صرف شام برای ملاقات ایشان رفتیم، موقعی که وارد شدیم، ایشان نشسته و پیروان هم جلوی ایشان حلقه زده و مشغول خواندن ادعیه و اذکار به حالت اجتماع بودند و از جمله سوره فاتحه و صلوات را تکرار می کردند؛ از این رو ما نشسته و متوجه خود بودیم و به گفته های آنان گوش می دادیم.

پس از یک ربع ساعت ذکر آنها تمام شد، سپس به ما خوشامد گفتند و محبت نمودند، نگارنده تشکر نموده و سپس پرسیدم: شما ذکر لسانی دارید یا قلبی؟ گفتند: ذکر قلبی هم داریم، ولی در مجامع خود به ذکر لسانی خیلی اهمیت می دهیم و غالباً در موقع اجتماع به ذکر لسانی اشتغال داریم، نگارنده گفتم: البته ذکر لسانی هم خوب است، ولی ذکر قلبی مهم تر است؛ زیرا موجب جمع خیال می شود و تفرقه را از بین می برد و اگر عبادات و اذکار قلبیه بدون ذکر قلبی و توجه باشد، اثری ندارد که رسیده است: «لا صلوة الا بحضور القلب»<sup>۱</sup> که دلالت دارد بر اینکه اساس حضور قلب است.

سپس آقای شیخ مصطفی شرح مسافرت خود را به ژنو و علاقه ای که به ورود در رشته نعمت اللّهیة دارد اظهار نمود و خواهش کرد و اظهار اشتیاق به این امر کرد، نگارنده چون دیدم که نام برده از مبانی سلوک و فقر اطلاع ندارد، مجدداً از رشته سلسله او و اجازه اش سؤال نموده و ایشان جواب دادند، نگارنده گفتم: اساس تصوّف و طریقت آن است که دخالت در امور دیانت بدون اجازه از شخص مجاز جایز نیست و باید رشته اجازه متصل باشد تا به بزرگان دین و پیغمبر (ص) برسد و نظریات شما با معتقدات سلسله

نعمت‌اللّهیه فرق دارد، او گفت: من تمام دستورات را می‌پذیرم و از آنچه به من گفته شده و معتقدات من بوده صرف‌نظر می‌کنم، نگارنده گفتم: برای شما ورود در این امر خیلی مشکل است و بهتر این است که همان طریقی را که دارید تعقیب کنید و پیروان را به توجه و یاد خدا و مراقبت در ادامهٔ شرع مقدّس دستور دهید، گفت من فقط به همین منظور به ژنو رفته‌ام و از آنجا هم مرا به اینجا مراجعه داده‌اند و اگر در اینجا تقاضای ما پذیرفته نشود، مجبوریم همهٔ ما به ژنو برویم، گفتم: فعلاً چون وقت کافی نداریم و جهات دیگری نیز ایجاب می‌کند، بهتر آن است که فعلاً شما منصرف شوید، گفتند: پس تکلیف ما چیست؟ گفتم: همان رویهٔ سابق را ادامه دهید و مراقبت از پیروان بکنید و آنها را در یاد خدا و اطاعت او امر و نواهی شریعت مقدّسه کمک نمایید، پیروان ایشان هم از مذاکرات نگارنده مختصری فهمیدند که نظریات ما با روش ایشان قدری موافق نیست، ولی نگارنده برای آنکه نام اسلام و تصوّف که در یکی از مراکز مسیحیت میان آنها ظاهر شده، بلندتر شود، پیروان را ترغیب و تشویق نمودم که بیش از پیش بر مراقبت و یاد خدا و اوراد و اذکار و مواظبت در احکام اسلام بیفزایند و از آقای شیخ مصطفی اطاعت کنند و مجالس فقری خود را مرتّب تشکیل دهند و همه در آنجا حاضر شوند و به یاد خدا مشغول باشند و غفلت نکنند که سرمایهٔ همهٔ عبادات همان است.

پس از مذاکرات مفصّلی در این باب با اظهار امتنان از محبت آقایان خداحافظی کرده، بیرون آمدیم.

در اینجا مناسب است مختصری راجع به اوضاع اجتماعی  
وضع عمومی و فرانسه ذکر کنیم.

مذهبی فرانسه  
وضع اجتماعی فرانسه نسبت به اوضاع سوئیس عقب‌تر و دارای آن مزایا نیست، در فرانسه به اندازهٔ سوئیس رعایت نظافت و بهداشت عمومی نمی‌شود، البته باز هم خیلی مراقب می‌باشند و دقت دارند، سرقت و خلاف انضباط و تخلف از مقررات و قوانین در فرانسه خیلی زیاد دیده می‌شود و امور خلاف اخلاق هم در آنجا زیاد است.

هرچند مردم به مذهب علاقه مند هستند، ولی باز هم عقب تر از مردمان سوئیس می باشند و آن علاقه کامل که در افراد سوئیس موجود است، در فرانسه کمتر است، ولی اوضاع علمی و فرهنگی فرانسه خیلی کامل و دانشمندان مشهور جهانی در آنجا زیاد و دانشگاه ها و دانشکده های آن ویژه دانشکده های حقوق و پزشکی آنجا خیلی مهم و شهرت کامل دارد و پروفیسورهای بزرگی که اهمیت جهانی دارند، در آنجا هستند.

مردم آنجا از حیث مذهب و اخلاق آزادی کامل دارند و مذاهب مختلفه جهان در آنجا موجود و هیچ کس از آنها ممانعت نمی کند و همه در انجام مراسم مذهبی و دینی مختارند و مسلمین هم در آنجا نسبت به سوئیس و بسیاری از ممالک اروپا زیاد می باشند و قرآن را هم به فرانسه ترجمه نموده و بعضی کتب فقهی را نیز ترجمه کرده اند، از جمله رساله ای محمد عبدالله بن ابی زید قیروانی مالکی را که در سال ۳۱۰ متولد شده و ۷۰ سال عمر کرده، به فرانسه ترجمه و با عربی آن در یک جلد چاپ کرده اند که یک صفحه عربی و صفحه مقابل ترجمه فرانسه آن است و نگارنده آن را دیده ام.

مردم فرانسه نسبت به آثار ملی خود علاقه زیادی داشته و آنچه را مربوط به ملیت آنان است، حتی الامکان حفظ می کنند.

مذهب بیشتر مردم فرانسه کاتولیک است و پروتستان کمتر هستند، کلیسیاهای تاریخی در آنجا خیلی زیاد و هم از نظر مذهب و هم از نظر ملیت مورد توجه آنان می باشد و به کشیشان خود نیز از هر مذهب که باشند، احترام کامل می گذارند.

یکی از کشیشان معروف فرانسه به نام آبه پییر است که درباره کمک به بینوایان و مساکین کوشش های زیادی کرده و در تمام فرانسه از این جهت معروفیت و محبوبیت بسیاری دارد و حتی در ممالک دیگر نیز نام او با اهمیت برده می شود و موقعی که نگارنده در ژنو بودم، روزی در گراند پاساژ ناگهان جمعیت بسیاری رو به طرفی که محل فروش کتاب بود آورده و این جمعیت رو در از دیدار بودند؛ علت را پرسیدم؟ گفتند: آبه پییر کشیش معروف و محبوب فرانسوی که چند روز است، به ژنو آمده، اکنون به اینجا آمده و مردم به طرف او هجوم می آوردند و هر کدام کتابی خریده و به او می دهند که امضای خود



را پشت آن کتاب بنویسد و آن را باعث افتخار برای خود می‌دانند و نگارنده قدری نزدیک تر رفته و در میان جمعیت او را دیدم و از این راه استفاده زیادی در آن روز عاید گراند پاساژ شد و البته در ضمن مقداری هم برای اعانه بینویان پرداخت و چون در آنجا مردم بانهایت علاقه در این قبیل امور کمک می‌کنند، از این رو محتاج و گدا در آنجا پیدا نمی‌شود، در فرانسه نیز مردم در دادن اعانه و کمک به مؤسسات خیریه که تحت نظر این قبیل اشخاص اداره می‌شود، کوتاهی ندارند و با رغبت کامل کمک می‌کنند.

اوضاع صنعتی و فلاحتی فرانسه هم خیلی خوب و کارخانجات معظم در آنجا زیاد و اراضی آن هم تماماً مورد استفاده و مانند بیشتر ممالک اروپاست که زمین خشک و بایر در آنجا وجود ندارد و البته این موضوع محتاج به شرح و بسط نیست و به اضافه شرح مفصل آن از حدود ما خارج است، فقط به عنوان تذکر نوشته شد.

ما چون به واسطه امر پدر بزرگوارم در حرکت عجله داشتیم، از

حرکت  
از پاریس

گردش در سایر جاهای تاریخی پاریس صرف نظر کرده؛ صبح  
یکشنبه ۲۵ شوال مطابق ۶ تیر ۳۳ و ۲۷ ژوئن ۵۴ با آقای

حسین علی مصداقی که قصد توقف داشتند و سکرتر ایشان خداحافظی کرده، به همراهی آقای حاج ملک صالحی ساعت هشت و ۲۵ دقیقه از پاریس حرکت کردیم، ساعت نه و ۵۵ دقیقه وارد لارش میژن<sup>۱</sup> شده و قطار یک دقیقه توقف نمود، ساعت یازده و ۲۵ دقیقه وارد دیژون<sup>۲</sup> شده و ۱۲ دقیقه توقف کرد، ساعت یک و ۲۵ دقیقه بعد از ظهر وارد بورگ<sup>۳</sup> شد و ۱۶ دقیقه ایستاد، آن‌گاه ساعت دو وارد آمبریو<sup>۴</sup> شد و ۱۳ دقیقه توقف نمود و ساعت دو و ۵۵ دقیقه وارد کولوز<sup>۵</sup> شد و پس از بیست دقیقه حرکت کرد و ساعت سه و ۵۵ دقیقه وارد بل‌گارد<sup>۶</sup> شد و شش دقیقه توقف نمود و ساعت چهارونیم بعد از ظهر وارد ژنو شدیم و در ایستگاه بازرسی مختصری شد.

1. Laroche Migennes.

2. Dijon.

3. Bourg.

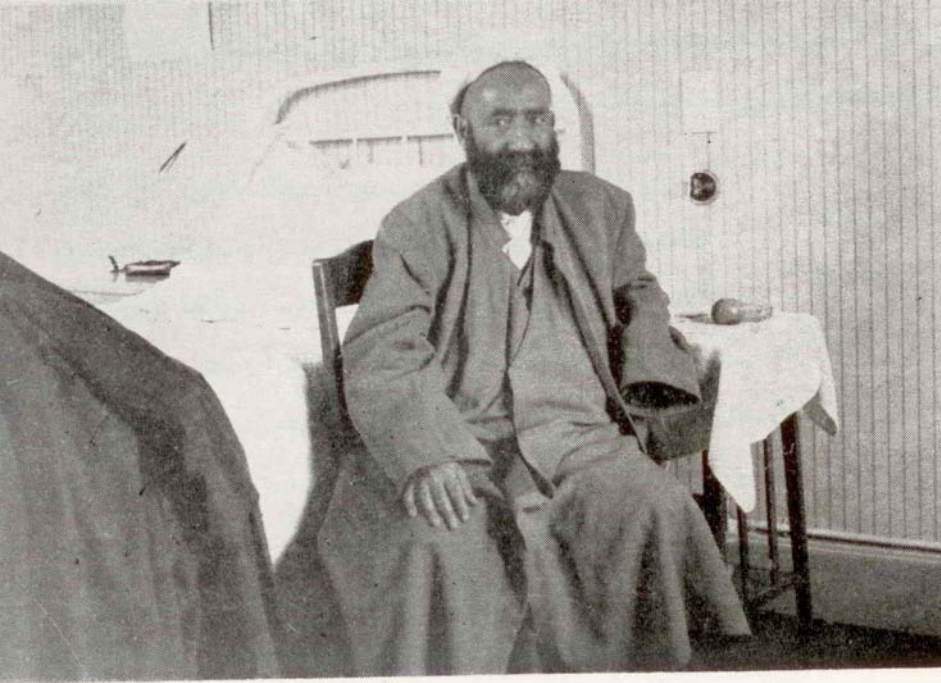
4. Ambérieu.

5. Culouz.

6. Belle garde.



عکسی که پس از بهبودی برداشته شده است



اولین عکس پس از پوشیدن لباس

پس از بازرسی بیرون آمدیم، در جلوی ایستگاه آقای دکتر  
 حافظی و آقای دکتر نصیری را ملاقات نموده و پس از  
 تعارفات با اتومبیل آقای دکتر حافظی به طرف بیمارستان  
 رفتیم و در آنجا به زیارت پدر بزرگوارم نایل شدیم، حال ایشان بحمدالله خیلی بهتر بود و  
 در آن چند روزه، هر روز مختصری در بیمارستان راه می رفتند و طبق اجازه دکتر پریه  
 روز پنجشنبه که ما در پاریس بودیم، در همان بیمارستان پس از دو ماه و نیم به حمام رفته  
 و چون دستور داده بود در حدود یک ربع ساعت بیشتر در حمام نماند به کمک آقای  
 مصداقی صابون زده و بیرون آمده بودند و عصر روز بعد هم با اجازه دکتر با آسانسور  
 پایین آمده و نیم ساعتی با اتومبیل گردش نموده بودند و روز شنبه ساعت نه بعد از ظهر  
 طبق وعده قبلی که شده بود با آقایان دکتر حافظی و مصداقی و دکتر آزاده به محکمه  
 پروفیسور بیکل<sup>۱</sup> تشریف برده و دکتر پریه و دکتر دلآسانتا که خودشان نظریه ملاقات او  
 را اظهار کرده بودند، در آن ساعت در آنجا حاضر شده بودند، پروفیسور بیکل از پزشکان  
 معروف جهان و متخصص در امراض عمومی و امراض داخلی است و در امراض مهم از  
 ممالک مختلفه از طرف رجال معروف بدو مراجعه می شود، در حدود ۷۵ سال سن اوست  
 و مورد احترام همه پزشکان آنجا می باشد، از این رو دکتر پریه و دکتر دلآسانتا نیز بدو  
 احترام نموده و کوچکی می کردند و خودشان حضور حضرت آقای والد نظریه داده بودند  
 که برای معاینه عمومی بدن به بیکل مراجعه نمایند و ساعتی که تعیین وقت نموده بود آنها  
 نیز بدان جا رفته و حاضر بودند و شرح حال ایشان را مفصلاً به بیکل گفته بودند و او نیز  
 معاینات دقیق نموده و با دستگاه ریون ایکس نیز معاینه کامل کرده و سپس برای آنکه  
 موضوع عمل پروستات و مرض فلبیت نیز در نظر گرفته شود با مشورت پریه و دلآسانتا و  
 حضور آقای دکتر حافظی دستور جامع و مفصلی نوشته و آن دو نفر نیز دستوراتی را که  
 برای مرض مربوط به آنها لازم بود نوشتند.

1. Pr. Georges Bichel.

سپس برای حرکت سؤال فرموده بودند؟ بیکل گفته بود حرکت شما مانعی ندارد، ولی مشروط بر آنکه در تهران هم استراحت کامل نموده و فرض کنید از کلینیکی به کلینیک دیگری می‌روید، نه آنکه به فعالیت و کار و پذیرایی واردین مشغول باشید، فرموده بودند قصد داریم در بیروت و شام توقف نموده، چند روزی در آنجا استراحت کنیم (چون قصد تشرّف به عتبات عالیات را داشتند) ولی او اجازه نداده و گفته بود اگر از اینجا حرکت کنید باید مستقیماً در تهران پیاده شوید و در بین راه اصلاً توقف نکنید، چون توقف مختصر و حرکت زیادتر موجب خستگی و ناراحتی پا می‌شود، دکتر پریه و دکتر دلّاسانتا نیز همین نظریه را تصدیق و اظهار کردند که پا را حتی الامکان باید دراز و رو به بالا نگاه دارند و روی صندلی هم که نشستند، پا را پایین نیندازند که خون بدان ریزش نکند، راه رفتن هم به قدری که موجب خستگی نشود خوب است؛ ولی به محض آنکه احساس خستگی کردند، ترک کنند، ایستاده هم خوب نیست، چون خون به پا ریزش می‌کند، مگر آنکه پا را حرکت دهند، جوراب لاستیکی هم که تا بالای ران را بگیرد دستور دادند بپوشند، لذا در همان چندروزه در همان جا دستور بافتن آن داده شد و پس از دو روز تهیه گردید.

عصر یکشنبه که ما وارد شدیم، بحمدالله حالشان خیلی خوب بود و ما خیلی خوشوقت شدیم، شب سه‌شنبه طبق تعیین وقت قبلی نگارنده نیز نزد پروفیسور بیکل رفتم و برای کسالت‌های روماتیسم و ضعف قلب و غیر آن که داشتم، معاینه کامل نموده و دستور مفصّلی داد.

روز سه‌شنبه (۲/۲۱ مطابق هشتم رمضان) طبق دستور حضرت

آقای والد نامه‌ای به عنوان احوالپرسی به آقای حسین

کاظم‌زاده ایرانشهر نوشتم که از دانشمندان اخلاقی معروف

ایران می‌باشند و سال‌هاست در اروپا متوطن هستند و سابقه آشنایی با پدر بزرگوار و

کاظم‌زاده

ایرانشهر

نگارنده دارند، اکنون ایشان در دگرس‌هایم<sup>۱</sup> که از دهکده‌های کانتن سن‌گال<sup>۲</sup> سوئیس است، متوطن می‌باشند.

ایشان<sup>۳</sup> در جدی ۱۲۶۲ شمسی مطابق ژانویه ۱۸۸۴ در تبریز متولد شده و تحصیلات مقدماتی خود را در همان‌جا انجام داده و در سال ۱۹۰۴ میلادی به قفقاز مسافرت نموده و از آنجا به اسلامبول رفته و پنج‌سال در آنجا توقف نمود و از آنجا به مکه مشرف شده و پس از مراجعت در آوریل ۱۹۱۱ (فروردین ۱۲۹۰) برای تحصیل به بلژیک حرکت کرد و در سال ۱۹۱۲ برای تکمیل تحصیلات به پاریس رفت و در سال ۱۹۱۳ به دعوت ادوارد براون دانشمند خاورشناس مشهور انگلیسی برای تدریس زبان فارسی به کمبریج انگلستان رفت و تا اواخر ۱۹۱۴ که چند ماه از شروع جنگ اول جهانی گذشته بود، در آنجا بوده و در ژانویه ۱۹۱۵ طبق دعوت آقای سیدحسن تقی‌زاده به برلین رفت و به مبارزات سیاسی شروع نمود و سفری به ایران کرد و در نوامبر ۱۹۱۷ (آذر ۱۲۹۶) به برلین برگشت و نوزده سال در آنجا اقامت نموده به نوشتن کتب اخلاقی و نشر مجله ایرانشهر که از مجلات اخلاقی و مذهبی زبان فارسی می‌باشد، اشتغال ورزید و مدت چهارسال مجله را منتشر ساخت و در آن مدت ۲۱ کتاب نیز از قبیل راه نو در چهار جلد، رهبر نژاد نو، خواب شگفت و غیر آنها تألیف و منتشر نمود و تمام آنها را برای پدر بزرگوارم می‌فرستاد.

در سال ۱۹۳۶ ترک اقامت برلین نموده، به سوئیس آمد و در شهر زوریخ در محفل صوفیه آنجا و محافل علمی سخنرانی‌هایی نموده و یک ماه به گردش مشغول بود، بعداً در دهکده دگرس‌هایم اقامت گزید و به تألیف اشتغال ورزید و در سال ۱۹۴۲ مکتبی به نام پرتوجو تأسیس کرد که بر پایه اتحاد علم و صنعت و دین بنا شده است و این مکتب در بیشتر شهرهای سوئیس شعبه دارد و اشخاصی در آن تعلیم می‌یابند و اصلاح اخلاق و

1. Degresheim.

2. SE. Gallen.

۳. شرح حال ایشان از جزوه‌هایی که خود ایشان در حالاتشان نوشته‌اند و به‌همت آقای حاج ابوالفضل حاذقی به چاپ رسیده و از مقدمات کتاب اصول اساسی روانشناسی گرفته شده است.

تهذیب روح و تصفیة قلب نیز در آن تعلیم داده می‌شود و تقریباً یک نوع روش عرفانی مخصوصی ایجاد نموده و به دستورات عرفای اسلام نیز اهمیّت زیاد می‌دهد و بیشتر دستورات خود را از آنها اقتباس کرده است.

از کتب ایشان یکی تجلیات روح ایرانی است و اخیراً کتابی به نام اصول اساسی روان‌شناسی<sup>۱</sup> تألیف نموده که در سال ۱۳۳۲ به همت خواهرزاده ایشان ستوان کاظم کاظم‌زاده به طبع رسیده است و کتبی که از ایشان تاکنون چاپ شده، بیست جلد و آنچه چاپ نشده در حدود چهل جلد است.

کتب زیادی هم به زبان فرانسه و آلمانی تألیف نموده از آن جمله کتابی است به فرانسه در دعاهای مختلفه که خود تهیه نموده و در سال ۱۹۵۱ چاپ شده و یک نسخه برای نگارنده به ژنو فرستادند و به طوری که خود نوشته‌اند در حدود سی جلد هم به زبان آلمانی تألیف کرده‌اند که مهم‌ترین آنها چهار کتاب است از این قرار:

۱. شرح زندگانی و دین زردشت پیغمبر ایران باستان.

۲. زندگانی و دین محمد بن عبدالله (ص) شارح مقلّس دین اسلام.

۳. شرح حال و آثار مولانا جلال الدین رومی.

۴. اسرار هبوط آدم و حوا قصه بهشت و کیمیای حقیقی.

موقعی که در ژنو بودیم، حضرت والد فرمودند آدرس و محلّ ایشان را تحقیق نموده؛ به عنوان احوالپرسی نامه‌ای بنویسم، لذا آدرس ایشان را که دگرس‌هایم است پیدا کرده و در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۳۳ مطابق ۱۲ مه ۱۹۵۴ نامه‌ای به ایشان نوشتم، ایشان هم در تاریخ ۳ ژوئن (۱۲ خرداد) جواب داده و اظهار اشتیاق به ملاقات نموده، ولی نوشته بودند که دو سال است مریض هستند و نمی‌توانند راه بروند و از خانه بیرون نمی‌آیند و غالباً در بستر هستند و دعوت کرده بودند که پس از بهبودی حضرت والد برای ملاقات نزد ایشان برویم و چند جلد از تألیفات خود را از جمله جزوه شرح حالات خود را با کتاب

۱. این کتاب را آقای ستوان کاظم‌زاده طبق دستور خود آقای کاظم‌زاده ایرانشهر در تهران پس از مراجعت ما از ژنو برای نگارنده آوردند.

دعا که به فرانسه نوشته‌اند و یک شماره مجله هارمونی برای نگارنده فرستادند. نگارنده هم در تاریخ هجدهم خرداد (نهم ژوئن) نامه تشکری نوشته و دو جلد کتاب پند صالح و فلسفه فلوطین برای ایشان فرستادم و ایشان نیز در ۱۵ ژوئن (۲۴ خرداد) جواب نوشته، اظهار امتنان کرده بودند.

بعداً هم حضرت آقای والد اظهار میل کردند که ما برای ملاقات ایشان برویم و منتظر بودیم که حال ایشان بهتر شود، ولی چون کسالت ایشان طول کشید و تصمیم حرکت داشتند، لذا منصرف شده و فرمودند با تلفن از ایشان احوالپرسی کنیم و ما قبل از حرکت از ژنو از ایشان احوالپرسی کرده و بعداً خداحافظی نمودیم و با اشتیاقی که به ملاقات ایشان و علاقه وافر که ایشان به ملاقات حضرت والد ما داشتند، برای آنکه مدت آن زیاد می‌شد؛ توفیق حاصل نشد.<sup>۲</sup>

کاظم زاده همان طوری که مختصراً ذکر شد مکتبی در سوئیس  
 مکتب  
 به نام مکتب عرفان<sup>۳</sup> باطنی تأسیس کرده که مخصوص ایشان و  
 کاظم زاده  
 ابتکاری خود ایشان است و دارای برنامه مخصوصی است و  
 پیروان نام آن را پرتوجو<sup>۴</sup> یعنی جویای پرتو و شعاع نهاده که باید در هفته یک بار در  
 محفل خود گرد آمده و دروس اخلاقی و روحی و مذهبی و سرودهای روحانی بخوانند و  
 ورزش‌های بدنی هم بکنند که جمع بین تکالیف روحی و جسمی شده باشد و اساس آن  
 اتحاد علم و صنعت و دین است، بعداً هم نتیجه گزارش مجلس درس را در روی ورقه  
 چاپی نوشته، برای ایشان بفرستند.

منظور ایشان آن است که جسم و جان با همدیگر در پیشرفت باشند و زندگانی انسان  
 با قوانین ثابت عالم ماده و طبیعت و احکام فضیلت و حکمت خدایی توافق و تعادل پیدا

۱. پند صالح نامه عمومی پدر بزرگوارم به عموم فقر است که دومرتبه به چاپ رسیده و فلسفه فلوطین از تألیفات خود نگارنده است.

۲. در سال ۱۳۴۲ شمسی در شهر فلاویل سوئیس غربی بدو زندگانی نمود و سن ایشان در آن موقع هفتاد و نه سال بود.

3. Ecole mistiquiques Esoteriques.

4. Chercheur de Lumiere.



کند و به ترقیات مادی و روحی برسد و از مراتب روحی نیز به واسطه مناجات و تفکر و تذکر و عبادت و تقوا و بریدن از شهوات برخوردار گردد و ضمناً خود را برای خدمت به نوع بشر مهیا و آماده سازد.

دوره این مکتب سه سال و نیم است و بیست و نه کلاس در شهرهای بزرگ سوئیس در آن باب تأسیس شده و دستورات و دروس آن چاپ نشده، بلکه آنچه ایشان در این باب نوشته و می‌نویسند با ماشین نوشته شده و برای مراکز و کلاس‌ها توزیع می‌شود و در ماه یک بیان‌نامه چاپ و بین پرتوجویان تقسیم می‌شود.

هر کلاس یک مدیر و یک معاون دارد که همه مانند خود ایشان افتخاری کار می‌کنند، ولی کرایه محل و مخارج چاپ بیانیه و امثال آنها از محل اعانه که پرتوجویان می‌دهند، پرداخت می‌گردد.

کاظم زاده به طوری که در شرح حال خود می‌نویسد: سه صفت بارزه در او وجود دارد که تأثیر فراوانی در او نموده و از طرز کلام او معلوم است که همان را به پیروان مکتب خود نیز دستور می‌دهد.

۱. علاقة کامل به آزادی و استقلال شخصی یعنی آزادی در تفکر و ایمان و اراده و ادای وظایف دینی و اجتماعی و شرایط زندگی؛ که آن را بزرگ‌ترین نعمت‌های خدایی می‌داند و نخستین قدم را به سوی آزادی گذاشتن از جمع مال و غلبه بر حرص و جاه‌طلبی و خودپرستی و تن‌پروری می‌گوید، یعنی این امور پابند شخص و موجب رقیبت روح او می‌باشند و لازمه آزادی آن است که از آنها بگذرند که حافظ فرماید:

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است  
 ۲. قناعت و اکتفانمودن به زندگی ساده و بی‌آلایش؛ زیرا لازمه آزادی فداکردن حظوظ نفسانی و امیال شهوانی است که زنجیر روح می‌باشند و آن نیز بدون قناعت میسر نیست که «القناعة کنز لا یفنی»<sup>۱</sup>.

۱. طبرسی، علی: مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، ج ۲، تصحیح علی هوشمند، نجف، حیدریه، ۱۳۸۵ ق، ص ۲۳۳.

۳. علاقه به خدمت جامعه که لازمه آن از خودگذشتگی در راه خدمت و فداکردن خود است برای نجات دیگران؛ که این حس باعث پیدایش نیرو در جان‌های ناتوان و مقدمه رسیدن به حقیقت بیکران است و این علاقه است که انسان را به عشق خدایی و حقیقی می‌رساند و در حقیقت علت غایی خلقت است.

این بود خلاصه‌ای از مکتب کاظم زاده که امروز پیروانی در سوئیس و بلکه آلمان دارد و چون ایشان علاقه مند به عرفان و فضایل اخلاقی می‌باشند و به کتب عرفانی نیز آگاهی دارند و از اصطلاحات عرفان مطلع هستند، بر اثر علاقه روحی بدان‌ها و اشتیاق به نشر مطالب روحی در اروپا این مکتب را که از ابتکارات و مولدات خود ایشان است، در آنجا تأسیس نموده تا بتوانند مطالب روحی را به گوش اروپاییان برسانند و چون منظورشان توجه دادن اروپاییان به روحيات است، از این رو طوری آن را تنظیم کرده‌اند که با افکار و روحيات آنان متناسب باشد و مکتب خود را یک نوع تصوّفی می‌دانند، ولی البته ما می‌دانیم که اساس تصوّف بر اتصال سلسله و رسیدن نزد استاد مجاز است که آنچه انجام می‌شود طبق موازین شرعیه و دستور استاد مجاز باشد، ولی ایشان ظاهراً اتّصالی به مشایخ تصوّف پیدا نکرده‌اند و هرچند سال‌هاست که با پدر بزرگوارم آشنایی دارند و کتب هر دو جدّامجد نگارنده را مطالعه نموده و خیلی ستایش می‌کنند و به همین نظر با نگارنده نیز لطف دارند، ولی در رشته سلوک وارد نشده‌اند، ایشان نسبت به کتاب صالحیه تألیف جدّامجد مرحوم آقای نورعلیشاه خیلی اظهار علاقه نموده و در یکی از نامه‌های خود به نگارنده اظهار علاقه نموده‌اند که شرحی بر آن از طرف ما نوشته شود.

لیکن این رویه که اتّخاذ کرده‌اند و در تهذیب اخلاق مردم و نشر مطالب عرفانی و روحی می‌کوشند، بسیار پسندیده و بجاست و معلوم است که ناشی از اعتقاد کامل خود ایشان به این مرام است، از خداوند متعال توفیق ایشان را خواهانم.

چون دکتر اجازه حرکت به ایشان داده، ولی اجازه توقّف در بین راه نداده بود، لذا تصمیم گرفتند مستقیماً به تهران حرکت کنند و در صدد تهیّه وسایل حرکت برآمده و برای اینکه جای

**مقدمات  
حرکت**



پس از بیرون آمدن از اطاق و راهرو در وسط باغ بیمارستان



پس از حرکت ویرون آمدن از اطاق برای حرکت در راهرو

پا و نشستن در هواپیما آزاد باشد، آقای دکتر حافظی با شرکت هواپیمایی مذاکره نمودند که جای وسیعی معین کنند؛ آنها هم به کپنهاک اطلاع داده و پس از دو ساعت و نیم جواب داده بودند که برای روز شنبه سوم ژوئیه (مطابق ۱۲ تیر و دوم ذی قعدة) جا تهیّه شده است.

در این مدّت آقای دکتر آزاده مشغول اقدامات بودند که وزارت بهداری اجازه توقّف و تکمیل مطالعات بدهد و به سازمان بهداشت جهانی معرفی کند و اقدامات ایشان نزدیک به موقّعیّت شد و از تهران تلفن کردند که وزیر بهداری شفاهاً موافقت نموده؛ لذا ایشان تصمیم به توقّف اروپا گرفتند و قرار شد روز بعد از حرکت ما به طرف لیون نزد پروفیسور پوفیک که از دانشمندان مشهور و از چشم پزشکان معروف می باشد و قبلاً نیز با او مکاتبه داشته و برای رفتن بدان جا دعوت کرده بودند، بروند.

آقای ابوالحسن مصداقی هم برای کمک به برادر خود در تصفیه کارها قصد حرکت به پاریس داشتند، لذا فقط بلیت هواپیما برای سه نفر بندگان حضرت آقای والد و آقای حاج ملک صالحی و نگارنده تهیّه شد و برای شب یکشنبه مهیای حرکت شدیم. در این موقع از آقای حسین علی مصداقی نامه ای رسید و اظهار اشتیاق کرده بودند که اجازه داده شود موقع حرکت ایشان در ژنو باشند و حضرت ایشان هم اجازه فرمودند و آقای مصداقی به ژنو آمدند و دو سه روز قبل از حرکت مجدّد با ما بودند.

در این چند روزه هر روز عصر حضرت ایشان با اتومبیل آقای دکتر حافظی بیرون آمده مقداری گردش می کردند، ولی از اتومبیل پیاده نمی شدند، یک روز موقعی که قصد پایین رفتن داشتند و می خواستند وارد آسانسور شوند، دکتر پریه رسید و سؤال کرد قصد کجا دارید؟ گفتیم: قصد گردش شهر را دارند، او گفت: من خودم شماها را گردش می دهم و فوراً با ما آمد و حضرت ایشان در اتومبیل او سوار شده و نگارنده و آقای دکتر آزاده هم در همان اتومبیل سوار شدیم و سایر رفقا با اتومبیل آقای دکتر حافظی آمدند و مقدار زیادی در شهر و تپه های خارج شهر گردش داد و بعداً به مرز فرانسه برده و در محلّ گمرک مرز قدری توقّف کرده و سپس مراجعت نمودیم و در حدود یک ساعت و نیم با

ایشان گردش کردیم و بعد به بیمارستان برگشتیم و چون معمول بود که در هر چند روز یک مرتبه از تهران احوالپرسی می‌کردند و نگارنده غالباً با تلفن جواب می‌دادم و می‌گفتم بحمدالله حالشان بهتر است، در این اواخر آقایان نگران شده بودند که چرا حقیقت حال را اطلاع نمی‌دهیم، ولی دو سه روز قبل از حرکت به پاریس گفتم خوشبختانه همین دو روزه بناست از تخت پایین بیایند و پس از آن نیز خبر راه رفتن و استحمام را به اطلاع آقایان رسانیده و در سه روز قبل از حرکت پس از آنکه تاریخ آن قطعی شد، چون هنوز مختصری در توقف شام تردید داشتند و از طرفی میل نداشتند که آقایان دوستان تهران به زحمت بیفتند و به استقبال بیایند و مخصوصاً از نظر اینکه شاید مستقیم به تهران نروند فرمودند اگر از تهران تلفن شد روز حرکت تعیین گردد، ولی حرکت مستقیم به تهران معین نشود، اتفاقاً همان روز (پنجشنبه) از تهران تلفن شده و تاریخ حرکت را سؤال نمودند، اطلاع دادم که برای شب یکشنبه قصد حرکت دارند، ولی هنوز معلوم نیست که در بیروت و شام توقف خواهند کرد یا نه، لذا آقایان از آمدن به فرودگاه خودداری کنند.

بعداً آقای حاج ملک صالحی به تهران تلفن کرده و آقایان تهران از ایشان سؤال نموده بودند و ایشان اظهار کرده بودند که به طور قطع مستقیم به تهران تشریف خواهند آورد، چون دکتر اجازه توقف بین راه را نداده، از این رو رفقای تهران خیلی خوشحال شده و همان موقع به همه شهرها به دوستان حرکت ایشان را تلگرافاً اطلاع داده بودند، از جمله آقای ممتحنی به گناباد اطلاع داده و صبح جمعه موقعی که همه در مزار متبرک برای مجلس روضه و توسل برای سلامتی حضرت ایشان مجتمع بودند، تلگراف رسیده و همه شکرگزاری کرده و شادی‌ها نمودند، در سایر شهرها هم همه جا خدای را سپاسگزار و جشن داشتند، ولی خود حضرت ایشان هنوز در حرکت مستقیم به تهران تردید داشتند و مایل بودند که چندی در بیلاقات بیروت توقف و استراحت نموده، پس از آنکه ورم پا بهتر شد، از راه زمین به عتبات عالیات مشرف شده و بعداً به ایران مراجعت نمایند و در روز جمعه که دو روز قبل از حرکت بود، استخاره فرموده و حرکت مستقیم به تهران بهتر



در بیمارستان پس از ترك بیماری

از راست بچپ آقایان دکتر محمد حسین حافظی - جناب حاج آقای تابنده - حسینعلی مصداقی  
حاج مهدی آقا ملک صالحی - دکتر محب الله آزاده - دکتر نصرت الله نصیری، در خدمتشان هستند.

بود، لذا پس از آن تصمیم را قطعی کرده و از توقف بین راه منصرف شدند، ولی موقع تلفن به تهران مستقیماً تردید داشتند.

روز پنجشنبه مجدداً استحمام نموده و این استحمام خیلی مفید واقع شد و مدرّات هم که میل می‌کردند بیشتر مؤثر گردیده، به طوری که شب ورم پا به وضع خیلی محسوسی کمتر شده بود.

در آن موقع که قدری می‌توانستند حرکت کنند با آقای دکتر حافظی مشورت نمودند، که در صورتی که مقتضی دانند برای اظهار امتنان و قدردانی از دکتر پریه مذاکره کنند که ساعتی برای ملاقات و بازدید و خداحافظی به منزل او بروند و ایشان مذاکره نموده و او هم بانهایت میل پذیرفت و برای عصر جمعه ساعت پنج تعیین کرده بود.

چند روز قبل از آن نیز دکتر پریه آلبومی آورد و گفت این آلبوم را دختر من خریده و خواهش کرده است نخستین کسی که در آن به عنوان یادگار چیزی بنویسد شما باشید و به زبان فارسی هم بنویسید که یادگار شما بماند و ایشان قبول فرمودند، این تقاضای او طبق معمول آنجاست که بعضی آلبومی تهیه نموده و از بزرگان و معروفین خواهش می‌کنند که چیزی در آن بنویسد و امضا نمایند، چنانکه آبه پی یرکشیش معروف پاریس که کارهای عام‌المنفعه زیادی انجام داده و در کمک به بینوایان کوشش وافری کرده و معروفیت بسیاری در اروپا پیدا کرده، چون به ژنو آمد و مردم او را ملاقات کردند، از او خواهش نوشتن یادگار می‌کردند که شرح آن را ذکر کردیم.

دکتر پریه نیز از طرف دختر خود این خواهش را کرد و ایشان پذیرفتند و این عبارات را با زبان و خط فارسی در دفتر او مرقوم داشتند:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

به جان تعظیم امر حق بجا آر	به دل بر خلق شفقت نیز می‌دار
ضعیفان را فرو مگذار در راه	که افتد این چنین بسیار در راه
چو کردی با کسی احسان نعمت	بر او منت منه زودار منت



این چند کلمه به یادگار توقّف ژنو که نزد جناب دکتر شارل پریه جراح دانشمند مشهور عمل جراحی انجام شد و بعداً نیز معظم له مراقبت کامل نمودند، به عنوان تشکر نوشته شد، به تاریخ یازدهم تیرماه ۱۳۳۳ خورشیدی ۲۹ شوال ۱۳۷۳ قمری و اول ژوئیه ۱۹۵۴ میلادی، فقیر محمدحسن بیچاره بیدختی صالح علیشاه.»  
 که ترجمه آن به فرانسه این است:

"Au nom de Dieu tout puissant et miséricordieux,".

De toute ton âme tu respecteras le commandement de Dieu.

De tout ton coeur tu seras compatissant envers tes semblables.

Tu n'abandonneras point le faible sur ta route, Lorsque tu seras bon à l'égard de quelqu'un, Tu n'en attendras point de gratitude, mais tu en seras reconnaissant à toi-même.

Ces quelques mots ont été écrits en souvenir de mon séjour à Genève et en signe de gratitude à l'égard de son excellence, le Docteur Charles Perier. l'émminent et savant chirurgien qui m'a opéré et m'a soigné avec tant d'égard.

Daté du IIème jour du mois de Tir de l'année solaire 1333, et 29ème jour du mois Chaval de l'année Lunaire 1373, soit premier juillet 1954.

Faghire Mohammed Hassan Bitchareh Bidokhti, Saleh Ali Chah.

عصر جمعه ساعت پنج که به منزل او تشریف بردند، آلبوم را هم به دکتر پریه دادند و چون مطابق خواهش او به زبان فارسی نوشته شده بود موقعی که به او دادیم، پس از اظهار تشکر ترجمه آن را به فرانسه سؤال کرد؟ و آقای دکتر حافظی آن را ترجمه کردند، خیلی خوشوقت شد و مجدّد تشکر نمود.  
 موقع رفتن بدان جا همه ملازمین در خدمتشان بودند و دکتر و خانمش خیلی اظهار محبت کرده و پذیرایی گرمی نمودند.

اتاق کتابخانه او هم متصل بدان بود و دکتر شرح کتب مختلفه خود را که در کتابخانه

داشت، بیان کرد، از جمله کتابی روی میز نزدیک بود، گفت این کتاب مقدس است که موقع ازدواج از طرف پدرم برای تیمن به من داده و من آن را خیلی احترام می‌گذارم و دوست دارم، در این موقع متوجه شدیم که همان‌طور که در میان مسلمین متدین معمول است که موقع ازدواج برای تیمن و تبرک ابتدای کلام مجید الهی قرآن را در مهرنامه ذکر می‌کنند و یا موقع ازدواج به فرزند می‌دهند، در میان متدینین مسیحی هم معمول و متداول است.

سپس از دکتر پرسیدند: آیا کتاب مقدس را مرتب مطالعه می‌کنید یا نه؟ گفت: من خودم چون گرفتاری زیاد دارم، کمتر فرصت مطالعه می‌کنم، ولی فرزندان من مرتباً هر روز صبح انجیل می‌خوانند و صبح‌ها که از خواب بیدار می‌شوند و همچنین شب موقع خواب قدری دعا می‌خوانند و هر کدام انجیل کوچکی دارند که شب‌ها موقع خواب زیر متکای خود می‌گذارند و صبح که بیدار می‌شوند، آن را زیارت می‌کنند و به آداب مذهبی به‌طور کلی علاقه زیادی دارند، خودم هم روزهای یکشنبه و ایام مذهبی به رفتن کلیسیا مقید هستم.

از شنیدن این قسمت باز بر حال بیشتر مسلمین تأسف خوردیم! که آنها این قدر علاقه به مذهب دارند، ولی ما که به خیال خودمان می‌خواهیم از تمدن آنها تقلید کنیم، کورکورانه تقلید نموده و عدم تقید آنها را به احکام اسلام می‌بینیم و آن را تقلید می‌کنیم و تعقل نمی‌کنیم که آنها چون متدین به دین اسلام نیستند بدان عمل نمی‌کنند نه آنکه به‌طور کلی علاقه به دیانت نداشته باشند، بلکه به دین و آیین خود کاملاً علاقه‌مند می‌باشند و روزهای یکشنبه عموماً مردم به کلیسیا می‌روند، آنها که دستور صریح برای خواندن همه‌روزه کتاب مقدس خود ندارند این‌طور احترام می‌کنند، ولی ما که از پیشوای بزرگ خود دستور صریح برای خواندن قرآن داریم، اصلاً بدان اهمیت نمی‌دهیم و اضافه بر آنکه در صدد فهمیدن آن و عمل به دستورات آن نیستیم، اقلای رعایت ظاهر آن را هم ننموده و از خواندن معمولی آن هم مضایفه داریم!.

سپس دکتر گفت من ترجمه کتاب حافظ و گلستان را نیز دارم و دو کتاب آورد،

موقعی که مطالعه کردیم معلوم شد؛ یکی ترجمه دیوان حافظ و دیگری به نام ژاردن دو فلور<sup>۱</sup> یعنی باغ گلها، ولی بعضی قسمت‌های آن را که مطالعه کردم معلوم شد ترجمه گلستان سعدی نیست، بلکه ترجمه کتاب دیگری است و اصل آن عربی می‌باشد، آن‌گاه آقای مصداقی عقیده و علاقه ایرانیان را به حافظ و سعدی شرح داده و گفتند ما معمول داریم که به دیوان حافظ تفأل می‌زنیم و نیتی که داریم از آن جواب می‌شنویم، خانم دکتر پریه گفت پس برای ما تفالی بزیند و آقای مصداقی تفالی زدند و مضمون اول صفحه ترجمه این شعر بود:

هر آنکه جانب اهل وفا نگه دارد      خداش در همه حال از بلا نگه دارد

او از شنیدن آن اظهار خرمی و خوشحالی کرد.

آن‌گاه راجع به وضع ایران و اوضاع اجتماعی و سیاسی آن سؤال نمود؟ و چون پدر بزرگوارم در سیاست وارد نبوده و دخالت نمی‌کنند، فقط راجع به اوضاع طبیعی آن و اینکه اراضی آن زیاد، ولی جمعیت آن به نسبت اراضی کم است و هوای آن سالم و معتدل می‌باشد و سایر اوضاع طبیعی جواب دادند.

آن‌گاه از محبت‌ها و مراقبت‌های دکتر اظهار تشکر و امتنان نمودند و دکتر خواهش کرد شرح حال را از ایران بنویسند و بعداً با او تودیع نموده، بیرون آمدیم.

روز شنبه مشغول بستن و جمع‌آوری اثاثیه شده و قبل از ظهر با

تودیع      آقای دکتر حافظی آنها را به محل شرکت هواپیمایی برده و  
در بیمارستان      تحویل دادیم.

سپس به بیمارستان مراجعت نمودیم، عصر هم آقای دکتر آزاده برای صبح روز بعد بلیت خط آهن برای لیون فرانسه گرفتند، آن روز مترو و سایر پرستاران خیلی کسل و افسرده بودند و به آقای مصداقی گفته بودند کاش شما نمی‌آمدید و با شما آشنایی پیدا نمی‌کردیم که اکنون که می‌خواهید حرکت کنید از حرکت شما این‌طور کسل و متأثر

1. Jardin des fleurs.

گردیم و ما تا کنون به هیچ یک از بیماران و پرستاران آنها این اندازه علاقه و دوستی پیدا نکرده و از دوری آنها این قدر ناراحت نبوده ایم، آنگاه گفته بود من می دانم ایشان شخص بزرگ و دارای قدرت روحی هستند و از طرفی می دانم بستگان و دوستان ایشان در تهران از ورود ایشان بسیار خرم و خوشحال خواهند بود، من میل دارم از ایشان بخواهید که همان طور که در این مدت در غم و اندوه با آنها شریک بوده ام، اکنون که آنها خوشحالی می کنند، من هم در موقع ورود ایشان منظره خوشحالی آنها را بالعیان ببینم، سپس گفته بود در این مدت من سؤالات و مذاکراتی داشتم که انتظار می کشیدم حال ایشان بهبودی یابد و بعداً سؤال کنم و ایشان بدون آنکه ما قبلاً مسبوق شویم ناگهانی تصمیم حرکت گرفتند و شروع به گریه نموده بود.

قبل از ظهر هم مادام فریدی مجدد برای زیارت ایشان آمد و همان طور که معمول دارند، نزد کشیشان در کلیسیا زانو به زمین می زنند که علامت نهایت احترام است، زانو زده و عرض کرد؛ دستوری که به من داده اید بدان مداومت می کنم و به قدری در من مؤثر شده که در عالم مؤثری جز ذات حق نمی بینم و در همه جا اثر او را مشاهده می کنم و علاقه من از این مردم و عالم به کلی گسسته شده و به هیچ چیز دلبستگی ندارم و من آمده ام از شما تشکر کنم که مرا نجات داده و در راه به سوی حق راهنمایی نمودید و نمی دانم به چه زبان تشکر کنم، چون زبانی که دارم از تشکر عاجز است، ایشان فرمودند: البته منظور از خلقت انسان سلوک به سوی حق است و مقصد دعوت انبیا و سایر راهنمایان دین نیز همین است که یک نفر در این راه سلوک نماید و شما هم بکوشید که این حال تکمیل شود و از دست شما خارج نشود.

عرض کرد: حال که شما حرکت می کنید من چه دستوری را عمل کنم؟ فرمودند: همان دستور که داده شد عمل کنید، البته خداوند طالبان را در هر موقع راهنمایی می کند. عرض کرد: اجازه می دهید که من حضور شما نیز کاغذ بنویسم و به وسیله نامه با شما ارتباط داشته باشم؟ فرمودند: البته مانعی ندارد، سپس آدرس خواست؟ و ایشان تعیین

فرمودند که هر وقت خواست بنویسد<sup>۱</sup> و او یادداشت نمود.

۱. پس از چند ماه موقعی که به گناباد مراجعت نمودند، نامه‌ای نوشت و همان مطالب را با طرز کامل تری عرض کرده و حالات روحی خود را شرح داده بود، از جمله نوشته بود که نمی‌دانم در آنجا در میان پیروان و دوستان فراوانی که دارید آیا یادی از من هم می‌کنید یا نه؟ من طوری هستم که علائق من به کلی از دنیا گسسته شده و همیشه به خداوند متوجه هستم و دستور شما را ادامه می‌دهیم و از یاد شما غافل نیستم، اتفاقاً قبل از رسیدن نامه او در مجلس از او یاد فرموده و شرح حال او را ذکر فرمودند.

جوابی که ایشان به او مرقوم فرمودند این است: ۲۲ ع ۱/ ۷۴-۱۹ نوامبر ۵۴ خانم لهنرمرف، نامه محبت‌آمیز شما که به آدرس تهران بود و به گناباد فرستاده بودند رسید، از بروز حال محبت‌خشنودم، البته در مراتب محبت ایمانی تقید به آداب ظاهری شرط نیست و آنچه از روی محبت باشد صحیح است، اتفاقاً روز پیش از رسیدن نامه شما به یادتان بودیم، از اینکه نسبت به دستوری که داده شده مراقبت کامل دارید خشنود شدم و امیدوارم بیشتر موفق و مشمول عنایت خدایی بوده باشید، فرزندی تابنده و آقایان مصداقی که اکنون در گناباد می‌باشند سلام می‌رسانند، سلام فقیر را به آقای مرشد محمدعلیخان و مسیووان‌نوتن برسانید. فقیر محمدحسن بیچاره بیدختی صالح‌علیشاه. این نامه را آقای مصداقی به فرانسه ترجمه نموده و به ژنو فرستاده شد، نامه مجدد که نوشت به این مضمون است که خلاصه آن ذکر می‌شود: ۲۸ فوریه ۱۹۵۵.

فقیر صالح‌علیشاه عزیز، من بی‌نهایت تحت تأثیر نامه شما قرار گرفتم، چطور من می‌توانم لیاقت آن را داشته باشم که شما به یاد من باشید؟! نمی‌دانم چگونه از شما تشکر کنم؟! من از خواندن نامه شما بی‌اندازه خوشوقت شده و آن را همیشه با خود دارم تا مرتب بخوانم و میل داشتم پس از دریافت نامه شما فوراً جواب بدهم، ولی خودداری می‌کردم و بالاخره طاقت نیاوردم که جلوی اشتیاق خود را بگیرم، فکر من همیشه نزد شماست و قطعاً شما می‌دانید که چطور دل من در جست‌وجوی شماست، من خود را در حضور شما می‌بینم و گویا از هوای نشاط‌آور محیط شما تنفس می‌کنم و مافوق گرفتاری‌های مادی می‌باشم، درست مثل همان موقع که در ژنو بودید می‌باشم و فاصله مکانی تأثیری ندارد، من همیشه دستورات شما را تعقیب می‌کنم و گاهی از خود سؤال می‌کنم آیا من در این راه پیشرفتی کرده‌ام؟ این طور به نظر می‌رسد که قلب من نرم‌تر و با شفقت‌تر شده و سختی و خشونت که اغلب در من ظاهر بود، از بین رفته و قلب منبسط شده است؛ غالباً این افکار مرا احاطه کرده که توفیق در چیست؟ مقصد کجاست؟ چطور روشنایی پیدا می‌شود؟ سلام شما را به مرشد علیخان و آقای وان‌نوتن رساندم، خیلی خوشوقت شدند و مرا مأمور کردند که از طرف آنها به شما سلام رسانم، آقای وان‌نوتن خیلی شکسته و افتاده شده و حالش خوب نیست، من خوشحال شدم که شما نام فرزند خود تابنده را برای من نوشتید، من او را همواره جلوی خود مجسم می‌بینم؛ مانند همان اوقات که با کمال ادب و وفا و حجب پهلوی شما بود. من از او تشکر می‌کنم و خیلی خوشوقت می‌شوم اگر سلام صمیمانه مرا به او و برادران مصداقی برسانید، زیر نامه شما در نامه گرامی حروف Hn. M. BH نوشته شده بود، جسارتاً معنی آنها را سؤال می‌کنم؟

فقیر صالح‌علیشاه عزیز قلب من سرشار از محبت‌های آمیخته به احترام برای شماست و خواهشمندم سلام‌های قلبی و احترام‌آمیز مرا بپذیرید، مونیر لهنرمرف.

آن‌گاه گفت: هرچند قلبم مایل نیست که از نزد شما بروم، ولی چون می‌دانم مهیای حرکت هستید و مشغول تهیة وسایل سفر می‌باشید، بیشتر از این به خود اجازه نمی‌دهم که مزاحمت فراهم بیاورم و بانهایت عجز و انکسار خداحافظی نموده، بیرون رفت و حال علاقه و محبت او به قدری در ماها مؤثر شد که افسوس خوردیم که یک نفر بیگانه مسیحی به واسطه محبت بی‌شائبه و صفای خاطر در ظرف چند روزی این حالت برای او پیدا شده باشد، ولی ماها که سال‌هاست مدعی سلوک می‌باشیم، سیر قهقرایی نموده و روز به روز تنزل می‌کنیم و حال ما بدتر از پیش می‌شود البته؛ هرچه هست از قامت ناساز

→

چون او گمان کرده بود که کلمه فقیر نیز جزء اسم است از این‌رو در نامه‌های خود آن را اول اسم ذکر کرده است، جوابی که حضرت ایشان مرقوم فرموده‌اند این است:

« ۳۴/۱/۲۰ دهم آوریل ۵۴ - بانوی محترمه مادام لهنرمرف، نامه شما که ۲۸ فوریه ۵۵ نوشته بودید رسید، از یادآوری شما که معلوم می‌شود مرا فراموش ننموده‌اید و در نظر دارید خشنود شدم، البته شما که به یاد من باشید چون دل‌های بی‌آلایش به همدگر راه دارد من هم به یاد شما می‌باشم. بزرگ‌ترین نعمت‌ها که باعث ترقی روح انسانی شده و به سوی عالم تجرد می‌کشاند و به خدا نزدیک می‌گرداند، عشق و محبت است. البته جست‌وجوی دل از اختیار عقل خارج است و باید مقصود را هم در دل پیدا کرد که شخص همیشه با دوست بوده و دوست با او باشد و زندگی بلکه مرگ او برای دوست باشد، دستورات که دارید باید رفتار کرد، نام خدا در دل انسان هر اندازه بیشتر بدان توجه شود، بزرگ‌تر می‌شود، نشانه پیشرفت در راه خدا زیاد شدن محبت و علاقه به محبوب و گذشت از اراده خود و بروز حال تضرع نزد خداوند است، توفیق را هم باید از خدا خواست، مقصد محیط بی‌پایانی است که عقل را بدان راه نیست و باید به کمک عشق و محبت بدان راه یافت، تراوش نور از عالم ملکوت بر روزه دل است، از آقای مرشد محمد علیخان و آقای وان‌نوتن که مرا یاد نموده‌اند ممنونم و سلام می‌رسانم، فرزندی تابنده سلام می‌رساند، برادران مصداقی در تهران پایتخت کشور می‌باشند که نزدیک هزار کیلومتر از محل ما دور است، برای امضای من سؤال شده؟ نام من محمد حسن بیچاره و در تصوف لقب صالح‌علیشاه عطا شده، حروف کنایه از دو نام است فقیر هم که در ابتدای نام ذکر شده بر تمام برادران ایمانی من گفته می‌شود که به معنی محتاج به خدا می‌باشد و معنی بنده خدا را می‌فهماند که از خود دارایی ندارد، از خداوند مهربان برای شما توفیق رفتن به سوی او و ازدیاد محبت خواستارم، فقیر محمد حسن بیچاره صالح‌علیشاه.

نامه بعدی که نوشته ترجمه آن این است:

ژنو ۱۷ اوت ۱۹۵۵ مطابق ۲۸ ذی‌حجه و ۲۵ مرداد

خیلی عزیز فقیر محمد حسن بیچاره صالح‌علیشاه، الساعه مجدداً مرقومه شیرینی را که در ماه آوریل

←

بی‌اندام ماست.<sup>۱</sup>

بنابراین برای تذکر خود و برادران ایمانی عرضه می‌دارم که صدق و صفا را از این پیرزن مسیحی یاد بگیریم و ارادتی نشان دهیم تا سعادت بیینیم، از طرف خداوند بخل نیست و هر که با نهایت صدق و خلوص به درگاه حق رو آورد، مایوس بر نمی‌گردد؛ ولی در دعا نیازمندی و خلوص و صدق لازم است، چنان‌که به‌خاطر دارم مرحوم آقای ایزدگشسب درویش ناصر علی که از مشایخ جلیل‌القدر این سلسله بودند، می‌فرمودند: شبی مرحوم حاج عبدالهادی اصفهانی را خواب دیدم، از او پرسیدم که در آن عالم

→

مرقوم داشته بودید، قرائت نموده و دریافت کردم و محققاً اطلاع دارید که با چه زحماتی مرا پیدا کردند، خوشبختانه بالاخره موفق شد که مرا پیدا کند، مراسله فارسی را به بنده داد و از خط زیبای فارسی بسیار محظوظ شدم و مانند نقاشی برای نمایش روح می‌باشد، جای تأسف است که من آن را نمی‌توانم بخوانم، ولی آقای دکتر حافظی لطفاً آن را برای بنده به فرانسه ترجمه کرده است و حتی یک شب منزل ما نیز آمد؛ از استماع سخنان ایشان راجع به شما و زندگی شما و اینکه حال مزاجی شما خوب است بسیار محظوظ شدم، بنده ایشان را شخصی یافتم که می‌شود راجع به‌خدا با او صحبت کرد، امیدوارم باز هم ایشان را ببینم، چه مرقومه شیرینی از شما، جقدر طبیعی، خوب و ساده! مانند یک برادری! با چه لطفی نام کامل خود را برای من بیان نمودید، به‌نظر می‌آید که حالا من شما را بهتر می‌شناسم، خیلی عزیز فقیر محمدحسن بیچاره بنده خدا صالح‌علیشاه، اینکه می‌توانم به‌نام کامل شما را خطاب کنم، تصویر شخصیت شما که در قلبم آن را حفظ کرده‌ام، بهتر عیان می‌شود.

دستورات را کاملاً پیروی می‌کنم، تصور می‌کنم بدون آن نتوانم بخوابم، عبارات گرانبهای شما راجع به عشق خدا در قلب خود که طنین‌انداز است حفظ می‌کنم، راهی که نشان داده‌اید می‌بینم و آن را پیروی می‌کنم، درحالی که افکارم را متوجه خدا نموده و می‌خواهم فقط برای او زندگی کنم، در نتیجه یک حال خوشی در تمام وجودم حس می‌کنم، فقط کارهای روزانه و وظایفی را که باید انجام داد آن را از مد نظر می‌برد، چه باید کرد؟ همچنین میل دارم که ندا را در قلب خود بشنوم تا به‌سوی او مرا بهتر هدایت کند.

صالح‌علیشاه فقیر محمدحسن بیچاره خیلی عزیز، برای من یک دل‌داری بزرگی و همچنین تشویقی است که فکر می‌کنم شما برای من یک دوست خوبی هستید و با لطف خود، شما از خدای محبوب می‌خواهید که به من نزدیک شود، چگونه از شما تشکر کنم! بهترین ادعیه صادقانه را تقدیم می‌کنم، امیدوارم که خداوند شما را حفظ کند، گرچه شما همیشه با او هستید، معذک می‌دارم که از ته قلب شما را دعا کنم، استدعا دارم افکار فداکارانه و سلام‌دوستانه مرا قبول فرمایید. با تقدیم سلام فراوان حضور پسر شما آقای تابنده، مونیر الهنر مرف.

تا نوشتن این یادداشت‌ها این سه نامه از او رسیده که چون نامه‌های او حاکی از احساسات ایمانی او و جواب‌ها هم مشتمل بر مطالبی بود، تمام آنها نوشته شد.

چه چیز به درد می خورد؟ سه مرتبه گفت صدق، صدق و البتّه همین طور است تا صدق و خلوص در عمل نباشد، مؤثر نیست.

ساعت چهار بعد از ظهر طبق دستور ایشان ابتدا مادموازل مترو و سرپرستار را احضار و از محبت ها و مراقبت های او اظهار تشکر نموده و برای او دعا کردند، او به محض اینکه فهمید برای خدا حافظی است، بی اختیار شروع به گریه کرد و پس از گریه زیادی که نمود اظهار کرد، من نمی دانم به چه زبان و چگونه احساسات درونی خود و علاقه معنوی و روحی را که به شما پیدا کرده ام، شرح دهم! همین اندازه می گویم که کاش از همان اول با شما آشنا نشده بودم تا اکنون که قصد جدا شدن دارید؛ این طور ناراحت و ملول نباشم، ولی در عین حال خود را به واسطه آشنایی شما و توفیقی که در این باب نصیب من شده خوشبخت می دانم و از شما کمک معنوی می خواهم که بتوانم مطابق وظیفه انسانیت و رضای خدا کاملاً عمل نمایم، من میل داشتم پس از رفع کسالت شما که حال شما مساعد باشد سؤالات و درخواست هایی بکنم، متأسفانه حرکت شما بدون اطلاع قبلی ما بود، حال هم از خدا می خواهم که ارتباط قلبی را حفظ کند و مرا در معنی نزدیک داشته باشد.

آن گاه نگارنده و سایر رفقا از ایشان تشکر نموده و از مراتب محبت و مراقبت کاملی که در این مدت نسبت به حضرت والد نموده سپاسگزاری نمودیم و هدیه و انعام مختصری را که در نظر بود در پاکتی به ایشان داده و کارتی نیز ضمیمه آن نمودیم که روی آن این عبارات را نوشته بودم:

"En vous remerciant sincerement de vos soins, nous suhaitons vous bonne chance pour le but dont vous suivez".

یعنی با ابراز تشکر و امتنان از مراقبت های صمیمانه که نموده اید، موفقیت شما را خواستاریم؛ ولی مترو قبول نمی کرد و بالاخره بر حسب اصرار ما و آقایان مصداقی پذیرفت، سپس به اتاق دیگر رفت و بعد از چندی که بیرون رفتیم معلوم شد که در را بر روی خود بسته و گریه می کند، ما او را صدا کرده تسلی دادیم، گفت: من پس از حرکت شما مجبورم مرخصی گرفته مدتی بیمارستان را ترک کنم، چون نمی توانم جای شما را





درباغ بیمارستان هنگام خروج



در آخرین روزهای توقف ژنو

خالی بینم<sup>۱</sup>.

آن‌گاه با سایر پرستاران بیمارستان تودیع نموده و هدیه‌ای داده شد و همه از رفتن ما اظهار تأثر می‌کردند، کشیش بیمارستان هم برای خداحافظی آمد و خدمت ایشان عرض کرد که من همیشه برای اعادهٔ صحت شما دعا می‌کنم، بعداً مدیرهٔ بیمارستان آمد و از اینکه ایشان بحمدالله بهبودی یافته‌اند، اظهار خوشوقتی نمود و از آشنایی با ایشان ابراز مسرت کرد، ایشان نیز اظهار امتنان فرمودند.

جمعی از ایرانیان مقیم آنجا هم که از حرکت ایشان مسبوق شده بودند، برای تودیع آمدند.

در حدود ساعت هفت بعدازظهر با همه خداحافظی کرده، در میان احساسات تأثرانگیز کارکنان بیمارستان از آنجا بیرون آمده و پس از قدری گردش به منزل آقای دکتر حافظی رفتیم.

آقای دکتر نصیری از برن و آقای دکتر میرعمادی از لوزان برای بدرقه وارد شده، به منزل آقای دکتر حافظی آمدند و در آنجا صرف شام نمودیم، بعداً حضرت ایشان مختصری استراحت کردند و ساعت یازده (یک ساعت به نصف شب) از منزل آقای دکتر حافظی به طرف فرودگاه روانه شدیم.

آقایان دکتر حافظی، دکتر نصیری، دکتر آزاده، دکتر حرکت از ژنو  
میرعمادی، حسین علی و ابوالحسن مصداقی نیز تا فرودگاه  
و ورود به تهران آمدند، حضرت ایشان قدری در آنجا استراحت کرده، سپس با  
آقایان خداحافظی نمودند و ساعت یازده و نیم به هواپیما رفتیم و فقط نگارنده و آقای  
حاج مهدی ملک‌صالحی در خدمت حضرت ایشان بودیم و پنج دقیقه به ساعت ۱۲

۱. پس از حرکت ما برای یک ماه مرخصی گرفت و مسافرت نمود و به طوری که آقایان مصداقی که چند ماه بعد از ما حرکت کردند و در همان روزهای آخر سفر اروپای خود مجدداً به ژنو رفته و ملاقات کرده بودند گفتند اتاقی را که ایشان در آنجا استراحت کرده بودند تا موقع حرکت ما همان‌طور محفوظ نگاه داشته و به دیگری نداده بودند، حتی درب اتاق را نیز باز نکرده بودند که هوای آن نیز محفوظ باشد.

هوایما حرکت کرد و ساعت دو و ربع بعد از نیمه شب وارد فرودگاه ژم شد، در این مرتبه برخلاف دفعه سابق بین ژنو و ژم هوا خیلی آرام بود و هوایما بانهایت آرامی حرکت می کرد، در فرودگاه ژم حضرت آقای والد چون اجازه پایین آمدن از هوایما را نداشتند، در همان جا توقف فرموده و اول طلوع صبح همان جا نماز خواندند، نگارنده و آقای حاج ملک صالحی پایین آمده و در فرودگاه نماز خواندیم و ساعت سه و ربع از ژم حرکت کردیم، قریب به طلوع آفتاب بر فراز دریای مدیترانه رسید و در اینجا نیز برخلاف دفعه قبل طیاره خیلی آرام بود و اصلاً تکانی نداشت و تابش اشعه زرتین خورشید بر سطح لاجوردین دریا منظره بسیار زیبایی را ایجاد کرده بود، ویژه آنکه گاه گاهی جزایر کوچکی هم در وسط دریا دیده می شد.

در حدود ساعت نه صبح هوایما در فرودگاه دمشق پایین آمد، چون معمول هوایماهای اس.آ.اس که شرکت اسکاندیناوی است، آن است که در حرکت روز چهارشنبه خود که پنجشنبه وارد تهران می شود از بیروت عبور می کند و در مراجعت هم به بیروت می رود، لذا ما در حرکت از تهران به ژنو که عصر پنجشنبه بود به بیروت رفتیم و در حرکت روز شنبه که یکشنبه آن به تهران می رسد در رفتن و برگشتن از دمشق می رود، لذا در آن موقع در فرودگاه دمشق ایستاد و نگارنده پایین آمده، قدری گردش کرده، مراجعت نمودم.

ساعت ده صبح به ساعت اروپای غربی که ساعت سوئیس هم جزو آن است، مطابق ساعت یازده دمشق از فرودگاه آنجا حرکت کردیم، ناهار در بین راه خوردیم، ولی چون غذای آن ماکول نبود و مخصوصاً حضرت ایشان نان آن را نپسندیدند، قدری نان عربی که از فرودگاه دمشق تهیه نموده بودیم و غذای خیلی مختصری خوردیم.

از بالای شهر همدان به بعد هوا خیلی طوفانی بود و انقلاب داشت و باد و خاک زیاد و ابرهای غلیظ مترکم فضا را گرفته و هوایما به سختی متشنج بود، به طوری که باعث ناراحتی بعض مسافرین شده بود، ولی بحمدالله به خیر گذشت و یک ساعت و ۲۵ دقیقه بعد از ظهر به ساعت سوئیس مطابق ساعت ۳ و ۵۵ دقیقه بعد از ظهر تهران روز یکشنبه

سوم ماه ذی قعدة ۱۳۷۳ مطابق ۱۳ تیر ۱۳۳۳ و چهارم ژوئیه ۱۹۵۴ به سلامتی وارد فرودگاه تهران شدیم، در فرودگاه با آنکه تذکر داده شده بود که کسی برای پیشواز نیاید جمع بسیاری از فقرا و دوستان انتظار تشریف‌فرمایی ایشان را داشته و به محض ایستادن هواپیما چند نفر از جمله جناب آقای حاج مشیرالسلطنه امیر سلیمانی و جناب آقای نورزاد رئیس دربار و آقای مستشاری و چند نفر دیگر با مأمورین گمرکی فرودگاه به داخل هواپیما آمده و به زیارت ایشان نایل شدند و بازوی ایشان را گرفته به طرف پله‌ها راهنمایی کردند، به محض آنکه در جلوی پله‌ها نمایان شدند فریاد احساسات محبت آمیز و شورانگیز دوستان بلند شده و حالات عجیبی برای آنها دست داده بود که مشاهده آن در دیگران نیز تأثیر شگرفی نمود و عموماً بانهایت شوق و انبساط نمی توانستند مانع احساسات درونی و عواطف روحی خود شده، از ابراز احساسات خودداری نمایند.

در آن ساعت این سفر غم‌انگیز بحمدالله به خوبی و خوشی گذشته و دوره کسالت حضرت ایشان سرآمده و به تهران وارد شدند که در آنجا دوره نقاهت را بگذرانند و در خیابان امیریه کوچه گنجه منزل آقای حاج سیدعلی آقا روح‌الامین که از فقرای بامحبت می‌باشند و منزل خود را برای مدت توقف ایشان در تهران در اختیار ایشان گذاشته بودند، اقامت نمودند.

در آن مدت مرتباً طبق دستوری که اطبای ژنو داده بودند رفتار کرده، ولی در تمام اوقات از طبقات مختلفه روحانیین و رجال و دانشمندان و فقرا برای عیادت خدمتشان می‌رسیدند و چون هوا خیلی گرم بود، نگارنده چند روزی در صدد تهیه منزل در شمیران بوده و جاهای مختلف را برای اجاره نمودن دیدم، بالاخره برحسب اصرار فوق‌العاده آقای حاجی‌خان حقیقی شیرازی که از فقرای بسیار بامحبت می‌باشند در روز ۱۴ ذی قعدة مطابق ۲۴ تیر به منزل ایشان که در تجریش در کوچه صالح است، تشریف بردند و در آنجا نیز مرتباً مشغول پذیرایی از واردین بوده و در هفته شب‌های دوشنبه و جمعه و روز جمعه به مجالس فقرا تشریف می‌آوردند، ولی سایر شب‌ها به مناسبت همان کسالت و زحمت

توقف  
تهران

حضور نمی‌یافتند و چون ایام محرم تصمیم داشتند طبق معمول همه‌ساله مجلس سوگواری منعقد نمایند و اگر بتوانند در بعض مجالس سوگواری دیگر نیز شرکت کنند و ماندن در شمیران مشکل بود، لذا در روز ۲۸ ذی‌حجه مطابق ۶ شهریور به شهر مراجعت کردند و مجدد در منزل آقای حاج روح‌الامین اقامت گزیدند و از روز اول محرم هر روز صبح اول آفتاب مجلس سوگواری در همان منزل منعقد بود و شب‌ها نیز از شب پنجم در مجلس سوگواری حسینیه آقای حاج مشیرالسلطنه امیرسلیمانی شرکت نمودند و چون به مناسبت ناراحتی پا و فلبیت نمی‌توانستند بنشینند و در مجلس سوگواری عمومی به احترام مجلس مناسب نمی‌دانستند، لذا در اتاق جداگانه خصوصی نشستند و مشغول استماع ذکر مصیبت بودند و چون به تدریج حالشان رو به بهبودی بود، پس از عاشورا طبق دستور و اجازه آقایان دکتر اقبال و دکتر راجی و تجزیه آقای دکتر ناصر نامور که از خون نمودند و اظهار داشتند که خطر خونریزی رفع شده، نزد دکتر ادوارد مشغول کشیدن دندان‌ها شدند و در ظرف ۲۵ روز ۲۲ دندان کشیدند و بعداً هم طبق دستور دکتر دندان‌ساز پس از ده روز قالب‌گیری نموده و دندان گذاشتند.

در ضمن هم چون کسالت بهتر بود، بعض بازدیدهای لازم را انجام دادند و با آنکه از سابق تصمیم داشتند که برای زیارت به عتبات عالیات مشرف شوند، ولی چون ورم پا هنوز مرتفع نشده و نمی‌توانستند کاملاً بنشینند و پا را دراز می‌کردند و حتی در نشستن نماز هم مجبور بودند پا را قدری دراز داشته باشند و این امر را در موقع تشرّف به عتبات مقدّسه خلاف ادب می‌دانستند، لذا تصمیم گرفتند برای رسیدگی به کارهای گناباد به گناباد حرکت نمایند و پس از بهبودی پا از آنجا به قصد عتبات حرکت کنند، فقط زیارت قم را چون نزدیک بود، انجام دادند.

صبح روز ۲۱ صفر به قصد زیارت قم حرکت کرده و روز ۲۲  
**حرکت از تهران**  
 مراجعت نمودند و در روز پنجشنبه آخر صفر از تهران حرکت  
**تا ورود گناباد**  
 و شب جمعه در سمنان توقف فرمودند، ظهر جمعه در دامغان و  
 شب شنبه در شاهرود و ظهر شنبه در سبزوار و شب یکشنبه و دوشنبه در نیشابور توقف

فرموده و صبح دوشنبه برای مشهد مقدّس حرکت و در منزل آقای علیرضاخان میرعمادی که طبق درخواست قبلی خود ایشان و راضی شدن عمّ گرام آقای حاج ابوالقاسم<sup>۱</sup> آقا نورنژاد و برادرم آقای نورعلی تابنده که قبول نموده بودند، وارد شدند و در همه جا استقبال پرشور و خیلی مفصّل از طرف فقرا و سایر دوستان به عمل آمد و همان ساعت اوّل ورود به مشهد جناب آقای مصطفی قلی رام استاندار و سرهنگ وحدانی رئیس شهربانی دیدن کردند، بعداً نیز جناب آقای معتمدی نایب التولیه آستان قدس رضوی دیدن نمودند و حضرت آیت الله کفایی و بسیاری از روحانیین و جمع زیادی از رجال و معروفین نیز دیدن کردند و در تمام این مدّت جناب آقای عبدالوهاب اقبال شهردار مشهد که از فقرای بسیار بامحبّت هستند و آقای میرعمادی و سایر فقرا بانهایت شوق خدمت می کردند.

موقعی که ما در مشهد بودیم، حادثه ناگواری اتفاق افتاد؛ قضیه کسالت جدّ ماجد اتمی نگارنده جناب آقای ملا محمد صدرالعلماء بود که ایشان نیز مبتلا به حبس البول و مرض پروستات در بیدخت شده و در آنجا نتوانسته بودند میل بزنند و ادرار را به وسیله سرنگ از محلّ غیر عادی گرفته و بعداً هم خیلی به زحمت افتاده و مجبور شده بودند در آن روزهایی که به مناسبت تشریف فرمایی حضرت والد همه خیلی خوشحال و مقدمات استقبال و پذیرایی را در بیدخت فراهم می نمودند، حرکت به مشهد نمایند و با خالوی نگارنده آقای حاج میرزا علی محمد سلطانپور حرکت کردند و ماکه آنجا بودیم بدون سابقه ایشان وارد شدند، خیلی متأثر و ناراحت شدیم و فوراً ایشان را طبق دستور پزشک به بیمارستان امریکایی بردند و بستری شدند و نگارنده روزی دو سه مرتبه خدمتشان می رسیدم. و چون حضرت والد تصمیم حرکت گرفته و به گناباد هم اطلاع داده شده بود،

۱. متأسفانه در عصر روز دوشنبه ۴ رجب ۱۳۸۷ مطابق ۱۷ آبان ۱۳۴۶ به مرض قلبی در مشهد مقدّس بدرود زندگی نمودند و در صحن مطهر رضوی (ع) مدفون گردیدند، آقای غلامحسین یغمایی متخلّص به صبوحی در ماده تاریخ ایشان سروده اند:

به هر تاریخ او صبوحی خواست	مدد از پیر تا شود ارشاد
حال آمد به جمع و شد تاریخ	رحمت حق به روح پاکش باد

لذا با وجود کسالت آقای صدر روز جمعه پس از صرف نهار و خواندن نماز و تشرّف به حرم و زیارت حرکت فرمودند و شب را در تربت منزل آقای علی حسن زاده که در اوّل یادداشت‌ها نام ایشان را ذکر کردیم، ورود فرمودند و صبح روز شنبه نهم ربیع الاوّل که روز عید خلافت حضرت قائم آل محمد حجّت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه است، قبل از طلوع آفتاب حرکت و در هر چند کیلومتر که می‌رفتند، عده‌ای برای استقبال سرراه بوده و تا موقع ورود به گناباد جمع بسیار بسیاری از فقرا و دوستان و بیگانگان و تمام رؤسای ادارات استقبال نموده و به طوری احساسات و خوشحالی بر همه غلبه داشت که در هر جا توقّف می‌کردند فریاد صلوات و هورا از طبقات مختلفه بلند بود، گاوها و گوسفندهای بسیاری قربانی نمودند و از موقع حرکت از تربت تا ورود بیدخت به واسطه کثرت استقبال‌کنندگان دو سه برابر مدّت معمولی طول کشید و پنج ساعت تمام در راه بودند و اوّل ورود به بیدخت برای زیارت مزار جدّ امجد اعلیٰ جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه مشرف شده، بعداً به منزل ورود فرمودند و به این ترتیب این سفر پر حادثه پر از غم و اندوه که تقریباً هفت ماه طول کشید، در نتیجه به خوبی و خوشی و به سلامتی خاتمه یافته برگزار گردید.

«ربّ اوزعنی ان اشکر نعمتک الّتی انعمت علیّ و علی والدی و ان اعمل صالحاً ترضیه و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصّالحین<sup>۱</sup> و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرین».

سلطان حسین تابنده گنابادی

ربیع الاوّل ۱۳۷۴ (آبان ۱۳۳۳)

۱. «ای پروردگار من، مرا وادار تا سپاس نعمت تو را که بر من و پدر و مادر من ارزانی داشته‌ای به جای آورم و کارهای شایسته‌ای کنم که تو خشنود شوی و مرا به رحمت خود در شمار بندگان شایسته‌ات درآور»، سوره نمل، آیه ۱۹.



## پایان

دلی کو با تو همراه است و همبر چگونه مهر بندد جای دیگر  
دلی کو را تو هم جانی و هم هوش از آن دل چون شود یادت فراموش  
فروردین سال ۱۳۳۳ نزدیک می شد و شور طبیعت به پیروی از سیر جبری خویش  
جنبش می یافت.

در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو به هواداری آن عارض و قامت برخاست  
شور بلبل، عطر گل، عشوۀ سنبل از نو آغاز می شد؛ تمام موجودات طبیعت با وجد و  
شعف خود را آماده استقبال بهار می کردند و با شادی و طرب و وسایل پذیرایی آن را  
فراهم می نمودند، ولی مرغ دل من چون همیشه سرخوش و شاد نبود و در نشاط و فرح  
آنها شرکت نمی نمود و ساعت به ساعت بر افسردگی و پژمردگی او می افزود، نه هوای  
پرواز داشت و نه میل باغ و کشتزار، گفتم: ای دل خوش تر ز عیش و صحبت باغ و بهار  
چیست؟ چرا این قدر افسرده و غمگینی مگر نبینی که گل در چمن شکفته و مرغان به  
دور او، مگر مشاهده نمی کنی که تمام موجودات شاد و خرم و در انتظار فروردین  
مترنم اند، چرا خموش و سر به گریبانی، چرا به این در مانده چون پارو پیشینه به نشاط  
نمی پردازی، چرا سر در تحیر داری، نکند از اعمال ناشایست و کردارهای زشت من  
خائف و ترسانی! شاید می ترسی که خدای قهار مرا به عذاب خود گرفتار نماید و مرا  
به نافرمانی ها و غفلت های شصت ساله معذب دارد! مگر نمی دانی که او غفار است و باکرم

و فضل باگنهکاران رفتار فرماید و خود فرموده: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»<sup>۱</sup> به علاوه حضرت پیر بزرگوار ارواحنا فداه شفیع و ما را دستگیر است، مأیوس مباش و ناامید مشو که فرموده: «لَا تَيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> ولی غم دل کم نمی‌شد و آن به آن زیادتر می‌گردید، معلوم شد که موجب نهانی دارد که من از آن بی‌خبرم، شب جمعه رسید و به جلسه فقری رفتم، انجمن را دیدم، همه مانند من مغموم و مهموم و بی‌وجد و خاموش‌اند، سلام کردم و در صف افسردگان نشستم، گفتم بارالها، خداوندا این چه حال است، در همه مشاهده می‌کنم! چه شده که همه افسرده و پژمرده و محزون‌اند! مگر روز واپسین عالم موجودات در رسیده، مگر در روح این عالم خدشه‌ای وارد آمده، مگر جان عالم در اضطراب و تزلزل است که این هم و غم همه را فرا گرفته، به چه علت دل‌های همه افسرده و گردوغبار غم و اندوه عالم را احاطه نموده، مگر خدای نخواستہ ولی‌ای از اولیای خدا در رنج و صدمه است، چه اولیا و مقربان درگاه الهی موجب قوام عالم و واسطه فیض مطلق و آیینہ سراپانمای حق می‌باشند و به منزله روح عالم‌اند و اگر در کدورت و رنج باشند همه عالم در زحمت و رنج و غم و اندوه‌اند و سیل سرشکم جاری شد و هرچند خواستم خودداری کنم نتوانستم.

ناله را هرچند می‌خواهم که پنهان سرکشم

سینه می‌گوید که من تنگ آمدم فریاد کن

سر به گریبان کرده گفتم: ای دوست؛

ما محبت صادق و دلخسته‌ایم در دو عالم دل به تو بر بسته‌ایم

چه حکمت است که همه را رنجور و در غم و ماتم داری! و آن شب را آنچه خواستم بخوابم خواب فرار می‌نمود و تا صبح به گریه و ناله بدون آنکه علت را بدانم گذراندم و در انتظار دمیدن صبح و آمدن سپاه روز بودم، چون روز فرارسید، در صدد تفحص بر آمدم و بی‌اراده از این خیابان به آن خیابان و از این کوی به آن کوی حیران و سرگردان روان

۱. «زیرا خدا همه گناهان را می‌آمرزد»، سوره زمر، آیه ۵۳.

۲. «از رحمت خدا مأیوس مشوید»، سوره یوسف، آیه ۸۷.

بودم، ناگاه به دوستی رسیدم، او را گریان و منقلب دیدم. پرسیدم: ای برادر این چه حال است در تو می بینم؟ ناگاه آهی کشید و اشکش جاری شد و گفت ای بی خبر مگر نشنیده‌ای که بندگان حضرت مولا ارواحنا فداه مبتلای به مرض سخت و به‌علت کسالت و مرض ناچار به تربت حیدریه برای معالجه تشریف آورده‌اند، به محض شنیدن این خبر تمام اعصابم به لرزه درآمده و بی‌اختیار به زمین افتادم و سیل سرشکم مانند ابر بهاری جاری شد و فهمیدم تمام این هم و غم و قبض و گرفتگی از آن بوده که جان ما مریض و رنجور است و البته جان که متأثر باشد، تمام اعضا و جوارح متأثر و متألم است؛ چنانچه فرموده‌اند: «شِيعَتُنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا يُفْرَحُونَ بِفَرْحِنَا وَيَحْزَنُونَ بِحَزْنِنَا».<sup>۱</sup> بی‌خود نبود که بهار امسال شرح جمالش غم‌افزا و ذکر جمیلش اندوه‌آور بود، این خبر برق‌آسا به گوش سرباختگان رسید و بازار غمزدگی گرم و در آن هنگامه جز تحیر و آه جانگداز خرید و فروش نمی‌شد و اشک چشم بود که مانند سیل جاری بود، مجالس فقری غمکده و ملاقات دوستان حزن‌آور بود، گفتم این است نتیجه اعمال ناپسند و کردار زشت ما، اوست که جورکش سالکان طریق است، اوست که انواع بلا و عقوبات حاصل‌کردار ناشایست گرویدگانش را به صورت رنج و بیماری جبران می‌کند و تحمل می‌نماید، در این وقت گریه امانم نداد و سخنم قطع شد. گفتم: هیهات، هیهات! وجود ما جز رنج و ملال و زحمت برای حضرت مولا حاصلی ندارد، چنانچه آن بزرگ عالم و نخبه بنی‌آدم فرموده: «ما هزار را بخوانیم تا یکی را بیاییم».

صد هزاران زان میان یک صوفی‌اند      مابقی در دولت او می‌زیند<sup>۲</sup>  
واقعا مصداق پذیرفت و بالعیان دیدم:  
کرم بین و لطف خداوندگار      گنه بنده کرده است و او شرمسار

۱. شیعه ما از بهترین طینت ما آفریده شده‌اند. به شادی ما شادمان می‌گردند و به اندوه ما اندوهگین می‌شوند.

۲. مثنوی معنوی.

مؤتمر به امر «فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ»<sup>۱</sup> همه انبیا و راهنمایان حق می‌باشند.

دستی به سر زدم و افسوس بی‌نهایت خوردم و از کردار خویش که باعث رنج و بیماری مولا شده، تأسف بردم و بر ضایع کردن عمر خود دریغ و افسوس خوردم و غزل مرحوم فیض را به نظر آوردم که می‌فرماید:

برفت عمر و نکردیم هیچ کار دریغ	نه روزگار بماند نه روز کار دریغ
برفت عمر به افسانه و فسون افسوس	گذشت وقت به بیهوده و خسار دریغ
نکرده‌ام همه عمر یک عمل خالص	نبوده‌ام نفسی با تو هوشیار دریغ
هر آنچه کردم و گفتم تمام ضایع بود	به هرزه رفت زمن روزگار دریغ
به پار گفتم امسال کار خواهم کرد	گذشت عمر من امسال همچو پار دریغ
نه یک فسوس و ده و صد که بی حساب فسوس	نه یک دریغ و ده و صد که بی شمار دریغ
غنیمتی شمر این یک دودم که ماند ای فیض	به کار کوش و مگو رفت وقت کار دریغ

گفتم ای مور بی دست و پای با کدام زهره در صف نیکان درآمدی و با کدام سرمایه دعوی شرکت در پیروی نمودی؟! تو که جز نافرمانی عملی نداری و جز رنج و ملال برای دوست حاصل نداشتی، اینک که بلاشک محبوب را از رفتار غفلت آمیز ماها رنجور و بیمار می‌بینی، با کدام دیده به روی مبارکش می‌نگری؟ آری!

شرم ما ز اعمال ناشایست خود باشد که نیست نامه قتل به جز مکتوب خود جاسوس را ای گنهکار روسیاه نامه وجود علیت بر تبه‌کاریت گواه زنده است، چگونه از خجلت در پیشگاه مولا سر بر آوری و با چه رو در چشمان مبارکش نظر اندازی؟ به همین دلخوش شدی:

هزار جرم ز ما دید و جمله را پوشید ز پیر می‌کده آموز جرم پوشی را  
ولی غافل بودی که کشیدن بار گناه تو دوست را در چه رنج و ملال اندازد.

۱. «ایستادگی کن آن‌چنان که به تو و کسانی که با تو توبه کرده‌اند دستور داده شده است»، سوره هود، آیه ۱۱۲.

به هر حال تهران غمکده‌ای بیش نبود و جلسات فقری محیط غم و اندوه دوستان، نه روزها راحت و نه شب‌ها استراحت داشتند، همه در انتظار مژده سلامتی مولا و ورد زبان‌ها یک جمله بود که: از دوست چه خبر؟

بعد از چند روز تلگرافی رسید که بندگان حضرت مولا ارواحنا فدا به خاطر خستگی که از گوشه و کنار به طوف کوبش می‌روند با بارگران مشقت بیماری به بیدخت مراجعت فرموده و پس از برگزاری ایام عید بلافاصله به تهران برای معالجه عزیمت می‌فرمایند:

وعدۀ وصل چون شود نزدیک      آتش شوق تیزتر گردد  
وعدۀ دیدار صبر و طاقت از همگی ربود و در انتظار وصل دوست دم شماری  
می‌کردند:

چه خجسته صبحگاهی که جمال یار بینم      لب آن حبیب بوسم رخ آن نگار بینم  
اگرم زدر درآید چو صباح نیک بختان      زمن آنچه هست پنهان همه آشکار بینم  
چو بهار می‌پرستان به نشاط و تازه رویی      کند آنچه دل تمنا همه در کنار بینم  
این بینوای در مانده که از فرط ننگ رسوایی همنشینی نداشتم و متحیر بودم، سوز  
درونی و درد دلم را با که در میان گذارم، ناچار به گوشه کلبه احزان خود خزیده، به گریه و  
ناله پرداختم و می‌گفتم:

همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم  
غنوده هرکسی با یار و من بی یار چون باشم  
و تسلی خاطر از آن بود که در تنهایی به یاد دوست می‌نالم:

ذکر تو مرا مونس یارست به شب      در ذکر توأم هیچ نیاساید لب  
و در تمام شب گاهی از خواری می‌نالیدم، گاهی به زاری نوحه می‌کردم، گه سحرها  
روی بام رفته و به نسیمی که از کوی دوست رفت و آمد می‌کرد، می‌گفتم:

ای صبا نکستی از خاک در یار بیار      بجز اندوه دل و مژده دلدار بیار  
گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب      بهر آسایش این دیده خونبار بیار

کام دل تلخ شد از صبر که کردم بی دوست خنده‌ای زان لب شیرین شکر بار بیار  
و خوش بودم که همه شب با دوست در گفت‌وگو بودم.

با دل همه شب حدیث تو می‌گویم بوی تو من از باد سحر می‌جویم  
دو روزی گذشت خبر رسید که فردا شب ساعت هفت موکب پرشکوه حضرت مولا  
ارواح‌فداه به ایستگاه راه آهن می‌رسد:

رسید قاصد و پیغام وصل جانان گفت نوید رجعت جان را به جسم بی‌جان گفت<sup>۱</sup>  
همه در انتظار رسیدن آن ساعت بی‌قرار و به امید زیارت جمال مبارکش بی‌طاقت و  
از فرط نگرانی کسالت آن حضرت ناراحت بودند، از چند ساعت قبل هریک با دلی  
پرطیش و قلبی مرتعش به ایستگاه آمد و در انتظار دقیقه معهود بود، ناگاه قطار رسید و در  
ایستگاه توقف نمود و جمال بی‌مثال حضرت مولا ارواح‌فداه از پنجره واگن نمایان شد،  
ولی چه جمالی! با چهره زرد و لاغر، افسرده و پژمرده، در کمال ضعف و ناتوانی، عمامه  
مبارک ژولیده، موهای محاسن در هم ریخته، به طوری که قیافه مبارکش به کلی تغییر یافته  
و به زحمت شناخته می‌شد، از مشاهده این حال چنان حال انقلاب و تأثر در همه ایجاد شد  
که غالباً نمی‌توانستند از گریه خودداری کنند، ولی آن حضرت پس از پیاده‌شدن از قطار با  
همان لطف مخصوص در کمال انبساط و خوشرویی با همه برخورد می‌فرمود و نسبت به  
هریک اظهار لطف و مرحمت می‌نمود، گویی ابداً رنج و کسالتی در وجودش روی نداده،  
آری اولیای حق و بزرگان در مقابل قضای الهی تن در داده و به رضای حق خشنود و  
مسرور می‌باشند و هیچ‌گاه دم به شکایت نگشایند، بلکه بلایا و مصایب را به جان استقبال  
کنند، چنانچه سر حلقه اولیا حضرت سیدالشهدا علیه آلاف التحية والثناء در مقام مناجات  
عرض کند: «الهی رضاً بقضائک صبراً علی بلائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین»<sup>۲</sup> و  
مولوی علیه‌الرحمه در بیان حال اولیا فرماید:

قوم دیگر می‌شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا

۱. فروغی بسطامی، غزلیات، شماره ۱۳۶.

۲.

از رضا که هست رام آن کرام	جستن دفع قضاشان شد حرام
در قضا ذوقی همی بیند خاص	کفرشان آید طلب کردن خلاص
حسن ظنی بر دل ایشان گشود	که نپوشند از عزا ایشان کبود
هر چه آید پیش ایشان خوش بود	آب حیوان گردد از آتش بود
زهر در حلقومشان شکر بود	سنگ اندر راهشان گوهر بود
جملگی یکسان بودشان نیک و بد	از چه باشد این زحسن ظنّ خود
کفر باشد نزدشان کردن دعا	کای آله از ما بگردان این قضا <sup>۱</sup>

و تا چنین نباشد مسند ولایت را نشاید و تاج کرامت را نیابد: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۲</sup> اراده خود را فدای اراده حق کنند و مراد خود را در مراد حق دانند، چنانچه آن حضرت دایم می فرمود: «پسندم آنچه را جانان پسندد» فیض فرماید:

گر بسوزد گو بسوز ورنوازد گو نواز عاشق آن به کو میان آب و آتش در بود  
حضرت شاه نعمت الله فرماید:

هر چه ما را می رسد از او بود چون از او باشد همه نیکو بود  
بنده را اختیار و مراد نیست و به حکم مراد خود بودن به ترک بندگی گفتن است و اولیای حق را اراده و اختیاری نیست و آنچه کنند یا گویند به اراده و الهام الهی نمایند چنانچه قرآن معظم درباره رسول مکرم (ص) فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»<sup>۳</sup> و هر که اراده خود را مستقل پندارد، به خطا رود و به مراد نرسد که فرمود: «عبدی ترید و ارید و لا یكون الا ما ارید فان رضیت بما ارید کفیتک ما ترید»<sup>۴</sup>.

به هر حال عاشقان دلداده و دوستان جان باخته یارای آن نداشتند که محبوب و مولای خود را بدین حال مشاهده کنند، همه منقلب و گریان و متأثر و نالان هر یک سر بر

۱. مثنوی معنوی، صفت بعضی اولیای که رافضی اند.

۲. «خدا دانانتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد»، سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۳. «او سخن از روی هوی نمی گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می شود»، سوره نجم، آیه های ۳ و ۴.

۴. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۰۴ (قریب به همین مضمون).

دست و بازن و فرزند چون طواف کعبه دورش می‌گردیدند و از خدا جز قبولی قربانی ناقابل و شفای دوست آرزویی نداشتند، این بینوای درمانده هم شرم و آزر را به یک سو نهاده با جان منفعل و سر از شرمساری به زیر روان گنهکار خود را به آرزوی نثار به خاک پیشگاهش برده و بنای تضرع و التماس را نهاده و تقاضای قبول این قربانی ناقابل را نموده، دامن مبارکش را گرفته و با زاری و بی‌قراری سر شرمندگی و درماندگی درپیش افکنده و از حقارت و عدم قابلیت این قربانی بدون آنکه به روی مبارکش نظر افکنم، استدعای قبولی این فدیة کمتر از بال مگس را نمودم و سه طوف دور وجودش طواف کرده سر عجز و انفعال بر زمین نهادم، آری؛

گر نثار قدم یار گرامی نکنم جوهر جان به چه کار دگرم باز آید<sup>۱</sup>  
 باری مدّت بیست روز بدین حال در تهران توقّف فرمود و فقرا و دوستان و دلدادگان با حال تأثر به زیارتش نایل بودند؛ بالاخره با تجویز اطبّا و اصرار دوستان برای معالجه به صوب ژنو حرکت فرمود، آه! چه مسافرتی که آتش فرقت آن بزرگوار خرمن دل گروهی را سوزانید و سیل غم دوری آن حضرت خانه دل جمعی را ویران نمود!  
 غم فرقت عزیزان غم جانگداز باشد قدمی زیار دوری سفری دراز باشد  
 مدّت سه ماه که پر از رنج و ملال گذشت، به طول انجامید و در این مدّت که بیشتر از سه قرن نمایش داشت. شب و روز دوستان مضطرب و متوحّش و در سوز و گداز و راز و نیاز، گریان و نالان و به درگاه الهی ملتجی و متوسّل بودند و از خداوند متّان شفای کامل و سلامت و مراجعت آن حضرت را مسألت می نمودند و در مجالس فقری که عموماً شب‌ها تشکیل می شد دائماً قطرات اشک در مقابل نور چراغ چون شهاب ثاقب لحظه به لحظه می درخشید و خاموش می شد و در همه ولایات و نقاط مجامع فقری به دعا و ختم و توسّل برگزار می گردید، خواب و خوراک از همه رفته و شب‌ها تا صبح به ناله و گریه و تضرع و زاری به درگاه الهی می گذشت، تا بحمدالله به فضل و کرم خدای متعال به سلامتی



مراجعت و دیدگان دوستان به زیارت جمالش روشن و قلبها منبسط و منور گردید و از وجد و شغف و شادی و مسرت و شکر و سپاسگزاری خودداری نداشتند و صورت بر خاک نهاده، سجده حق به جای آوردند و به زبان حال می‌سرودند:

یارب زغم هجران رستیم مبارک باد      از زحمت رنج و غم جستیم مبارک باد  
از نور جمال تو شد دیده ما روشن      از دیدن غیر تو رستیم مبارک باد  
هرچند تذکر حوادث آن ایام تلخ و رنج‌های پیاپی که متعاقب هم برای آن حضرت پیش آمد، موجب نهایت تأثر و تألم می‌گردد، ولی چون مطالعه آن حوادث و شرح وقایع آن مدت نکاتی چند معلوم و سز و حکمت آن کسالت و مسافرت مکشوف می‌گردد، به علاوه در ذکر وقایع بیانات و مذاکرات مفیدی است که سالک را به وظایف اسلامی و دستورات طریقتی آشنا می‌سازد، از جناب فاضل معظم و عارف عالی‌مقدار آقای حاج آقا تابنده روحی فداه که جزء ملازمین آن حضرت و تمام حوادث را بالعیان مشاهده فرموده، استدعا نمودم که اگر یادداشت‌هایی از این مسافرت پر از رنج و ملالت تهیه فرموده‌اید؛ مرحمت شود که این روسیاه استنساخ نمایم، جناب معظم‌له وعده فرمودند که چون یادداشت‌ها ناقص است، پس از تکمیل ارسال می‌دارم، از این رو مدت‌ها در انتظار آن بودم تا در تابستان ۱۳۳۴ شمسی که به شرف آستان بوسی به دارالارشاد بیدخت مشرف شدم، یادداشت‌ها را مرحمت فرمودند و به استنساخ آن موفق گردیدم و امیدوارم خوانندگان محترم از مطالعه آن بهره‌وفی و استفاده کافی برده و این خاک راه و بنده روسیاه درگاه ولایت پناه را از دعا یاد فرمایند.

و سپاس و ستایش بی‌عدد مر خداوند مهربانی که درمان‌دهنده دردها و برآورنده آرزوها و گشاینده درهاست که بعد از آن همه رنج و اضطراب و تشویش و انقلاب که در اثر کسالت آن عالی‌جناب داشتیم، اکنون بحمدالله آن بزرگوار را در حال صحت و سلامت زیارت و از فیض محضر انور حضرتش کامیاب و موقیم و از کرم و فضل عمیمش امیدواریم که دست ما را از دامان ولایتش کوتاه نفرموده و اعمال ناهنجار و رفتار ناگوار ما را صرف نظر فرمایند و از خداوند متعال عفو و بخشایش و رفع

گرفتاری‌های ظاهری و باطنی همه فقرا را طلب فرمایند بمنّه و احسانه و بحرمه محمّد و آله صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین.

اقل تراب اقدام الفقراء سیّد هبه‌الله جذبی

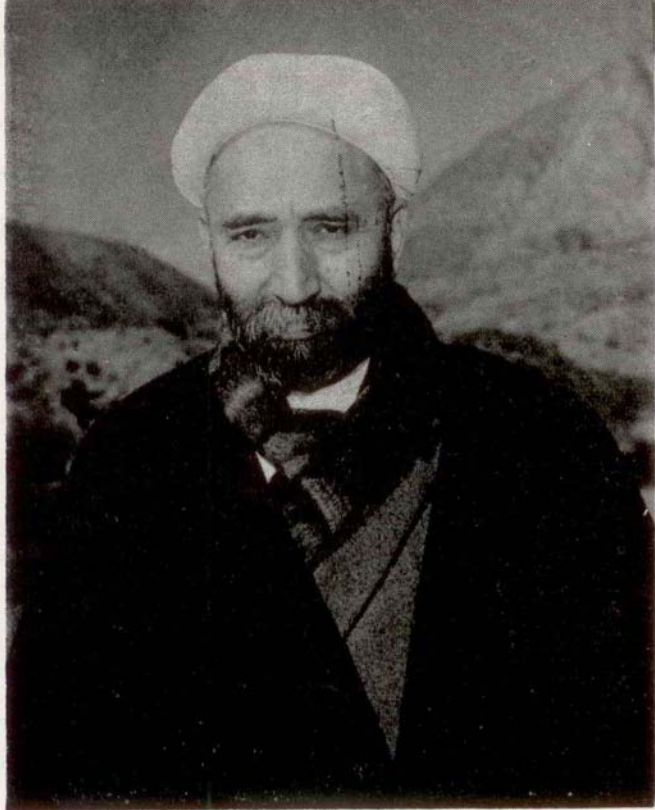
در تاریخ دهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۷ چاپ

یادداشت‌های از گناباد به ژنو از روی

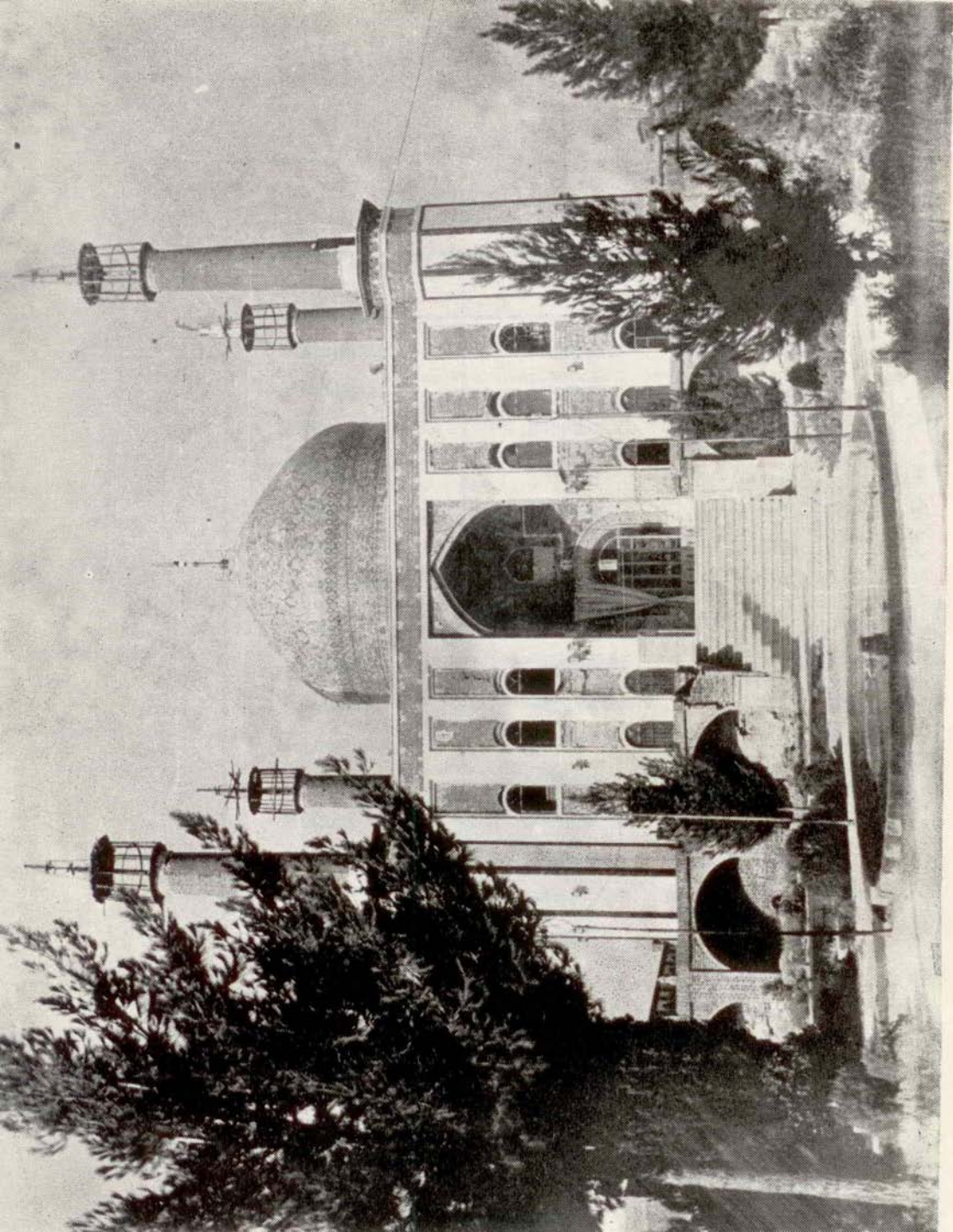
دو نسخه اصلی خطی پایان پذیرفت

چاپخانه دانشگاه - تهران

دوم صفر ۱۳۸۸



جناب آقای حاج سلطانحسین آقا تابنده رضاعايشاه قطب سلسله علويه رضويه  
نعمة اللهيه بعد از حضرت آقای صالحعشايشاه



مزار متبرک جناب آقای حاج سلاسلطان عیاش و جناب آقای صالح عیاشه طالب ثراهما  
در گناباد